

شماره ۲

۲۲ اسفند ماه ۱۳۸۸



INFO.MABISHOMARIM@GOOGLEMAIL.COM

ساز

تهیه و تنظیم: شهلا بهار دوست

پیش به سوی انتخابات آزاد ۴ پرسش از صاحب نظران و حامیان جنبش سبز

توهم آفرینی
های خوش خیالانه!
مسعود نقره کار

نقش بارز زنان در جنبش
سبز
گفت‌وگوی جرس با دکتر
نیره توحیدی

جنبش سبز: پس از ۲۲ بهمن،
به کجا؟
مهرداد درویش پور

شکل‌گیری بلوک قدرت با
رهبری علی خامنه‌ای
بهر روز خلیق

کدام نظام؟ کدام دین؟
کدام دولت؟
سید ابراهیم نبوی

جمهوری مطلق!
گفتگوی مژگان مدرس
علوم با دکتر عبدالکریم
سروش

تشکلهای مستقل کارگری، بیانیه در مورد حداقل دستمزدها
در سال ۱۹۸۹

نامه‌ی دو هزار تن از دانشجویان دانشگاه شریف در
اعتراض به تداوم بازداشت مهدی
کلاری، کوهیار گودرزی و تارا سپهری‌فر

بی خبری مطلق از زن مبارز کرد، فراخوان فوری برای
نجات جان زینب جلالیان

بیانیه جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی در واکنش به
بازداشت نوید خانجانی و دیگر فعالان حق تحصیل و
دانشجویی

نوشتن بر دیوار اوین یادداشتهایی از دوستان و آشنایان
امید منتظری

نامه کانون مدافعان حقوق بشر به صادق لاریجانی

سبز

ماندانا زندیان به شادی صدر

تحریم کالاهای چینی،
فراخوان یونایتد فور ایران



جایزه برای

سایت تغییر برای برابری



با سپاس از همکاری و همیاری سایت
اخبار روز

www.akhbar-rooz.com

دمکراسی و آزادی زمانی به ثمر می‌رسد که فضای شکوفایی و رشد اندیشه‌ها در جامعه مان پدید آید. ما باید یاد بگیریم تا با احترام متقابل به دگر اندیشان با هم وارد دیالوگ شویم و در جهت ارتقاء جامعه و رسیدن به آنچه که خواهانش هستیم تلاش کنیم. حذف دیگران و نادیده گرفتن خواسته‌های آنان ثمری جز پیشروی استبداد ندارد. با آگاهی به نیازهای جامعه و جدی گرفتن خواسته‌های خلقها در کشورمان و فراهم آوردن امکانات یکسان برای رشد کودکانمان و برابری اجتماعی و حقوقی زنان و مردانمان است که به ایرانی آباد و آزاد خواهیم رسید.



شکل‌گیری بلوک قدرت با رهبری علی خامنه‌ای بهروز خلیق

موقعیت علی خامنه‌ای، سپاه و راست افراطی در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی - بخش اول

• تبیین ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، تعیین موقعیت آقای خامنه‌ای، سپاه و راست افراطی و وزن هر یک از آن‌ها، تنها مسئله نظری و آکادمیک نیست، بلکه امر ضرور برای تدوین استراتژی و تاکتیک در مبارزه جنبش اعتراضی مردم است. امروز الزامات جنبش اعتراضی ایجاب می‌کند که ما به تبیین ساختار جمهوری اسلامی به نشینیم و از آن استنتاجات سیاسی اخذ کرده و سیاست‌های ضرور را تدوین کنیم ...

مقدمه

ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، ساختار پیچیده، چند وجهی و در حال تغییر است. گرچه جمهوری اسلامی از آغاز حیات آن تا به امروز حکومت ایدئولوژیک بوده که دین و دولت را در هم آمیخته است ولی نمی‌توان جمهوری اسلامی را تنها به خصلت ایدئولوژیک آن توضیح داد. خصلت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تمام وجوه ساختار جمهوری اسلامی را در طول حیات آن توضیح نمی‌دهد.

برای تبیین ساختار سیاسی جمهوری اسلامی علاوه بر توضیح مشخصه‌های کلی آن، لازم است ساختار جمهوری اسلامی را در چهار دوره مورد بررسی قرار داد:

۱. دوره اول: اقتدار کاریزمائی ۱۳۵۸ - ۱۳۶۸
 ۲. دوره دوم: اقتدار سنتی روحانیت ۱۳۶۸ - ۱۳۷۶
 ۳. دوره سوم: گرایش به اقتدار قانونی ۱۳۷۶ - ۱۳۸۴
 ۴. دوره چهارم: تشدید گرایش توتالیترانیستی، سلطانیسم و نظامی‌گری و شکل‌گیری بلوک قدرت. از سال ۱۳۸۴ تا کنون.
- بررسی مشخصه‌های سه دوره اول نیازمند فرصت دیگری است. ما اکنون در دوره چهارم قرار داریم که به جهات مختلف از دوره‌های قبلی متمایز است. در این نوشته به دوره چهارم پرداخته شده است.

می‌توان گفت که در این دوره تغییرات جدی در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی صورت گرفته است بدون اینکه تغییری در قانون اساسی و نهادهای حقوقی آن به وجود آید. در این دوره موقعیت روحانیت تضعیف شده و قدرت در دست یک بلوک متشکل از علی خامنه‌ای و بیت وی، سپاه و راست افراطی متمرکز شده است. امروز تبیین ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، تعیین موقعیت آقای خامنه‌ای، سپاه و راست افراطی و وزن هر یک از آن‌ها، تنها مسئله نظری و آکادمیک نیست، بلکه امر ضرور برای تدوین استراتژی و تاکتیک در مبارزه جنبش اعتراضی مردم است. امروز الزامات جنبش اعتراضی ایجاب می‌کند که ما به تبیین ساختار جمهوری اسلامی به نشینیم و از آن استنتاجات سیاسی اخذ کرده و سیاست‌های ضرور را تدوین کنیم.

در این نوشته به برخی سئوالات که پاسخ به آن‌ها از مبرمیت برخوردار بوده و می‌تواند در تدوین سیاست‌ها تأثیرگذار باشد، پرداخته خواهد شد. سئوالاتی نظیر: آیا قدرت سیاسی همچنان دست روحانیت متمرکز است و الیگارش‌ی روحانیت بر کشور حاکم می‌باشد؟ و یا اینکه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی تغییر کرده است؟ آیا تغییرات در جهت انتقال قدرت به سپاه بوده است و یا در جهت بازتولید استبداد فردی؟ آیا تمام قدرت دست سپاه پاسداران متمرکز شده و سپاه سیاست‌های خود را به آقای خامنه‌ای دیکته می‌کند؟ و یا بر عکس آقای خامنه‌ای تمام قدرت را دست خود متمرکز کرده و در جایگاه سلطان نشسته و سپاه در خدمت آن قرار دارد؟ در این میان احمدی نژاد و راست افراطی چه جایگاهی در ساختار قدرت دارند؟ آیا قدرت سیاسی دست یکی از سه مولفه متمرکز شده و یا اینکه بلوکی از آن‌ها شکل گرفته است؟ مناسبات بین سه مولفه چگونه است؟ آیا می‌توان مناسبات بین این سه مولفه را با مثلث قدرت توضیح داد و یا با بلوک قدرت؟

به بخشی از سئوالات فوق در سلسله نوشتارهایی با عنوان "تغییرات در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی -

گذر از الیگارش‌ی روحانیت به الیگارش‌ی روحانیت و سپاه" (مندرج در سایت کار و اخبار روز) پاسخ گفته شده است. در این نوشته به بخش دیگری از سئوالات پاسخ گفته شده است.

تبیین ساختار سیاسی جمهوری در این دوره به روندهائی بر می‌گردد که از ابتدای انقلاب بهمن و به ویژه از دوم خرداد ۱۳۷۶ به این سو شکل گرفته است. می‌توان گفت که هم‌زمان ولی با سرعت متفاوت از هم، سه روند در ساختار قدرت انکشاف یافته است.

انکشاف سه روند

۱. تقویت موقعیت علی خامنه‌ای

آیت‌الله خمینی در روند مبارزاتش از دهه ۴۰ به اینسو و در جریان انقلاب بهمن به طور طبیعی در جایگاه رهبری جمهوری اسلامی قرار گرفت و به جهت دارا بودن مرجعیت شیعه، رهبری سیاسی و حمایت توده‌ای، در جایگاه رهبر کاریزماتیکی قرار گرفت. او هم در بین روحانیت و هم در بین مردم از اتوریته بالائی برخوردار بود.

بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، آقای خامنه‌ای از جانب مجلس خبرگان به عنوان رهبر و ولی‌فقیه انتخاب گردید. اما او برخلاف آیت‌الله خمینی نه رهبر کاریزما است و نه فقیه برجسته و مرجع شیعه. او نه حمایت گسترده توده‌ای همانند آیت‌الله خمینی را دارد و نه صاحب اتوریته روی روحانیت است. آقای خامنه‌ای برای جبران این ضعف‌ها و تقویت موقعیت خود در ساختار قدرت بعد از انتخاب شدن به مقام رهبر جمهوری اسلامی توسط مجلس خبرگان، با توجه به افزایش اختیارات رهبر در بازنویسی قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ (اصل ۱۱۰) برنامه‌های متعددی را به اجرا گذاشت که هرکدام تأثیرات جدی در ساختار سیاسی کشور داشت. او به گسترش بی‌سابقه بیت رهبری، تضعیف موقعیت روحانیت سنتی و تقویت موقعیت سپاه در ساختار قدرت، حذف و یا تضعیف رقبای سیاسی خود (جناب چپ و اصلاح‌طلب حکومت) و کنترل شورای نگهبان، مجلس خبرگان و نهادهای انتخاباتی (مجلس و دولت) روی آورد و در طی دو دهه موفق گردید که برنامه‌های خود را عملی سازد.

در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، خامنه‌ای تا حدودی در سایه قرار داشت و نمی‌توانست روی رفسنجانی اعمال اتوریته کند. موقعیت خامنه‌ای در دوره ریاست خاتمی به تدریج تقویت شد و او در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد توانست قدرت سیاسی را بیش از پیش در دست خود متمرکز کند.

بیت رهبری

در دوره آقای خامنه‌ای بیت رهبری از چند صد نفر دوره آیت‌الله خمینی به چندین هزار نفر رسید، ساختار ساده آن به ساختار پیچیده تبدیل گردید، بخش امنیتی - اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی - مالی، فرهنگی، بین‌المللی، بازرسی، حفاظت راه انداخته شد و به آقای خامنه‌ای امکان داد که از طریق دفتر خود در تدوین سیاست‌های کلان کشور، در تعیین سیاست خارجی کشور، پروژه هسته‌ای، تعیین برخی وزرا و پست‌های مختلف کشور دخالت کرده، سپاه و ارتش، نهادهای امنیتی و بنیادهای اقتصادی را تحت کنترل خود در آورد.

مجتبی خامنه‌ای، اصغر میرحجازی، محمدی گلپایگانی، حداد عادل، علی اکبر ولایتی، حسین طائب، احمد سالک، آیت الله عزیز خوشوقت، احمدحیدری، مجتبی ذوالنور، علی سعیدی، حسین همدانی، ناطق نوری در راس این بخش‌ها قرار دارند و عناصر قدرتمند بیت رهبری به حساب می‌آیند. آقای خامنه‌ای بیت رهبری



را بر بالای قوای سه‌گانه قرار داده است. آقای خامنه‌ای به طور گسترده هم در نهادهایی که تحت اختیار وی قرار داشته و مسئولین آن منتخب وی هستند (قوه قضائیه، صدا و سیما، نیروهای نظامی، بنیادهای اقتصادی) دخالت می‌کند و هم در کار دولت و مجلس.

روحانیت

خامنه‌ای بعد از اینکه در مقام رهبر قرار گرفت، برنامه وسیعی برای حکومتی کردن روحانیت به اجرا گذاشت. او برنامه وسیعی را برای مدرن‌سازی حوزه علمیه آغاز کرد و با دگرگون کردن ساختار سنتی حوزه به سازمان اداری، توانست مهار حوزه علمیه را بدست آورد. برای نخستین بار بودجه‌ای ثابت برای مرکز مدیریت حوزه علمیه در بودجه سالانه کشور ردیف منظور گردید، نهادها، سازمان‌ها، پژوهش‌کده‌ها و مراکز حوزوی تازه‌ای تأسیس گردید که همه مستقیم و غیرمستقیم تحت نظر آقای خامنه‌ای فعالیت می‌کنند که هم ردیف بودجه دولتی دارند و هم از بودجه دفتر رهبری تأمین می‌شوند. آقای خامنه‌ای به طرق مختلف از جمله نهادهایی چون دفتر تبلیغات اسلامی، دبیرخانه ائمه جمعه، دفتر رسیدگی به امور مساجد، ستاد اقامه نماز و ستاد برگزاری اعتکاف توانسته است بخش وسیعی از روحانیت را به حکومت وابسته سازد و یا اینکه تحت کنترل در آورد.

دادگاه ویژه روحانیت

دادگاه ویژه روحانیت تحت اقتدار خامنه‌ای قرار دارد و به دستگاه اطلاعاتی برای کنترل روحانیون و سرکوب روحانیت مستقل و منتقد بدل شده است. دادگاه ویژه روحانیت دارای زندانی مجزا است و هزاران روحانی در استخدام آن هستند. این دادگاه عبدالله نوری و محسن کدیور را محاکمه و محکوم کرد و اشکوری و هادی قابل را خلع لباس نمود.

مجلس خبرگان

مجلس خبرگان مطابق قانون اساسی کشور بر بالای ولی‌فقیه قرار دارد. مطابق قانون اساسی خبرگان ولی فقیه را نصب و عزل کرده و بر کارکرد وی و ارگان‌های تحت مسئولیتش نظارت و کنترل دارد. در دوره آقای خامنه‌ای مجلس خبرگان عملاً به مجلس مطیع رهبری تبدیل شده و تنها به تعریف و تمجید از او می‌پردازد.

شورای نگهبان

نقش شورای نگهبان در دهه ۶۰ پائین بود و شورای نگهبان نمی‌توانست کاندیداهای جناح‌های حکومتی را حذف کند. اما موقعیت شورای نگهبان در زمان آقای خامنه‌ای تغییر کرد و به ابزار قدرتمند او در حذف رقبای و در تعیین صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری، مجلس و خبرگان و کنترل نهادهای انتخابی تبدیل گردید.

ستادهای نماز جمعه

ستادهای نماز جمعه تحت کنترل دفتر رهبری قرار دارند. این ستادها که گفته می‌شود دارای تشکیلات گسترده‌ای است، پیام‌های آقای خامنه‌ای را بین مردم برده و به نفع او تبلیغ می‌کند.

قوه قضائیه

قوه قضائیه در بست در اختیار آقای خامنه‌ای است و او از کانال این قوه برنامه سرکوب مخالفین و منتقدین را پیش می‌برد. بخش‌های از قوه قضائیه مانند دادستانی تهران مستقیماً از دفتر او دستور می‌گیرند.

صدا و سیما

صدا و سیما تحت مسئولیت آقای خامنه‌ای قرار دارد و رئیس آن توسط وی انتخاب می‌شود. با توجه به گستردگی آن و فقدان کانال‌های تلویزیونی مستقل از دولت، تعطیلی روزنامه‌ها و نشریات منتقد، فیلتر شدن سایت‌ها، صدا و سیما ابزار مهمی در دست آقای خامنه‌ای برای پیشبرد سیاست‌هایش به حساب می‌آید.

فرماندهی کل قوای نظامی

در دهه ۶۰ فرماندهی قوای نظامی از جانب خمینی به هاشمی رفسنجانی سپرده شده بود. اما خامنه‌ای راساً فرماندهی کل قوای نظامی را بر عهده گرفت و با حذف فرماندهان نسل اول سپاه و جایگزینی نسل دوم به جای آن‌ها از یکسو و از سوی دیگر با گسترش نمایندگی ولی فقیه، سپاه، بسیج، ارتش و نیروهای انتظامی را تحت اتوریته و کنترل خود در آورد و به سپاه امکان دخالت در حوزه‌های مختلف را داد.

نهادهای اطلاعاتی - امنیتی

نهادهای اطلاعاتی - امنیتی تحت کنترل خامنه‌ای قرار دارند و وزیر اطلاعات با تأیید او انتخاب می‌شود. در دوره محمد خاتمی وزارت اطلاعات به درجه‌ای از کنترل وی خارج شد و به همین خاطر او به راه‌اندازی اطلاعات موازی روی آورد. اکنون وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه، نیروی انتظامی و حفاظت اطلاعات قوه قضائیه تحت کنترل وی قرار دارند.

شورای امنیت ملی

سیاست‌های کلان دفاعی و امنیتی کشور توسط شورای امنیت ملی تدوین می‌شود. در ترکیب شورای امنیت ملی برگزیدگان آقای خامنه‌ای در اکثریت هستند و مصوبات شورا به بعد از تأیید وی قابل اجرا است. آقای خامنه‌ای بخشی از سیاست‌های خود را از کانال این شورا پیش می‌برد.

بنیادهای اقتصادی

تعداد زیادی از بنیادها از جمله بنیاد مستضعفان و جانبازان تحت مسئولیت آقای خامنه‌ای قرار دارند و مالیاتشان را به او می‌پردازند و دولت حق نظارت بر کار آن‌ها را ندارد و مالیات از آن‌ها اخذ نمی‌کند. خامنه‌ای با درآمد این بنیادها و درآمدهای دیگر قادر شده است که هزینه دستگاه گسترده خود را تأمین نماید و بخش قابل توجهی از روحانیات را به حکومت وابسته سازد.

۲. قدرت‌گیری سپاه و چنگ‌اندازی آن بر قدرت سیاسی و اقتصاد کشور

سپاه پاسداران نهادی است توسعه‌طلب با خصلت توتالیتری. سپاه، خود را تنها به عنوان ارگان نظامی همانند ارتش که می‌باید در چهاردیواری پادگان‌ها باقی بماند و حافظ مرزهای کشور باشد، تعریف نکرده است. سپاه با استناد به قانون اساسی خود را حافظ نظام و انقلاب می‌داند و خود را محق می‌داند که در سایر حوزه‌ها دخالت کند. دخالت در حوزه سیاست را برای حفظ انقلاب از گزند دشمنان داخلی و خارجی، ورود به حوزه امنیت را برای سرکوب مخالفین، گسترش فعالیت



اقتصادی را برای امر سازندگی کشور، مشارکت در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور را برای مقابله با تهدیدات خارجی، کار فرهنگی را برای اشاعه ایدئولوژی حاکم و ...

کادرهای سپاه در مجلس، دولت، قوه قضائیه، نهادهای امنیتی، شورای امنیت ملی، پروژه هسته‌ای، سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی، صدا و سیما، خبرگزاریها، روزنامه‌ها و نشریات، حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، عرصه‌های علمی و تکنولوژیکی..... حضور دارند. علی‌خامنه‌ای این امر را به صراحت بیان می‌کند: "سپاه پاسداران، یکی از مراکز صدور نیرو به همه جای کشور شده در طول این بیست و هفت سال." (تابناک، ۲۴ شهریور ۱۳۸۸). با چنگ‌اندازی سپاه به حوزه‌های مختلف، سپاه از یک نهاد نظامی بیک نهاد عمومی که دارای کارکردهای مختلف است، فرا رونیده است. کارکرد نظامی، امنیتی، حزبی، فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی، علمی و تکنولوژیکی، هسته‌ای، اداره کشور (قوه مجریه)، قانون‌گذاری (قوه مقننه)، قضاوت (قوه قضائیه)، فعالیت‌های فرامرزی، حوزه نرم‌افزاری برای مقابله با "براندازی نرم"، کنترل حوزه‌های عمومی، تدوین استراتژی‌های دفاعی - امنیتی و شرکت در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور. رحیم صفوی فرمانده سابق سپاه هنگام امضای قرارداد احداث خط لوله از سلویه به استان سیستان و بلوچستان این امر اذعان نمود: "سپاه پاسداران به عنوان یک نهاد عمومی، انقلابی که محصول فداکاری ملت بزرگ ایران است علاوه بر دو مأموریت دفاع از امنیت کشور و دفاع از انقلاب اسلامی پس از پایان جنگ بزرگترین افتخارش کمک به دولت در سازندگی ایران بوده است". فرمانده فعلی سپاه محمد علی جعفری نیز همین نکته را بیان کرده است: "بسیاری از برادران سپاه در عرصه‌های علمی و تکنولوژیکی، ارتباطات و در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی وارد شدند. اینها علاوه بر خروجی‌های سپاه است که هزاران تن از بچه‌ها که در سپاه تربیت شدند و رشد کردند و در دهها قلمروی علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی وارد شدند... سپاه یک نهاد انقلابی و مردمی است و ذاتا نظامی نیست، به آن معنا که صرفا هویت نظامی یا پادگانی ندارد." (جام جم، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸) و: "سپاه آچار چند منظوره انقلاب بوده، در زمان امام و جنگ، سپاه هم کار اطلاعاتی می‌کرد و هم برای مهار تروریسم و جنگ‌های داخلی به عرصه امنیت داخلی در شرایط بحرانی وارد می‌شد، همچنین وارد کار سازندگی در مناطق محروم و روستاها می‌شد، حتی گاهی مسئولیت مدیریت برخی شهرها بویژه در مناطق مرزی و جنگی را به عهده می‌گرفت و مجله فرهنگی هم منتشر می‌کرد. یعنی انتشارات وسیع فرهنگی و سیاسی و جزوهای تحلیل سیاسی داشت و از سینمای جنگ حمایت می‌کرد و دهها مسئولیت دیگر که به نحوی به حفاظت از انقلاب و مرزهای عقیدتی آن مربوط می‌شد. پس از جنگ هم با همین اهداف و برای برداشتن بار کشور، وارد عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی شد که بر زمین مانده بود و کشور به شدت نیازمند ورود سپاه به این فعالیت‌ها بود." (همان منبع).

سپاه، دولتی در دولت به حساب می‌آید. سپاه در بخش قابل توجهی از فعالیت‌های خود مستقل از دولت عمل می‌کند و دولت حق دخالت در آن را ندارد. سپاه دارای نهادهای مشابه دولت بوده و عملکردش بخشا همانند دولت است. سپاه صاحب ارگان امنیتی و زندان، دانشگاه و مراکز تحقیقاتی، بنگاه‌های اقتصادی، مبادی ورود و

خروج کالا، مراکز فرهنگی... است. سپاه فعالین سیاسی، فرهنگی، دانشجویی، کارگری و زنان را بازداشت، زندانی و شکنجه می‌کند، به سرکوب حرکات اعتراضی می‌پردازد، بصورت انبوه کالا وارد کشور می‌کند، با شرکت‌های خارجی قرارداد می‌بندد و برنامه‌های خود را در منطقه پیش می‌برد. سپاه تنها دولتی در دولت بحساب نمی‌آید، بلکه نهادی است فراتر از دولت که کاندیدای مورد نظرش را در مقام ریاست جمهوری می‌نشانند و تلاش می‌کند که دولت را در درون خود هضم کند.

با قدرت‌گیری سپاه به یقین می‌توان گفت که توازن قوا در ساختار قدرت بزیران قشر روحانیت و بسود سپاه در طی دهه اخیر تغییر کرده است. بگونه‌ای که سپاه بیکی از مولفه‌های اصلی قدرت در جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

سپاه در کودتای انتخاباتی و سرکار آوردن احمدی نژاد و سرکوب جنبش اعتراضی مردم نقش بالایی داشت. سپاه با کاربست قهر توانست نظام را حفظ کند. به گفته محمد جعفر بهداد (رئیس سابق خبرگزاری ایرنا): "این نخستین بار نیست که هوشیاری و جانفشانی سپاه و بسیج توانست انقلاب و کشور را از گردنه دشوار و نفس گیر دیگری به سلامت عبور دهد."

۳. جریان راست افراطی

راست افراطی عمدتا از بطن حکومت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، از جنگ ۸ ساله ایران - عراق، از جریان سرکوب سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون، از بطن سپاه، بسیج، نهادهای امنیتی و مدرسه حقانی پدید آمده است. راست افراطی در دهه ۶۰ چهره آشکار و مستقل از جناح‌های حکومتی نداشت. در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی بود که راست افراطی چهره نمود، بر روزنامه کیهان چنگ انداخت، گروه انصار حزب الله را تشکیل داد، به سخنرانی‌ها یورش برد (برهم زدن سخنرانی عبدالکریم سروش در دانشگاه تهران - مهرماه ۱۳۷۴)، کتابفروشی‌ها (انتشارات مرغ آمین) و سینماها (سینما قدس) را آتش زد. اوج فعالیت این گروه در انتخابات مجلس پنجم بود که با راست سنتی به ائتلاف نانوشتنه‌ای دست زد تا کارگزاران سازندگی که هوادار رفسنجانی بودند، به مجلس راه پیدا نکنند. این ائتلاف سال‌ها ادامه یافت. راست افراطی سال‌ها در این ائتلاف نانوشتنه در موقعیت پائین دست قرار داشت.

این جریان سال‌ها پشت راست سنتی سنگر گرفته بود و زیر عنوان اصول‌گرایان فعالیت می‌کرد و از جدا کردن صف خود از آن اجتناب می‌ورزید. در آن‌سال‌ها، راست افراطی با ارگان رسانه‌ای آن (روزنامه کیهان و نشریه صبح) و نیروی ضربتی آن (انصار حزب‌الله) شناخته می‌شد. با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان حکومتی در سال ۱۳۷۶، وضعیت سیاسی کشور تغییر کرد. روی کار آمدن اصلاح‌طلبان موجب نگرانی آقای خامنه‌ای و سپاه را فراهم آورد. آن‌ها برای مقابله با اصلاح‌طلبان و ساختن آلترناتیو، جریان راست افراطی را تقویت کردند. راست افراطی برای اولین بار در انتخابات دوره دوم شوراهای محلی با لیست خود تحت عنوان "آبادگران" وارد رقابت انتخاباتی شد و به پیروزی رسید. در انتخابات دوره هفتم مجلس، شورای نگهبان صلاحیت اکثر کاندیداهای اصلاح‌طلبان را رد کرد و راه را برای پیروزی راست افراطی در انتخابات باز کرد. بدین ترتیب راست افراطی مجلس شورا را هم قبضه نمود. سومین پیروزی راست افراطی در انتخابات دور نهم ریاست جمهوری به دست آمد که احمدی نژاد با کمک سپاه و بسیج در صندلی ریاست جمهوری نشست. قبضه شوراها، مجلس و ریاست جمهوری، راست افراطی را به یک جریان سیاسی قوی در کشور تبدیل کرد.

اکنون راست افراطی قوه مجریه را در دست خود دارد، در مجلس شورا از فراکسیون قوی برخوردار است، در رسانه‌ها حضور موثر دارد، صاحب تعدادی از تشکل‌ها نظیر "جمعیت ایثارگران" است، بخشی از روحانیت مدافع آن است و در جامعه نیز پایگاه معینی دارد. امروز احمدی نژاد را می‌توان نماینده و سمبل جریان راست افراطی به حساب آورد.





جنبش سبز: پس از ۲۲ بهمن، به کجا؟ مهرداد درویش پور

نظرتان در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

بسیاری بر آن بودند و یا بهتر بگویم آرزومند بودند تا روز ۲۲ بهمن به روزی سرنوشت ساز بدل گردد. چنین نشد. سیاست اسب تروا که در جای خود نشانه اعتماد به نفس بیکران جنبش سبز در فتح هر سنگری بود که حکومت برای خود دست و پا می کرد، در عین حال نشانگر دستکم گرفتن توان حکومت در درس آموزی از پیشروی جنبش در این ۸ ماهه اخیر و چگونگی سد سازی در برابر آن بود. بی تردید سیاست اسب تروا در ۲۲ بهمن شکست خورد. اما شکست یک سیاست به معنای شکست یک جنبش نیست. این واقعیتی است که رژیم توانست در ۲۲ بهمن با ایجاد فضای پلیسی و بسیج از شهرستانها، مانع از پیشروی بیشتر جنبش گردد. امری که در صورت ناتوانی حکومت در مهار حضور مخالفان در ۲۲ بهمن می توانست سراسیمه حکومت را به محتمل ترین سیر رویداد ها بدل سازد. اما جنبش نیز از پا در نیامد. تنها در زور آزمایی ۲۲ بهمن روشن شد به سادگی نمیتوان کرده حریف را بر خاک نشانند. جنبش اعتراضی مردم ایران همچنان فضای عمومی کشور را تحت تاثیر خود دارد.

به گمان من در دوران اخیر و به ویژه در آستانه ۲۲ بهمن ما با "تعدالی پایدار" روبرو بوده ایم. بدان معنا که نه حکومت توان سرکوب جنبش و از پای درآوردن آن را داشته است و نه این جنبش تا کنون قادر به واداشتن حکومت به عقب نشینی شده است. از اینرو هر دو سو کوشیدند تا با قدرت نمایی و جلوگیری از پیروزی حریف در ۲۲ بهمن این تعادل را به سود خود بر هم زنند. در پی ۲۲ بهمن و ناکامی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در بر هم زدن این تعادل به سود خود، حکومت کابوس بزرگی را با تردستی و نیرنگ پشت سر گذاشت و برای نخستین بار مجال تنفس یافت. به گونه ای که حتی با تبلیغات و رجز خوانی کوشید از شکست جنبش سبز در ۲۲ بهمن سخن بگوید و بیش از پیش بر طبل همورد طلبی های خود در داخل و خارج بکوبد. اما حکومت نتوانست برغم پیروزی پلیسی خود در جلوگیری از ازدحام میلیونی مخالفان، بر جنبش چیرگی سیاسی و یا از آن مهمتر پیروزی اخلاقی یابد. تقاضای کربوبی و موسوی برای دریافت مجوز برای راهپیمایی جنبش سبز نشانگر این واقعیت است که "رهبران نمادین" این جنبش نیز به خوبی می دانند دلیلی برای عقب نشینی و یا مرعوب تبلیغات دولت کودتا و حامیان آن شدن وجود ندارد. ارزیابی شتابزده و گاه پرخاشگرانه برخی از فعالان جنبش در بررسی علل ناکامی در "نبرد سرنوشت ساز" ۲۲ بهمن، پیش از هر چیز حکایت از خوش بینی مفرط این افراد در آسان دیدن راه پیروزی دارد. در جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی همواره تاکید میگردد افسردگی از جمله پیامد ناتوانی در تامین بلند پروازی های دوردست است. همواره باید بین ظرفیت ها و خواست ها رابطه ای واقع بینانه وجود داشته باشد. تحمیل اهداف گسترده و بلند بالا بر جنبشی که هنوز از توان مورد نظر برخوردار نیست؛ در لحظه ممکن است چالشگرانه و شورانگیز باشد، اما به محض رنگ باختن، در عمل تنها به یاس منجر خواهد شد. ۲۲ بهمن نشان داد بر هم زدن تعادل بین توان جنبش در تغییر اوضاع و اراده و زور حکومت در جلوگیری از تحقق آن، یک شبه و تنها از راه خیابان میسر نیست. جنبشی که برغم دستاوردهای چشمگیر ۹ ماهه آن، از نقاط ضعف جدی رنج می برد، به سادگی قادر نخواهد بود "روز قطعی جدال" را به جلو اندازد. درست است که در ۲۲ بهمن حکومت نتوانست میدان آزادی را از هواداران خود پر کند، اما توانست مانع از فتح آن توسط مخالفان گردد و همین برای آن نوعی "پیروزی" بود. حکومت در چنان شرایطی مستاصلی بسر می برد که جلوگیری از یک شکست سنگین دیگر، به خودی خود برایش یک پیروزی است! اما جنبشی که در روز عاشورا نشان داد که ترس را نیز تحقیر میکند، روشن است ترس دولت کودتا و حامیان آن در ۲۲ بهمن را به اندازه کافی نشانه پیروزی خود نمیداند، بلکه به فتح سنگرهای بزرگتر می اندیشد.

شاید ۲۲ بهمن به همه ما آموخت که پیدا کردن راه های فرسایش قدم به قدم حکومت راه مطمئن تر و واقع بینانه تری برای تضمین پیشروی برگشت ناپذیر این جنبش است. این راه تنها به خیابان ختم نمی شود. جنگ تبلیغاتی و روانی با حکومت همراه با نهاد سازی، گفتمان سازی، مانور های سیاسی؛ فعالیت های دیپلماتیک در خارج، شکل بخشیدن به اتحادهای گسترده، بسیج افکار عمومی و سازماندهی اعصاب سیاسی از جمله دیگر ساز و کارهای پیکار است. گرچه هرگز نباید از یاد برد تظاهرات یکی از سنگین ترین و موثرترین راه های ابراز مخالفت و وادار کردن حکومت ها به عقب نشینی است. به نظرم دشواری زور آزمایی ۲۲ بهمن فرصتی را فراهم آورد تا جنبش سبز از خوش بینی به واقع گرایی و از توهم به تأمل و از بلند پروازی به سنجش واقعی تر تعادل قدرت گذار کند و با درک پیچیدگی پیکار به آزمون های دیگری بپردازد. با این همه فرصت هایی نظیر چهارشنبه سوری را نباید برای قدرت نمایی و اعتراض از دست داد. جشن ملی اما غیر متمرکز چهارشنبه سوری فرصتی بی مانند برای فلج کردن دستگاه سرکوب و جنگ روانی سیاسی علیه دشمنان مردم است. خوشبختانه روحیه عمومی این جنبش در داخل و خارج از کشور نیرومند تر از آن است که ناکامی در پیروزی در ۲۲ بهمن، آن را یکسره خانه نشین سازد. پیش از این در جایی گفتم با آغاز این جنبش غولی از تنگ برون جسته است که هر سرنوشتی هم که بیاید آن را به داخل آن نمیتوان بازگرداند!

نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

از نقطه قدرت های این جنبش بسیار گفته شده است: حضور گسترده جوانان و زنانی که ستون جنبش سبز به شمار میروند و به این جنبش خصلتی سخت مدرن و در نهان سکولار بخشیده اند؛ خصلت رنگین کمان، پلورالیستی و ضد ایدئولوژیک این جنبش آنهم در شرایطی که حضور ایدئولوژی های کاذب می تواند در ایجاد "وحدت کلمه" نقشی مخاطره آمیز ایفا کند؛ سیالیت این جنبش و خصلت افقی، غیر متمرکز و شبکه ای سازماندهی آن که توان آن را در رویارویی با سرکوب و امکان همگانی نمودن جنبش افزایش داده است؛ فقدان رهبری کاریزماتیک بر این جنبش که آن را به راستی از خطر در غلظیدن به جنبشی توتالیتر باز داشته است؛ در هم آمیخته شدن شور و شعور در این جنبش که از جمله خود را در سیطره کلام ضد خشونت و مسالمت جوی حاکم بر آن و شعارهای دمکراتیکی هم چون "رای من کجاست"، "انتخابات آزاد" و حتی شعار رادیکالی چون "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" بازتاب داده است؛ خصلت دیجیتال این جنبش که توان حکومت در سانسور و مخفی نگه داشتن رخدادها را سلب کرده است و زمینه حمایت بین المللی بی نظیری از آن را در فراهم آورده و به اعاده حیثیت ایرانیان در سراسر جهان منجر شده است؛ همراهی اصلاح طلبان تا دیروز در قدرت با جنبش که گرچه از ساختار شکنانه شدن آن بیمناکند، اما با تاکید بر خواست های اصلاح طلبانه خود، سپر دفاعی نیرومندی در جلوگیری از سرکوب گسترده ایجاد کرده و زمینه اجتماعی تر شدن جنبش رنگین کمان نافرمانی مدنی در ایران را فراهم ساخته اند؛ شکل گرفتن اتوریته جنبش سبز که در تقویت حس باورهای مشترک ملی و جلوگیری از چشم انداز تجزیه کشور و لبنانیزه و یوگسلاویزه شدن ایران نقش مهمی دارد؛ و بالاخره ایجاد امید به تغییر که نقش مهمی در تن زدن از در خود فرو رفتن مردمی که ۳ دهه استبداد دینی را تجربه کرده اند، داشته و موجب شکوفایی و بالندگی ملی ایرانیان شده است؛ از زمره دستاوردهای این جنبش است.

اما در باره نقطه ضعف های این جنبش کم سخن گفته شده است که من در اینجا به کوتاهی به برخی از آنها اشاره میکنم. این جنبش برغم آن که به درستی بر حق شهروندی تاکید میکند، در طرح شعارهای ضد تبعیض و برابری جنسیتی و قومی و دینی کاستی به خرج داده است. به گمانم تاکید بر خواست های مشترک این جنبش به معنای بی اعتنائی به خواست های خود ویژه گروه های مهمی که به عمق و دامنه جنبش یاری می رسانند نیست. این جنبش برآستی نیازمند آن است که بر مطالبات ضد تبعیض و ویژه تبعیض جنسیتی، قومی و دینی تاکید بیشتری کند. درست است که بیش از همه باید بر خواست های همگانی این جنبش تاکید کرد و از این دریچه عده ای برآنند که طرح مطالبات ویژه میتواند به حس وحدت سراسری آن آسیب رساند. اما پرسش این جا است که آیا وحدتی که بر کثرت استوار نباشد، با خطر حذف صداهای دیگر و یا دستکم مستحیل کردن گروه های دیگر (که مایلند علاوه بر همراهی با خواست های عمومی با طرح مطالبات خود ویژه در جنبش حضور یابند) نیست؟ آیا تاکید بر حقوق شهروندی عملاً به معنای برسیمت شناختن ضرورت مبارزه فعال برای برچیدن تبعیض های فوق نیست؟ پس چرا باید از هر گونه طرح این شعارها در تظاهرات و یا بیانیه ها خودداری کرد؟



علاوه بر آن، تکیه این جنبش بر طبقه متوسط شهری نه تنها نقطه ضعف آن نیست، بلکه نشان از توانمندی و کیفیت بالای آن دارد. اما بی‌اعتنایی به خواست عدالت اجتماعی، زمینه پشتیبانی جنبش کارگری و تهیدستان شهری از این جنبش را محدود می‌سازد. با طرح مطالبات ویژه؛ می‌توان علاوه بر برجسته‌تر کردن نقش زنان (که جنبش کنونی را براساس به انقلابی زنانه تبدیل خواهد کرد)، حضور جنبش کارگری و اقلیت‌های قومی در آن را نیز برجسته نمود. زنان و گروه‌های قومی به نقد از زمره نیروهای فعال این جنبشند، اما بسیاری از چهره‌های نمادین این جنبش از طرح هر خواستی که منافع مشخص این گروه‌ها را بیان نماید سرباز می‌زنند.

در عین حال این جنبش می‌بایست بیش از پیش بر همبستگی بین‌المللی با خود و رویکرد جهانی تاکید ورزد. براساس جز روسیه، چین و چند کشور چپ‌گرای آمریکای لاتین، و چند کشور اسلامی در خاور میانه و آفریقا، چه کسی است که به حمایت از جنبش اخیر مردم ایران برنخواسته باشد؟ می‌دانیم که حکومت در پی آن است با تکیه بر برخی شباهت‌های جنبش سبز با انقلاب‌های مخملین (که من در جای دیگر به آن اشاره کرده‌ام)، آن را به غربی‌ها منتسب سازد. اما این واقعیت که تولد جنبش سبز جهان را یکسره با شگفتی روبرو ساخت، نشانگر آن است که این جنبش ساخته و پرداخته کشورهای غربی نبوده بلکه ریشه در اعماق روح و روان مردمی دارد که پس از ۳ دهه استبداد دینی، بغض در گلو فروخته‌اشان ترکید و به فریاد "رای من کجا است" و "نه به استبداد دینی" بدل گشت. به هررو دلیلی نمی‌بینم که تاکید بر اصالت بومی این جنبش مانعی از تلاش در جلب همبستگی‌های بین‌المللی هر چه بیشتر گردد. پرسش اینجا است آیا تاکید بر مخالفت با ماجراجویی‌های اتمی دولت احمدی‌نژاد و تاکید بر صلح‌طلبی در عرصه جهانی، دامنه این جنبش را تضعیف خواهد کرد و یا تقویت؟

همچنین گرایش به اکیسینیم و پراگماتیسم در این جنبش نیرومند است. امری که مجال و زمینه گفتمان‌سازی و نهادینه کردن باورهای دمکراتیک در آن را با کندی و دشواری روبرو ساخته است. جنبش خیابانی هرچه قدر هم که شور انگیز باشد، زمانی که با نهاد سازی و گفتمان سازی همراه نگردد، قادر به تثبیت اندیشه‌های دمکراتیک نخواهد شد. در حالی که در حدود ۹ ماه از آغاز این جنبش گذشته است، هنوز کمتر کسی تعریف و یا تحلیل جامعی از کم و کیف و اهداف آن ارائه داده است و هنوز برای بسیاری و از جمله خود من روشن نیست دقیقاً منظور از "جنبش سبز" چیست؟ و یا دامنه و مطالبات این جنبش را باید بر پایه کدامین یک از برداشت‌های موجود استوار کرد؟ هم از اینرو شخصاً با آن که از آغاز به گونه‌ای فعال به دفاع از آن برخاستم اما در به‌کارگیری این مفهوم تا کنون احتیاط به خرج داده‌ام.

به نظر من ما با جنبشی روبرویم که در شرایط کنونی بدنه اصلی آن از تمایلات سکولار برخوردار است، حال آن که چهره‌های شاخص آن در درون کشور عمدتاً از اصلاح‌طلبان دینی‌اند. برای من که از منظری سکولار، جمهوری خواه و طرفدار دمکراسی پارلمانی در این جنبش ضد استبداد دینی شرکت دارم، روشن است ارائه تعریفی از این جنبش که اهداف آن تنها در چهارچوب استراتژی اصلاح‌طلبان دینی خلاصه شود، کافی نیست. گیرم که تغییر اوضاع حتی تا همان اندازه‌ای که اصلاح‌طلبان به آن باور دارند نیز گام مهمی در گشایش فضای سیاسی کنونی خواهد داشت و باید از آن استقبال کرد.

تا آن‌جا که به این جنبش مربوط است نداشتن ایندولوژی و مدل‌های سازماندهی و رهبری کلاسیک البته از نقاط قوت این جنبش است، اما هیچ جنبش دمکراتیکی بدون شفاف‌سازی، فرهنگ‌سازی، نهاد سازی و ایجاد رهبری به سرانجام نمی‌رسد. "جنبش سبز" گرچه در عمل چند صدایی و به واقع جنبشی رنگین‌کمان است (که من از آغاز بر آن پافشاری کرده‌ام)، اما تلاش برخی از اصلاح‌طلبان دینی برای محدود ساختن آن در چهارچوب برداشت‌های خود، خطر انحصار طلبی در این جنبش را افزایش می‌دهد. امری که به قدرت و همبستگی عمومی آن لطمه می‌زند. به همان گونه نیز تلاش برای انکار نقش اصلاح‌طلبان در این جنبش و یا نادیده گرفتن آنان، خطر انزوا و آسان‌تر نمودن سرکوب این جنبش را در پی خواهد داشت. به گمان من هم تلاش برای نادیده انگاشتن نقش اصلاح‌طلبان دینی در این جنبش خیال‌بافی کودکانه است و هم تلاش برای حذف صدای نیروهای لائیک و سکولار که از زمینه‌گسترده‌ای در بدنه این جنبش برخوردارند، به وحدت آن آسیب می‌رساند. اجازه بدهید صریح‌تر بگویم: من شخصاً هم دنباله‌روی سکولارها از اصلاح‌طلبان دینی را به ضرر تعمیق این جنبش میدانم و هم جایگزینی رقابت سالم با ستیزه‌جویی نیروهای سکولار و اصلاح‌طلبان دینی با یکدیگر را به سود قدرتمندتر شدن این جنبش نمی‌یابم.

طبیعتاً در هر ارزیابی از جنبش سبز و کم و کیف آن، افراد خود را فرا افکنی می‌کنند. "جنبش سبز" را میتوان همچون پاسخی به نیاز به تحول رفرماسیون دینی در کشوری اسلامی که در آن بنیادگرایان حکومت می‌کنند نگریست. روندی که بی‌تردید برای دمکراتیزه کردن نه تنها ایران بلکه کل منطقه بسیار مثبت است. هواداران چنین اندیشه‌ای بیشتر مایلند بر روند اصلاحات در چهارچوب نظام تاکید کنند و شعارهای ساختار شکنانه را نه تنها به لحاظ سیاسی بلکه از منظر فلسفی نیز با مصالح خود ناهمخوان می‌بینند.

گروهی دیگر ضمن تاکید بر زمینه‌های پیشین جنبش سبز آن را جنبش "رای من کجا است" می‌خوانند که در رویارویی با دولت کودتا و ولی فقیه حامی آن شکل گرفته است. با این همه این گروه مطالبات این جنبش را تا سرحد برداشت‌های اصلاح‌طلبان دینی کاهش نمی‌دهند. در این دیدگاه جنبش "رای من کجا است" نشانگر رشد خود آگاهی تک‌تک مردمی است که بیش از هر زمان دیگری به خود نه به مثابه "توده" بی‌شکل، بلکه همچون شهروندی می‌نگرند که از حقوق شهروندی خود و از جمله حق انتخاب و برابری حقوقی فارغ از هر نوع تبعیض دفاع می‌کنند. از این منظر این جنبش گرچه با اعتراض به کودتای انتخاباتی آغاز شده است، در اساس جنبش حق شهروندی و ضد تبعیض است که تکیه بر حقوق بشر و انتخابات آزاد و رفراندوم از اهداف پایه‌ای آن است. به عبارت روشنتر دفاع از "جمهوریت" نظام که اصلاح‌طلبان بر آن پافشاری می‌کنند، بدون تغییرات ساختاری در قانون اساسی و برچیدن ارگان‌های غیر انتخابی که شرط تأمین حقوق شهروندی است نه به رفع تبعیض و تأمین حق رای برابر شهروندان منجر خواهد شد و نه به استقرار دمکراسی در کشور.

گروه سوم بر تأثیر روند جهانی شدن بر کشور، تجربه ۳ دهه استبداد دینی و سرخوردگی عمومی از انقلاب اسلامی و دگرپسندی در روح و روان ملتی که تب مدرنیته و سکولاریسم و دمکراسی به ویژه نسل جوان آن را فرا گرفته است تاکید می‌کنند و آن را زمینه‌ساز اصلی چنین جنبشی میدانند. هم از این رو است که این گروه بر جدایی دین از دولت برای دسترسی به دمکراسی و رفع تبعیض تاکید ویژه‌ای دارند. از این منظر حتی شکل‌گیری و تحول در اصلاح‌طلبان دینی خود ناشی از فشار سکولاریسم است که (علاوه بر تجربه روزمره مردم، نتایج روند جهانی شدن و پیامدهای انقلاب اسلامی و ۳ دهه استبداد دینی در کشور)، نیروهای لائیک نیز در گسترش آن نقش موثری داشته‌اند. بی‌دلیل نیست که بسیاری از طرفداران این منظر و از جمله نیروهای سکولار و لائیک نسبت به شعار "ساختار شکنانه" "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" که بیش از همه بر حفظ یکپارچگی کشور، جمهوریت و سکولاریسم دلالت دارد نظری مثبت دارند. به گمان من هر سه منظر به گوشه‌هایی از حقیقت این جنبش پرداخته‌اند، با این همه خلاصه کردن دینامیسم این حرکت به برداشت نخست نوعی تقلیل‌گرایی در فهم تحولات جامعه‌ای است که در تمایز از کل منطقه نه تنها به بنیادگرایی اسلامی رغبتی نشان نمی‌دهد بلکه تب سکولاریسم آن را فرا گرفته است.

ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته‌های آینده را چگونه می‌بینید؟

این که آقایان موسوی، کروبی و دیگر اصلاح‌طلبان دینی و نیروهای جمهوری خواه و دیگر سکولارهای جنبش سبز با انتشار بیانیه‌های گوناگون به راه کارهای خود پرداخته‌اند، گامی در بلوغ این جنبش و فاصله‌گیری از اکیسینیم و پراگماتیسم حاکم بر آن است. به ویژه فاصله گرفتن از برداشتی که این جنبش را تنها در خیابان جستجو میکند بسیار ضروری است. اما باید تاکید کرد جلوگیری از حضور مردم در خیابان می‌تواند در دراز مدت به ضد خود بدل شده و روند مشارکت عمومی را کم‌رنگ ساخته و از نیروی این جنبش بکاهد. از ۲۲ بهمن به این سو ما شاهد برجسته‌تر شدن نقش سیاست‌گذاری در این جنبش هستیم که بسیار مثبت است. دامن زدن به بحث‌های نظری و گفتمان‌سازی برای پیشرفت این جنبش بسیار کلیدی است. اما هنوز برای من روشن نیست که دست‌اندرکاران فعال این جنبش تا چه حد اهمیت نهاد سازی را دریافته‌اند. به نظرم از ۲۲ بهمن به این سو شاهد حضور تدریجی گسترده‌تر و آگاهانه‌تر زنان و گروه‌های قومی در این جنبش هستیم که مطالبات خود را طرح می‌کنند. برای نمونه ۸ مارس فرصتی ایجاد کرد که زنان کلام زورانه را بیش از پیش با جنبش جاری گره بزنند. یا در روز جهانی زبان مادری شاهد حضور قدرتمندتر گروه‌های اقلیتی بودیم که ضمن همراهی با این جنبش مطالبات خود را عنوان کردند. بیانیه جمهوری



خواهان دمکرات و لائیک که در فوریه ۲۰۱۰ منتشر شد نیز نشان داد حتی دادیکال ترین نیروهای لائیک نیز خود را بیش از هر زمان دیگری با این جنبش همراه ساخته اند. ضمن آن که بر ضرورت گسترش گفتمان سکولاریسم در این جنبش پافشاری میکنند.

به گمانم اگر چهارشنبه سوری فرصتی برای یک قدرت نمایی ملی است، اول ماه مه نیز فرصتی برای قدرت نمایی جنبش کارگری در همراهی با این جنبش و تعمیق خواست های آن است. واقعیت آن است که مردم در روح و روان خود خانه تکانی جدی کرده اند و منتظر فرصت های بعدی برای پیشروی اند. دولت کودتا و رهبران بنیادگرا نیز از هم اکنون شکست خورده اند. نه تنها گسترش رویارویی با مردم به کابوس شبانه روزی این حکومت بدل شده است، بلکه فشار بین المللی نیز با ماجراجویی های هسته ای دولت احمدی نژاد و هواداران آن افزایش خواهد یافت. برآستی برای رژیم که در دل انبوه این مشکلات مسئله بحران جایگزینی رهبری نیز (در صورت مرگ رهبر ویا از کار افتادن ایشان) به یکی از دغدغه های جدی آن بدل شده است، چه آینده ای روشنی می توان پیش بینی کرد؟ می بایست به جای صرفاً شمارش تعداد تظاهرات خیابانی و یا تعداد شرکت کننده گان در آن، به طور جدی به آمادگی سیاسی در برابر این سناریو که چندان هم دور از ذهن نیست اندیشید.

همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

اگر بیستر این همکاری ها مداخله آگاهانه تر و هماهنگ تر نیروهای جمهوری خواه، سکولار و دمکراتیک در جنبش همگانی موجود باشد، می تواند امید و اعتماد به نفس مردم را افزایش داده و با تقویت صدای سوم و خواست جدایی دین از دولت که شرط برقراری دمکراسی است باری رساند و مانع از آن گردد که خصلت رنگین کمان این جنبش محو شود. مسئله اینجا است که ما از یکسو با مشروطه خواهانی روبروئیم که خود را در سکولاریزه کردن این جنبش به ما نزدیک تر می یابند. از سوی دیگر با اصلاح طلبانی روبروئیم که در زمینه تاکید بر "جمهوریت نظام" خود را به ما با نزدیک می یابند. و هم با چپ گرایی که علاوه بر سکولاریسم در زمینه طرح شعار عدالت اجتماعی با جمهوری خواهان نزدیکی بیشتری دارند. اگر جمهوری خواهان سکولار و دمکرات نیروی خود را هماهنگ کنند از این پتانسیل برخوردار خواهند بود که در صورت لزوم با هر سه نیرو تعامل و همکاری کنند بی آن که در آن ذوب شوند. پرسش این جا است که شرایط سیاسی موجود کدامیک از این همکاری ها را از زمینه عینی تر و موثر تری برخوردار ساخته است؟ همان طور که پیشتر گفته ام دوام این جنبش در گرو حفظ اعتدال سیاسی است. به نظر من ما به سادگی نخواهیم توانست بر سر جدایی دین از دولت با اصلاح طلبان دینی و بر سر جمهوری با مشروطه خواهان و بر سر دمکراسی با نیروهای طرفدار رژیم های ایدئولوژیک به توافق برسیم. از این رو شاید در کنار تلاش برای همکاری نیروهای جمهوری خواه سکولار و دمکراتیک و یا بررسی همکاری های مقطعی با این و آن بایستی به راه حلی اساسی تر برای همکاری های گسترده ببانیدیشیم که در آن خواست انتخابات آزاد و یا رفاندوم بتواند مبنای فراگیرتری برای تحول مسالمت آمیز و عبور از عصر بنیادگرایی اسلامی در ایران برای تحقق حقوق بشر و دمکراسی در ایران باشد!





توهم آفرینی های خوش خیالانه! مسعود نقره کار

انحصار طلبی و فرقه گرایی فکری، سیاسی، سازمانی و طبقاتی از یک سو، و خوش خیالی و توهم نسبت به اصلاح پذیری سنگواره های حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه از سوی دیگر، شلیک به مغز جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری خواهد بود.

نظرتان در مورد ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و آنچه که در این روز گذشت چیست؟

۲۲ بهمن ۱۳۸۸ روز "هشدار" به جنبش سبز بود، تا که فعالان جنبش سبز در داخل و خارج کشور دست از خوش خیالی و توهم بردارند و واقع بینی پیشه کنند. در واقع عو سبب خیر شد تا جنبش سبز به خود آید. آنچه حکومت اسلامی کرد دور از انتظار نبود اما آنچه بر سر جنبش سبز آورده شد و یا سبز ها از خود بروز دادند تا حدی دور از انتظار بود. بی تردید حضور گسترده ی نیروهای سرکوبگر، و طرح و برنامه های پلیسی و امنیتی، آن هم پس از ارباب و ارباب و قربانی کردن دو جوان بیگناه در پیشواز از ۲۲ بهمن، بر حضور کم رنگ جنبش سبز در آن روز نقش داشت، اما دلیل این عدم حضور جنبش سبز را نمی باید صرفاً حکومت و عملکرد آن دید و دل خوش داشت که بسیج گسترده ی نیروهای سرکوبگر نشان از قدرت جنبش سبز دارد. علت عدم حضور یا حضور محدود و کم تاثیر سبزها و شماره شدن آن ها به حساب امت حزب الله در ۲۲ بهمن را می باید در درون جنبش سبز، به ویژه مداخله های عملی، اصلاح طلبان حکومتی ی در هجرت، که کک رهبریت جنبش سبز نا آرام شان کرده، جستجو کرد.

اما هشدارهای ۲۲ بهمن کدامند:

- الف- حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه نه اصلاح پذیر است و نه اهل سازش. تصور غیر واقعی داشتن از ساختار سیاسی حکومت اسلامی که ستون فقرات اش ساختاری مذهبی - مافیایی و فرقه ای ست و فاقد ظرفیت اصلاح و تغییر، ماجرای ۲۲ بهمن را تکرار خواهد کرد، و در بهترین حالت جنبش سبز را به اپوزیسیونی "خودی" بدل خواهد کرد که مورد مصرف اش برای حکومت اسلامی این خواهد بود که به عنوان برگ برنده وجود دموکراسی در جامعه ی اسلامی هر آنجا که حکومت گران صلاح دانستند، آن را رو کنند و بپزینند.
- ب- حکومت اسلامی هنوز حکومتی قدرتمند است. تشییعی بدل شده به اپیدولوژی و سیاست، سرکوب وحشیانه، پول و نا آگاهی ی بخش بزرگی از جامعه، قدرت" این حکومت است. حکومنگران اسلامی برای حفظ این قدرت، که سرچشمه ی منافع مادی (مالی) و معنوی شان است، خون فرزندان خود را ریخته اند و خواهند ریخت چه رسد به خون دیگران!، باز هم تجربه شد که حکومتی مبتلا به جمود فکری همراه با ویژگی های عهد بوقی ی موجودات اداره کننده اش، به سهولت و با سلام و صلوات اصلاح بشو و کنار برو نیست.
- ج- جنبش سبز هویتی مستقل است، فاصله گرفتن از این هویت مستقل، آغاز به شماره افتادن نفس جنبش سبز خواهد بود. ۲۲ بهمن نشان داد که گاه خانه نشینی سبزها بهتر از سپاهی لشکر شدن حکومت اسلامی ست.

2- نقاط ضعف و قدرت جنبش سبز در مرحله کنونی چیست؟

برخی از نقاط ضعف جنبش سبز این ها هستند:

- الف: خوش خیالی و توهم بخشی از این جنبش نسبت به اصلاح پذیر بودن حکومت اسلامی و تبلیغ و تلاش برای تغییر فکر و رفتار ولی فقیه.
- ب: فقدان رهبری، سازماندهی و سازمان یابی. سازماندهی و سازمان یابی شبکه ای می تواند یکی از انواع سازماندهی ها و سازمان یابی ها باشد، اما در شرایط جامعه ی ما و با توجه به تسلط تاریخی ی فرهنگ سازماندهی و سازمان یابی عمودی و هرمی، این نوع سازماندهی و سازمان یابی را نمی توان به سرعت کنار گذاشت. می باید از این نوع سازماندهی، اما نوع دموکراتیک اش نیز بهره گرفت.
- ج: محدود ماندن جنبش به جنبش خیابانی و کاهش قدرت تداوم و دامنه ی جنبش.
- پاره ای از نقاط قوت جنبش سبز این ها هستند:
- الف: جنبش سبز یک جنبش فرامذهبی، فرا اپیدولوژیک و فرا طبقاتی ست. افراد و اقشار اجتماعی متعلق به طبقات فرا دست و فرودست که آزاداندیشی و آزادیخواهی ملکه فکرشان است ستون فقرات این جنبش هستند. نگاه طبقاتی ای که این جنبش را فقط جنبش طبقه متوسط بیندازد به سکتاریسم و فرقه گرایی طبقاتی در خواهد غلطید، انحرافی که نوع پرولتریزه و خرده بورژوازی و بورژوازی اش را پیش تر تجربه کردیم.
- ب: جنبش سبز، جنبش جوان هاست. ویژگی جوان بودن در سن و کهنسالی در دانش و تجربه دلگرم کننده است.

3- ادامه و حرکت جنبش سبز در روزها و هفته های آینده را چگونه می بینید؟

جنبش سبز راهی سخت و طولانی پیش رو دارد، علاوه بر ضعف های اشاره شده حکومتی قدرتمند و وحشی پیشروی این جنبش قرار دارد. بی تردید اعتراض های خیابانی نمی توانند چون گذشته ادامه پیدا کنند و از شدت و دامنه آن ها کاسته خواهد شد. در حد محدود در مناسبت های آینده شاهد اعتراض های خیابانی، پشت بامی و بیانیه ای در داخل کشور، و به اشکال گوناگون در خارج کشور خواهیم بود. تردیدی نیست که جنبش فراگیر خواهد شد و اقشار مختلف جامعه، به ویژه کارگران و کارمندان و سایر زحمتکشانی بیدی و فکری و پاره هایی از نیروهای نظامی به آن خواهند پیوست، اما این امر از نگاه من در چشم انداز روزها و هفته های آینده قابل تصور نیست.

4- راهکارهای پیشنهادی شما چه می باشد؟

در مورد آنچه در داخل کشور می گذرد، فعالان جنبش سبز موجه ترین افراد برای ارائه راهکار هستند. امید من تداوم جنبش و گسترش دامنه آن با حفظ ویژگی های حیاتی ی دموکراتیک و کثرت گرایانه اش در داخل است، بی تردید اگر شرایط اجازه دهد آنان به روشنی می دانند که سازماندهی و نهاد سازی های سیاسی، صنفی - دموکراتیک، قومی و صنفی نقش پر اهمیتی در تداوم و گسترش جنبش خواهند داشت. در واقع اگر جنبش در داخل بر ضعف هایی که پیش تر به آن ها اشاره شد غلبه کند بر میزان تداوم، گسترش و فراگیری اش تاثیر خواهد داشت. آنچه جنبش را زمینگیر خواهد کرد از سوی انحصار طلبی و فرقه گرایی و از سوی دیگر انحلال طلبی و نزدیکی به حکومت اسلامی خواهد بود.

من به عنوان یک تبعیدی می توانم از راهکارهای تبعیدیان و یا خارج از کشوری ها در رابطه با نقش و اثر گذاری این مجموعه بر جنبش سبز سخن بگویم و در این محدوده نظر بدهم. در مقاله ای نیز به این راهکارها اشاره کردم و نوشتم که تبعیدیان، مهاجران ناگزیر و اکثر مهاجران داوطلب، بخشی از جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری جاری در میهنمان بوده و هستند. این مجموعه به دلیل انقلاب عظیم در عرصه ی ارتباطات و گردش نظر و اطلاعات و خبر،



امروزه فراتر از یک پشت جبهه ی نبرد با تاریک اندیشی و جهالت می توانند عمل کنند، مجموعه ای که تمرکز فعالیت های شان در راستای تحقق اهداف زیر بر جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری جاری در میهنمان تاثیر غیر قابل انکاری خواهد داشت. راهکارهای مورد نظر، این موارد هستند:

1- حمایت فکری و سیاسی از جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری مردم میهنمان، همراه با تلاش برای اثر گذاری بیشتر بر حمایت جهانی از این جنبش از وظایف تبعیدیان و مهاجران است. برای اثر بخشی این حمایت و تلاش، غلبه بر پراکنندگی جنبش تبعیدیان و مهاجران و شکل یابی و سازماندهی آن گامی پر اهمیت و حیاتی است، در واقع تلاش بیشتر برای سازماندهی یک تشکل سراسری و فراگیر سیاسی، تشکلی فرا ایدئولوژیک و فرا سازمانی و حزبی و گروهی، تشکلی حول خواست های مشترک آزادی، دموکراسی و حقوق بشر امری ضروری است. هدف این سازماندهی، به هر شکلی که می خواهد باشد، می باید حمایت فکری و سیاسی از حرکت ها، خیزش ها و جنبش های آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری و خیزش های مدنی در ایران باشد.

2- تلاش بیشتر برای سازماندهی تشکل های سراسری فرهنگی و هنری (اهل قلم، روزنامه نگاران، هنرمندان)، اجتماعی، صنفی، دانشجویی، زنان و دیگر گروه های اجتماعی ی تبعیدی یا مهاجر، با دو هدف:

الف: دستیابی به خواست ها معین فرهنگی و هنری، اجتماعی، صنفی، دانشجویی و یا هر گروه اجتماعی دیگر در کشور میزبان
ب: حمایت از خواست های گروه های اجتماعی مذکور در ایران.

3- جلب حمایت حکومت ها، دولت ها، محافل بین المللی و شخصیت های جهانی در راستای دفاع از جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری.

4- سازماندهی اعتراض های بزرگ به اشکال مختلف در رابطه با آزادی کشی و نقض حقوق بشر در ایران. واقعیت این است که جهان به تحریم سیاسی حکومت اسلامی عمل نخواهد کرد. ما تبعیدیان و مهاجران ایرانی می باید تحقق این خواست را نیز به حاکمان جهان تحمیل کنیم. می باید لانه های سیاسی و مذهبی حکومت اسلامی و مراسم ریز و درشت وابستگان و مزدوران این حکومت در جهان را به بزرگترین میعادگاه اعتراض های صلح آمیزمان علیه این حکومت و افشای جنایت های ضد بشری اش تبدیل کنیم.

5- پرهیز از تصور و توهم ایفای نقش رهبری و ارا ئه رهنمود های عملی به جنبش داخل کشور از طریق رسانه های عمومی، به ویژه رهنمود هایی که به جنبه های اعتراضی و مبارزاتی با نیروهای سرکوبگر حکومت ارتباط می یابند. جنبش در داخل کشور نشان داده است که بیش از آنکه نیازمند رهبری از خارج از کشور باشد، به جلب حمایت های بین المللی، کمک های نظری و سیاسی و افشای جنایت های حکومت اسلامی توسط تبعیدیان و مهاجران نیاز دارد.
5- تشکیل کمیته ی حمایت از پناهجویان تازه گریخته از وطن و یا پناهندگان و مهاجران نیازمند کمک های مالی و فکری. در همین رابطه تشکل ها و تارنماها و رادیوها و تلویزیون هایی که بودجه آنان را کشور های اروپایی و امریکا و یا ثروتمندان ایرانی در خارج از کشور تامین می کنند، می توانند بخشی از بودجه و در آمد شان را به صندوق تعاونی ای برای یاری رسانی به پناهجویان اختصاص دهند. همین روش را، همراه با رعایت مسایل امنیتی، می توان در رابطه با خانواده های زندانیان سیاسی و قربانیان ستمگری حکومت اسلامی به کار گرفت.

5- همکاری اپوزیسیون چه تاثیری در روند پیشبرد جنبش و همبستگی مردم با هم خواهد داشت؟

در رابطه با اثر گذاری اپوزیسیون خارج از کشور بر روند پیشبرد جنبش سبز و همبستگی مردم با هم، در سؤال 4 به مواردی اشاره کردم. در داخل کشور نیز بخش اعظم اپوزیسیون حکومت اسلامی در جنبش سبز گرد آمده اند و این جنبش را شکل داده اند. به گمان من با ویژگی ی چند صدایی ای که جنبش سبز داراست این جنبش می تواند مجموعه ی اپوزیسیون حکومت اسلامی در داخل کشور را زیر چتر خود بگیرد و به جنبشی قدرتمندتر و تاثیر گذارتر بدل شود. مشروط بر اینکه این جنبش از انحصار طلبی و فرقه گرایی فکری، سیاسی، سازمانی و طبقاتی فاصله بگیرد. انحصار طلبی و فرقه گرایی و نیز خوش خیالی و توهم اصلاح پذیری حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه، و نزدیکی به این دو سنگواره، شلیک به مغز جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری خواهد بود.





جمهوری مطلق! گفتگوی مژگان مدرس علوم با دکتر عبدالکریم سروش

ما می توانیم از جمهوری اسلامی تصویری به منزله "جمهوری مسلمانان" داشته باشیم و جمهوری مسلمانان می تواند وجود خارجی و واقعیت داشته باشد بدون اینکه تئوری ولایت فقیه در آن حاکم باشد و بدون اینکه بسیاری از اندیشه های دیگری که از فقه اجتهاد ناشده بیرون می آید در آنجا حکومت بکند. اما وقتی که قرار است نام جمهوری مسلمانان بر آن نهاده شود بهتر است همان جمهوری مطلق بکار برود ...

فرصتی دست داد تا با دکتر عبدالکریم سروش روشنفکر برجسته دینی که چند صباحی است در اروپا بسر می برد، درباب جنبش سبز، نقش روشنفکران دینی در جنبش، تئوری ولایت فقیه و سکولاریسم به گفتگو بپردازیم. متن کامل این گفتگو در پی می آید.

مژگان مدرس علوم

طی پنج دهه ی گذشته یعنی از سال ۱۳۴۱ به این سو همه ی جنبش های فراگیر سیاسی در ایران ماهیت مذهبی داشته اند. به نظر می رسد نهضت مرحوم امام خمینی که نقطه ی عطف اینگونه حرکت های سیاسی - دینی به شمار می رود فضای مبارزات سیاسی در ایران را دگرگون کرد و اسلام سیاسی را به عنوان ایدئولوژی برتر در مبارزات سیاسی در برابر ایدئولوژی های چپ و ملی گرا وارد صحنه کرد. امری که با فعالیت های فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی و نیز روحانیان عصر مشروطه تفاوت های کمی و کیفی قابل توجه دارد. جنب و جوش سازمان ها و احزاب اسلام گرا از سازمان مجاهدین خلق و هیئت های موتلفه گرفته تا نهضت آزادی و روشنفکران مسلمان و روحانیان مبارز در خلال سالهای دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی موجب افزایش وزن و اهمیت مذهب در مبارزات و فعالیت های سیاسی شد تا جایی که می توان گفت در بسیاری موارد مذهبی شدن نسل جوان بلافاصله به سیاسی شدن این نسل منجر و بالعکس. پیروزی انقلاب اسلامی و تحولات پس از آن نیز سبب شد که اسلام و بطور مشخص اسلام سیاسی یا اسلام اجتماعی و یا به تعبیری عامتر اسلام غیرفردی قسمت اعظم فضای سیاسی کشور را هم در حوزه ی حکومت و قدرت سیاسی و هم در حوزه ی مبارزات ضد حکومتی اشغال کرد.

در دوره ی اصلاحات و درست در زمانی که شمار زیادی از ناظران و تحلیلگران گمان می کردند انقلاب اسلامی به پایان رسیده و اسلام سیاسی نیز به بن بست برخورده و ظرفیت هایش را از دست داده است باز هم یک بار دیگر اندیشه های سیاسی متفکران مسلمان به محور مباحثات فکری و اجتماعی بدل شد که حاصل آن حجمی عظیم از اندیشه ورزی ها و تأملات در باب مسائل دینی و سیاسی است. در حوادث پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری و در جریان جنبش اعتراضی سبز نیز شاهد سیطره ی فراگیر اندیشه ها و نمادهای دینی بویژه روایت روشنفکران و نواندیشان دینی در عرصه ی فعالیت های سیاسی هستیم که این نکته را از رهبران سیاسی جنبش تا چهره های گرفتار در بند و نیز شعارها و نمادهای اصلی جنبش می توان دریافت.

حال با چنین پیشفرض یا پیشفرض هایی جا دارد این پرسش مطرح شود که شما به عنوان یکی از برجسته ترین چهره های جریان معاصر نو اندیشی دینی، چشم انداز کوتاه مدت و میان مدت و دراز مدت این جنبش را چگونه می بینید و نقش روشنفکران دینی و اندیشمندان مسلمان و متجدد را در رهبر جنبش و ارانه ی برنامه ها و راهکارهای سیاسی و اجتماعی چگونه ارزیابی می کنید؟

حقیقتاً پیش بینی درازمدت برای من آسان نیست. اما می توانم بگویم که در دراز مدت، ایده ها و اندیشه های جنبش سبز استقرار بیشتر پیدا خواهد کرد، دلها ی بیشتری را خواهد ربود و منشاء آثار بزرگی در کشور خواهد شد. اندیشه ی اسلام سیاسی را مورد نقد و تحلیل بیشتر قرار خواهد داد و نقش دین در جامعه را به نحو واضح تری معین خواهد کرد.

اما در حال حاضر به نظر من جنبش سبز دست آوردهای زیاد و غیر قابل انکاری داشته است. من که در خارج کشور زندگی می کنم علاوه بر اخباری که از داخل می شنوم جوانان بسیاری را می بینم که به این جنبش، تعلق خاطر پیدا کرده اند، به طور خودجوش فعالیت می کنند و حقیقتاً چیزی را در این جنبش می بینم که دل آنها را برده است و آن عبارت است از مساله "حق" و "آزادی". حول این محور دختران و پسران جوان را می بینم که چگونه فداکاری کرده از وقت و انرژی و حتی پول خود می گذرند و به نحوی می کوشند که این چراغ را روشن نگه دارند. به همین سبب من معتقدم جنبش سبز تاکنون دستاورد بسیار بزرگی داشته و بعداً هم به دلیل اینکه این فریادها از دل جامعه بیرون می آید قطعاً نقش آفرین خواهد بود.

نقش روشنفکران دینی و اندیشمندان مسلمان را چقدر در این فرایند موثر می دانید؟

اگر خودستایی نباشد باید عرض کنم که ده سال پیش، دو سخنرانی در لندن تحت عنوان "گفتمانهای انقلاب اسلامی" مطرح کردم و در آنجا گفتم که ما گفتمان سرخی داشتیم و گفتمان سبزی هم خواهیم داشت و خوشنودم که تعبیر "گفتمان سبز" را با مولفه هایی مانند دموکراسی و پلورالیسم و جامعه ی مدنی و حق مداری و امثال آنها بکار بردم. ما شاهدیم که همه ی اینها در جنبش سبز به نیکی موجود است و البته به هیچ وجه قصه این نیست که کار یک نفر باشد بلکه کوشندگان بسیاری در این راه بوده اند و آراء و آثارشان به خوبی مورد توجه و شناخت قرار گرفته و اثر خود را به بار آورده است.

همانطور که گفتم در جنبش سبز دو محور بزرگ وجود دارد: محور حق مداری و محور استبداد ستیزی. امروز شاهدیم که "نفی" استبداد دینی به محور شعارها بدل شده که بسیار به جا و به موقع است. به این دلیل که اولاً روشنفکران دینی این نکته را بیش از هر چیز مورد تأکید قرار داده بودند و الان معلوم می شود که پیامشان به خوبی گرفته شده و مورد توجه اکید قرار گرفته است. مرحوم آقای بازرگان از ابتدای انقلاب و تا بعد از انقلاب همیشه درد بی درمان این مملکت و جامعه را "استبداد" می دانست. حتی به آن بهایی بیشتر از استعمار می داد. خوشبختانه بعد از انقلاب که استقلال کشور تا حدود زیادی تأمین شده است استبداد اهمیت و برجستگی بیشتری پیدا کرده و جنبش سبز هم به دنبال همین روال است که به طور کلی تمامی ریشه های استبداد را تحت هر نامی که باشد از کشور بزدايد و خوشبختانه روشنفکران و نواندیشان دینی هم در این زمینه سهم بزرگی را ادا کرده اند.

آیا به نظر شما این جنبش آنگونه که برخی معتقد و مدعی اند یک مرحله ی گذار از اصلاح طلبی مذهبی به سمت ساختار شکنی غیرمذهبی است به نحوی که اندیشه و عمل نیروهای مذهبی در سطح جامعه و در متن مبارزات سیاسی به حاشیه رانده شود و در برابر اندیشه و عمل دیگر جریانات نقشی فرعی و غیرموثر و به اصطلاح طفیلی بیابد؟

به گمان من ما به طرف نفی تفسیر استبدادی از دین روانه شدیم که این حرکت، حرکت مبارکیست و دیربست که در میان مردم ما جا افتاده که تفسیرهای مختلفی از دین می توان داشت. تفسیر حاکم، تفسیر استبدادی از دین است اما این بدین معنا نیست که اگر استبداد دینی را برداریم هیچ تفسیری از دین باقی نماند بلکه برعکس، ما می توانیم یک تفسیر دموکراتیک هم از دین داشته باشیم که در این زمینه گفتمان سبز به خوبی غنی و پرمایه است یعنی مساله ی پلورالیسم، حق، آزادی و عدالت ورزی که در جنبش سبز در صدر قرار دارد، همه نشاندهنده ی این است که تفسیر دیگری از دین مورد توجه قرار گرفته و تفسیر استبدادی به حاشیه رانده می شود. تئوری ولایت فقیه که به منزله تفسیر استبدادی از دین شناخته می شود لذا آن هم جایی در حکومت آینده نخواهد داشت. اما اینکه گمان کنیم مردم از اسلام گریزان شده اند و مایلند اعتقادات خودشان را کنار بگذارند به نظر من چنین چیزی نیست و هیچ شاهدهی برای این موضوع نداریم. اما در حال حاضر اسلام حاکم دو مشخصه دارد: اول اینکه اسلام، استبدادی است و دوم اینکه اسلام، خرافی است. با خرافه زدایی و استبداد زدایی به سوی یک "تفسیر سبز" از اسلام خواهیم رفت که این مشخصات استبدادی و خرافی را ندارد و به جای آن عدالت، آزادی و حق مداری نشست است.



طی سال های پس از انقلاب و بویژه در دو دهه ی گذشته روشنفکران مسلمان و از جمله خود شما تلاش های علمی و فکری بسیار برای تعیین قلمرو و مرزهای دین و سیاست و به عبارت دقیقتر دین و قدرت سیاسی کرده اند تا جایی که از جانب رسانه ها و سخنوران حامی یا مورد حمایت حکومت حتی به خروج از دین متهم شده اند. شما نقش این دسته از متفکران مذهبی را در مقایسه با متفکران غیرمذهبی در شفاف سازی نسبت دین و قدرت و مقوله های مرتبط چگونه ارزیابی می کنید؟

هر دو دسته از این روشنفکران به کشور خدمت کرده اند. به اعتقاد من روشنفکران مذهبی کار دشوارتر و رسالت سنگین تری را برعهده گرفتند چون در یک جامعه مذهبی سخن گفتن از مذهب دشوارتر است مخصوصا که در آن جامعه مدعیان و مفسران رسمی از دین هم وجود دارند. و برای برداشتن هر قدم باید هزینه های بسیار پرداخت. خوشبختانه نواندیشان و روشنفکران دینی این کار را به خوبی پیش بردند. تبیین جدید مرز میان دین و سیاست از مدتی قبل آغاز شد و یکی از علل مهم آن هم نقش تازه ای بود که دین در جامعه پیدا کرد و بر اریکه ی قدرت نشست و از آنجا دست تصرف در امور شخصی مردم دراز کرد و اعتراضات بسیاری را برانگیخت. علاوه بر آنکه فقه را به منزله ی امر آسمانی پایان یافته ی اجتهاد ناپذیر درمیان آورد و احکام فقهی را به نحو دلخواه و گاه گزاف و گزینشی در جامعه اجرا کرد و از این طریق هم در سطح بین المللی بدنامی به بار آورد و هم در سطح داخلی نارضایتی پدید آورد.

با این اوصاف روشنفکران دینی که حقیقتا غم دین را می خوردند و اکنون هم می خورند - برخلاف روشنفکران غیردینی- در مقابل این رفتارهای ناثواب حکومت، وظایف بسیار سنگین تری برعهده داشتند. از یک سو باید این حرکات ناثواب را نفی و نهی کنند و از سوی دیگر می بایست دین را از زیر دست این مجریان بی کفایت بیرون کشیده و آن را به سلامت به ساحل نجات برسانند. مردم دیندار را قانع کنند که دیانتشان همچنان قابل عشق ورزیدن است و می توانند از طریق آن سعادت دنیا و آخرتشان را تأمین کنند. به همین دلیل یک نوع خط کشی میان دین و قدرت به میان آمد، این خط کشی معنایش این است که دینداران می توانند بنا به وظیفه دینی اشان در عرصه قدرت و سیاست مشارکت کنند اما نمی توانند به نام دین خشونت بورزند و یا به نام دین تبعیض روا دارند. و کسان دیگری را که متعلق به نحله های دیگر دینی هستند واجد حقوق مساوی بشمارند. یا اینکه به نام دین انحصار طلبی بنمایند و یا به نام دین یک تفسیر واحد را تفسیر رسمی بانگارند و بر تمام تفسیرهای دیگر خط بطلان بکشند. اینها همان چیزهایی است که امروزه تحت عنوان سکولاریزم سیاسی خوانده می شود. به اعتقاد من در جامعه ما و در میان نواندیشان دینی، روشنفکران و عامه طبقات تحصیل کرده این اندیشه مورد توافق و قبول قرار گرفته است که سکولاریزم سیاسی بهداشتی ترین حالت برای حکومت و برای نسبت میان دین و قدرت برای جامعه ماست که البته با سکولاریزم فلسفی فرق بسیار دارد و مطلقا به معنای بی اعتقادی و ضدیت با دیانت نیست. پاره ای از مطبوعات داخل عدا این دو را بر می آمیزند تا مردم دیندار را از سکولاریزم متنفر کنند. اما سکولاریزم سیاسی با توضیحی که داده شد و با تعیین نسبتی که بین قدرت و دین می کند آینده روشنتری را هم برای قدرت و هم برای دین رقم می زند.

با توجه به این که بحث و گفتگو و حتی نقد و انتقاد به شفافتر شدن فضای فکری و سیاسی جامعه کمک میکند شما چه مسائل و موضوعاتی را جهت مباحثات و مناظرات میان اندیشمندان مسلمان اعم از سنتی و متجدد از یک سو و اندیشمندان مذهبی و غیرمذهبی از سوی دیگر، دارای اولویت بیشتر می دانید و به عنوان سرفصل ها و سر مشق هایی برای گفتگو های خردمندانه پیشنهاد می کنید؟

نقد، علامت رشد و بلوغ یک جامعه است. به تعبیر بسیاری از فیلسوفان نقد یک حرکت درجه دوم است یعنی آدمی وقتی که از نگاه درجه اول فارغ شد و به خودآگاهی رسید آنگاه به نقد می پردازد (توبه کردن چنین چیزی است) و اینها همه علامت بلوغ است. در یک جامعه دینی، نقد دین در درجه اول اهمیت قرار دارد. نقد دین باید از موضع اخلاق قرار بگیرد و لذا اخلاق را باید در صدر نشانند آنچه که ما امروز کم داریم نگاه اخلاقی به دین و نگاه اخلاقی به سیاست است. ما باید هر دو اینها را از نو زنده کنیم لذا به گمان من اول باید اخلاق را به میان آورد و ثابا پرداختن به بحث در باب دین اخلاقی و سیاست اخلاقی از جمله مسائلی است که در اولویت اول قرار می گیرد.

به عنوان آخرین پرسش و صرف نظر از دید گاههای نظری تان، آیا شما در شرایط فعلی جامعه ی ایران اصلاح نظام سیاسی کنونی در ایران را از طریق وادار کردن حاکمان به پذیرش حاکمیت مردم و اجرای قانون بهتر و واقع بینانه تر می انگارید یا تلاش برای تغییر قانون اساسی و حتی جابجا کردن نظام سیاسی؟ به عبارت دیگر شما کدامیک از شعار های زیر را می پسندید: "استقلال-آزادی-جمهوری اسلامی" و یا "استقلال-آزادی-جمهوری ایرانی؟

من به اختصار به این موضوع می پردازم، نامها چندان اهمیتی ندارند مهم آن مسماست و هر چه که ما بنامیم، خواهان یک حکومتی هستیم که با شعار حق مداری بر سر کار بیاید و حقوق مردم را محترم بشمارد و نه دین و نه چیز دیگری را مانع و حاجب حق مداری نکند. به گمان من اندیشه حق مداری باید در صدر مواد قانون اساسی نوشته شود یعنی همان جایگاهی را که ولایت فقیه در قانون اساسی کنونی ما دارد باید به حق مداری داد و هر چه را که با این اصل مخالف است از حیز انتفاع ساقط و غیرقابل پیروی است. ما خواهان چنین چیزی برای آینده هستیم و امیدواریم که محقق بشود.

به طور مشخص آیا جمهوری اسلامی منهای ولایت فقیه (مفهوما و مصداقا) قابل تصور است؟ یا جمهوری اسلامی قائل به تنوری ولایت فقیه و جایگاه ولی فقیه و رهبر است؟

ما می توانیم از جمهوری اسلامی تصویری به منزله "جمهوری مسلمانان" داشته باشیم و جمهوری مسلمانان می تواند وجود خارجی و واقعیت داشته باشد بدون اینکه تنوری ولایت فقیه در آن حاکم باشد و بدون اینکه بسیاری از اندیشه های دیگری که از فقه اجتهاد ناشده بیرون می آید در آنجا حکومت بکند. اما وقتی که قرار است نام جمهوری مسلمانان بر آن نهاده شود بهتر است همان جمهوری مطلق بکار برود.

منبع: اخبار روز



کدام نظام؟ کدام دین؟ کدام دولت؟ سید ابراهیم نبوی



جنبش سبز متهم است که با نظام، اسلام، امام، انقلاب اسلامی، دولت، قانون اساسی و رهبر کشور مخالف است. با این اتهام به دو شیوه می توان برخورد کرد. نخست اینکه مثل هر اتهامی که در نظام کنونی قضائی ایران به متهم زده می شود، با تکرار آنها و اجازه ندادن به متهم برای دفاع از خود فرض را بر این گذاشت که چون متهم حق دفاع از خود را ندارد، پس محکوم است و دیگر اینکه اتهام را رد کرد و دلایلی معقول آورد و اتهامی را پذیرفت و اتهامات دیگر را رد کرد. شیوه سومی هم وجود دارد، اینکه بگوئیم برخی از این اتهامات، مانند مخالفت با رهبری نه تنها اتهام نیست، بلکه افتخار جنبش سبز است.

آیا جنبش سبز مخالف "نظام" جمهوری اسلامی است؟ پیش از آنکه به این سوال پاسخ بدهیم ببینیم که نظام جمهوری اسلامی چیست. آیا نظام جمهوری اسلامی مجموعه سران سه قوه است؟ آیا اگر دو قوه کشور زیر نظر مثلا اصلاح طلبان باشند، چنانکه در سال 1380 چنین بود، رفتارهای حامیان این دو قوه در حکم عمل "نظام" است؟ یا مثل سال 1380 باز هم هر دو قوه متهم خواهند شد که برخلاف نظام عمل می کنند؟ آیا نهادی مانند مجمع تشخیص مصلحت جزو نظام است؟ آیا نهادهای حکومت فقط وقتی به عنوان نظام محسوب می شوند که در محدوده رهبر کشور حرکت کنند یا حتی اگر نهادی مانند مجلس ششم به رفتار رهبری معترض شود، در حقیقت نظام به رهبر معترض شده است؟ ممکن است گفته شود که جمع ریاضی سران کشور در 31 سال گذشته نظام را تشکیل می دهند، و اگر زمانی برسد که دولت و مجلس برخلاف سنت حکومت در گذشته رفتار کنند، حکومت در حقیقت دشمن نظام خواهد شد؟ مدافعان جنبش سبز، در حال حاضر و از همان ابتدا، از نظر کمیت بیش از مخالفان آن در میان نیروهای حکومتی بودند. بیش از هشتاد درصد نمایندگان هشت دوره مجلس و هفتاد درصد روسای جمهور و وزرای فعلی که منتخب مردم بودند (با فرض اینکه از نگاه حکومتی همه انتخابات ها را درست فرض کنیم) حامیان جنبش سبز هستند. از همین روست که من معتقدم جنبش سبز، فارغ از اینکه مسوولان سابق و فعلی حکومت چه تغییری در این سالها کردند، در حقیقت از حمایت نظام برخوردار است، البته اگر فرض نکنیم که نظام تنها و تنها در رهبر کشور و منتخبان شخص وی محدود می شود.

آیا جنبش سبز مخالف "اسلام" است؟ پاسخ به این سوال نیاز به فکر کردن ندارد. طبیعی است که ایران کشوری شیعی است و اصولا در بدترین حالت مخالفان دولت اسلامی ایران را می توان مخالفان دولت شیعی قلمداد کرد، چرا که در بسیاری موارد کل حکومت ایران از نگاه رهبران اهل سنت و رهبران کشورهای مسلمان- که اولی الامر مسلمانان اهل سنت هستند- با کل حکومت شیعه ایران مخالفند و رهبر و دولت کنونی ایران، تقریبا همه حکومت های کشورهای مسلمانان را اگر بدتر از کفار ندانند، حداقل در ردیف سایر کفار می دانند. پس سوال مان را عوض می کنیم و می پرسیم که "آیا جنبش سبز یک جنبش ضد شیعی است؟"

پاسخ به این سوال نیز منفی است، چرا که خیلی از شیعیان که اتفاقا برخی از آنها هموطنان ایرانی ما هستند، اصولا مردمی متشروع نیستند و بعید می دانم هیچ کسی مدعی شود که بیش از سی درصد مردم علاقمند به حکومت شیعی باشند (ولایت فقیه یا هر نوع دولت دینی شیعی دیگر)، از طرف دیگر اگر معیار ما روحانیون بزرگ و مراجع تقلید باشند نیز، حداکثر بیست درصد مراجع تقلید و بزرگان روحانیت شیعه ممکن است حامی حکومت و دولت کنونی باشند. آنچه در سال گذشته در ایران رخ داد، نشان می دهد که تقریبا همه مراجع و رهبران روحانی معتبر کشور، مانند منتظری، صانعی، موسوی اردبیلی، مکارم شیرازی، هاشمی رفسنجانی، بیات، جوادی آملی، مهدی کربوی، دستغیب، خاتمی و صدها روحانی دیگر اگر نگوئیم حامی جنبش سبز هستند، قطعا می توانیم بگوئیم که مخالف دولت و رهبری کنونی هستند. طبیعی است که از نوجوانانی مانند حسن رسائی و سالک و جدیدالاسلام هایی که هنوز پوتین شان را در نیآورده اند و عبا و پوتین را با هم پوشیده اند، صرف نظر می کنیم. با چنین وضعی و با توجه به شعارها، دیدگاههای رهبران میانی و بالای جنبش سبز و خواسته های آنها، جنبش سبز جنبشی مخالف دین نیست، اما خواسته های آن هم دینی نیست. پس جنبش سبز مخالف اسلام و شیعه هم نیست.

آیا جنبش سبز با "امام خمینی" مخالف است؟ من گمان می کنم که جنبش سبز ممکن است در برخی قضاوت های تاریخی دیروز را با چشم امروز ببیند و آیت الله خمینی را محکوم کند یا او را دوست بدارد، اما موضوع زندگی عموم مردم ایران و جنبش سبز آیت الله خمینی نیست. گمان اینکه انقلاب ایران هم موضوع جنبش سبز نیست. مردم کنونی ایران بی آنکه بخواهند یا تصمیم بگیرند، به آیت الله خمینی، مهندس بازرگان، شریعتی، مجاهدین خلق، چریکهای فدائی خلق، مارکسیسم، انقلاب اسلامی و بسیاری از بخش های گذشته تاریخ اصلا فکر نمی کنند. حتی اگر به دلیل بازخوانی تاریخ به آن فکر هم بکنند، این بخش از گذشته به دلیل تراکم تاریخی وقایع پشت سر ما، موضوعی در زندگی مردم ندارد. اما اگر فرض کنیم که قرار است با یک شاخص روشن و مشخص ببینیم که آیا جنبش سبز بیشتر به آیت الله خمینی نزدیک است یا دولت- رهبری کنونی، نگاه باید ببینیم که دوستان آیت الله خمینی در سالهای پس از انقلاب و فرزندان و خانواده او امروز کجا هستند. با این نگاه، درمی یابیم که هیچ یک از اعضای خانواده آیت الله خمینی حداقل مخالف جنبش سبز نیست، اگر حامی تند و تیز آن نباشد. و از میان فی المثل صد روحانی و غیرروحانی که از سال 57 تا 68 در کنار آیت الله خمینی بودند، حداقل هفتاد نفرشان حامی و یا رهبر یا زندانیان سیاسی جنبش سبز هستند. به این فکر کنیم که دختر آیت الله خلخالی که شاخص خشت های انقلاب ایران بود، امروز عضو فعال جنبش یک میلیون امضا در مخالفت با حجاب اجباری است. اتفاقا همه کسانی که رهبری فکری و اجرایی کنونی کشور را به عهده دارند، در دوران آیت الله خمینی یا مخالف وی بودند، یا به عنوان بی عرضه های ناکارآمد از سوی او کنار گذاشته شدند، یا مثل آیت الله خامنه ای موجود درجه دوم بودند. مخالفت بسیاری از رهبران کنونی هم با آیت الله خمینی در دوران حیات وی بخاطر اشتباهات وی یا بخاطر کهنه گرایی او نبود، اتفاقا این افراد با آن بخش از رفتارهای آیت الله خمینی که نوگرا بود مخالف بودند.

آیا جنبش سبز با قانون اساسی مخالف است؟ بارها شنیده ایم که رهبران جنبش سبز را به دلیل رفتار غیرقانونی و زندانیان جنبش سبز را به دلیل نقض مواد مختلف قانون اساسی و قوانین دیگر کشور متهم کرده اند. اما تقریبا همه این رهبران، بارها گفته اند که خواستار اجرای کامل قانون اساسی هستند و هر نوع تغییری را در آن از طریق قانونی می طلبند. من، به عنوان یک حامی جنبش سبز معتقدم قطعا قانون اساسی کنونی باید اصلاح شود و بسیاری از بخش های آن با توجه به خواسته های مردم تغییر کند، اما موضوع من و شما نیست، موضوع کل جنبش سبز، اعم از مردم حامی جنبش و رهبرانی است که بارها اعلام کرده اند که از خواسته های مردم حمایت می کنند. نگاهی به رفتار جنبش سبز، رفتار دولت- رهبر کنونی، نظرات حقوقدانان و حوادث سال گذشته نشان می دهد که بی تعهدی به قانون اساسی موجود و نقض مکرر آن توسط حکومت بسیار بیشتر اتفاق افتاده تا توسط جنبش سبز. تقریبا تمام حقوق ملت در قانون اساسی به نفع حقوق رهبر تفسیر به رای شده و نقض شده است. حکومت ایران موظف است که حقوق بشر را رعایت کند، چرا که بیانیه مذکور را امضا کرده است. دولت ایران موظف است که آزادی بیان و اجتماعات و احزاب را رعایت کند. در حقیقت ناقض اصلی قانون اساسی حکومت و دولتی است که باید قانون را اجرا کند. تلاش دولت مستبد در تفسیر استبدادی از قانون، بسیار بیشتر از نقض قانون توسط مردمی است که برای مقابله با استبداد به خیابان رفته اند. اگر بنا باشد قانون اساسی موجود اجرا شود، دولت و رهبری کنونی یک هفته هم نباید سرکار باقی بمانند.

آیا جنبش سبز با انقلاب سال 57 مخالف است؟ به گمان من چه حامیان حکومت و چه جنبش سبز به انقلاب 57 به عنوان یک بخش از تاریخ که سرآمد تاریخی اش بسرآمده است نگاه می کنند. حکومت موجود و اصولا هیچ حکومتی نمی تواند حامی انقلاب باشد، چرا که حمایت از انقلاب عملا به معنی پذیرش تغییر اساسی است و حکومت موجود نمی از بودجه سالانه کشور را مصرف می کند تا کسی به فکر انقلاب نیافتد و این اتفاق رخ ندهد، مضاف بر اینکه همگان پذیرفته اند که انقلاب ایران آخرین انقلاب در عصر انقلابات جهان بود. حتی اگر بخوایم انقلاب ایران را به معنی آرمان های آن فرض کنیم، درخواهیم یافت که نقض آرمان های انقلاب "استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی" (بفرض اینکه این سه شعار را آرمان های انقلاب بدانیم) کاری است که دولت حاضر می کند. در پنج سال گذشته، دولت موجود استقلال ایران را با چشمپوشی از حقوق مردم در کلیه حوزه های اقتدار به خطر انداخته و ایران را به کشوری ماجراجو که موضوع رفتارهای غیرانسانی است، تبدیل کرده است. گفتن از نقض آزادی نیز اسباب خجالت است، تقریبا همه شاخص های آزادی در کشور توسط دولت و رهبری نقض شده است. حتی جمهوری و اسلامیت حکومت هم توسط دولت- رهبر کنونی بخطر افتاده است. رهبری کشور مستقیما عامل نقض جمهوری است. حتی اگر فرض کنیم که همه چیز را باید فدای "اسلامیت" کشور کرد، باز هم چیزی به دست نمی آید. رفتارهای حکومت در سالهای اخیر، به تنهایی کافی است تا هر شاهد بیطرف یا مسلمانی را نسبت به جانبداری از اسلامی بودن حکومت برحذر بدارد. تقریبا همه کسانی که خود بنیاد کنندگان حکومت دینی در ایران بودند، در جنبش سبز تلاش کردند که خود و مردم را از خطر استبداد دینی که تنها تفسیر ترکیب دین و دولت توسط حکومت کنونی است نجات دهند. به همه این دلایل معتقدم جنبش سبز چه به تغییرات اساسی که هدف غائی هر انقلابی است و چه به آرمان های انقلاب 57 بیشتر نزدیک است تا حکومت کنونی. با این همه تکرار می کنم که انقلاب اسلامی

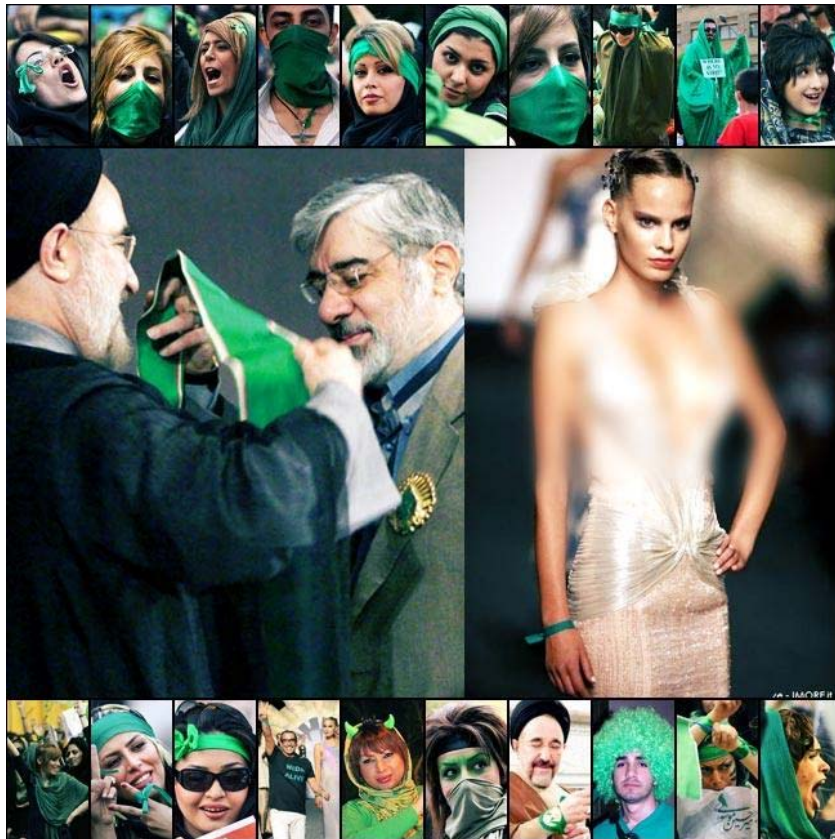


57 از نظر مردم ایران موضوعی تمام شده است و به این موضوع نه تنها حامیان جنبش، بلکه حامیان دولت احمدی نژاد هم معتقدند . آیا جنبش سبز با دولت کنونی مخالف است؟ طبیعی است که جنبش سبز با دولت دهم مخالف است، اما آیا کابینه دولت دهم، به معنی دولت و نظام اجرایی است؟ دولتی که میلیونها حقوق بگیر دارد و دهها میلیون نفر از طریق روابط بوروکراتیک به دولت دهم متصل هستند، همگی یا اکثریت آنان، مخالف جنبش سبز یا جنبش سبز مخالف اکثر آنان است؟ به نظرم پاسخ منفی است. بخش وسیعی از نیروهای مهم بدنه بوروکراسی حکومت ایران، در مشاغل سیاسی، سیاست خارجی، تکنوکراسی، اقتصادی و حتی اطلاعاتی و امنیتی مخالف دولت دهم و رهبر کشور هستند. شاید به نظر بیاید که همین موضوع باید برای سقوط حکومت کافی باشد، اما این وضع عملاً برخلاف آنچه فکر می کنیم عمل می کند. اینکه دولت دائماً تصمیماتی تندروانه می گیرد، اما در عمل نمی تواند آن را اجرا کند، نشان می دهد که دولت حتی توانایی اداره حقوق بگیران خودش را هم ندارد. از سوی دیگر تسویه این مخالفانی که زیر پوست حکومت هستند، عملاً غیرممکن است. برای اداره دولت بسیار بزرگی مانند دولت ایران، نیاز به تعداد انبوهی تکنوکرات احق است و این تعداد عملاً قابل تولید نیست. به همین دلیل است که هر کسی که از درون دولت مورد خطاب قرار می گیرد، در گفتگوهای شخصی خودش منتقدی جدی تر از ماست و به همین دلیل است که فرزندان و اعضای خانواده مدیران کشور زندانیان، شهدا و فعالان جنبش سبز هستند .

آیا جنبش سبز با رهبری کنونی مخالف است؟ پاسخ به این سوال مثبت است. اما، همه چیز به این پاسخ بازمی گردد. جنبش سبز اگرچه یکی از جنبش های بسیار مدرن زمان ماست، اما اولین حادثه مشابه در دوران معاصر نیست. جنبش سبز حاصل مجموعه ای از تلاش های کسانی است که خود یا پدران تاریخی شان در جنبش های پیشین، مانند انقلاب ایران، جنبش مسلمانان، نهضت ملی شدن نفت، جنبش مشروطه ناکام شدند و طی سی سال بتدریج به فکر اصلاح کشور افتادند. جنبش اصلاح طلبی، مهم ترین شیوه تغییر نظام های استبدادی به نظام های دموکراتیک و شاید تنها روش موفق آن است. جنبش سبز حاصل بازنگری بخش وسیعی از نیروهای اجتماعی ایران نسبت به وضع موجود کشور است. اگر فرض کنیم که دولت هاشمی رفسنجانی در هشت سال توسعه اقتصادی موفق شد تا حکومت را از چنبره وضع ایدئولوژیک در بیاورد و پس از اصلاحات اقتصادی، توسعه سیاسی را اجتناب ناپذیر کند، دولت خاتمی نیز با هشت سال توسعه سیاسی و فرهنگی ریشه های جنبش سبز را در خاک ایران دواند. جنبش سبز حاصل تغییر مردم ایران است، همان مردمی که انقلاب 57 را به نتیجه نه چندان دلپذیری رساندند و در خشونت دهه اول انقلاب بسیاری از آنان له شدند. حالا فرزندان قربانیان دهه شصت و فرزندان حاکمان آن زمان هیچ کدام نمی خواهند اشتباهات پدران شان را تکرار کنند. اما جنبش برای اصلاح و تغییر هرگز بدون مقاومت به نتیجه نرسیده و نمی رسد. تغییر حکومت ایران، اجتناب ناپذیر است، این تغییر تا همین حالا هم رخ داده است. مرور گذشته به ما می گوید که هیچ عکسی از جامعه ایران با پنج سال فاصله شبیه عکس قبلی نیست. پس یقین بدانیم که تصویر پنج سال بعد هم اصلاً شبیه امروز نخواهد بود. شاید بزرگترین اشتباه حکومت کنونی آن است که می خواهد با پول نفت و استفاده از اسلحه و قدرت دین، جلوی تغییر کشور را بگیرد. آیت الله خامنه ای از یک سو عامل اصلی تبدیل یک حرکت اصلاح طلبانه آرام به یک جنبش فراگیر ملی است، اما از سوی دیگر یکی دیگر از تناقض های اصلی حکومتی است که سرآمد تاریخی اش برآمده است. ضعف بنیه فکری، اجتماعی و سیاسی آیت الله خامنه ای که در بیست سال رهبری کشور نشان داده که قدرت تصمیم گیری ندارد، بزرگترین عامل پیروزی جنبش سبز است. او خود یکی دیگر از تناقض های وضع کنونی است، کسی که بموجب قانون می تواند به جای نظام و اسلام و قانون و ملت حرف بزند، اما از تصمیم گیری عاجز است .

سخنان امروز آیت الله خامنه ای نشان از تغییر مهمی در لحن حکومت بود. وی در حالی که سعی می کرد نشان بدهد که تصمیم گیر نهایی است، اما با عجزی سخن می گفت که خود عامل آن بوده است. رهبر کشور نه قدرت آن را دارد که با اتخاذ تصمیماتی تندروانه به سرکوب مردم و حذف مخالفانش در درون حکومت بپردازد و نه می تواند قدرت را تقسیم کند و برای حفظ بخشی از قدرت، بخش دیگر را به مردم بدهد. این وضع اگرچه حکومت و در برخی موارد مردم را فرسوده می کند، اما زمان را به جنبش سبز می دهد. زمان همان چیزی است که ما بیش از همه به آن نیازمندیم .

منبع: جرس



سبز ماندانا زندیان به شادی صدر



ده ماه پیش ما ایرانیان با چشمی از زندگانی در بهار سبز شدیم، تابستان که آمد گل دادیم، میوه دادیم؛ پاییز فصل چندصدایی‌مان شد. برگ‌های کهنه که می‌ریخت و ما که سبک می‌شدیم و شهر که خستگی آفتاب را نوازش می‌کرد با دست‌های سبز افراشته، و روشنایی که بر رنگ‌های پاییز می‌لغزید و دست‌های ما را از نو به ما نشان می‌داد؛ ما بیشماریم و دست‌هایمان که نماد توانستن و استعارة مهریانی‌اند، گستره رنگ‌های پاییز را دریافته‌اند و ما توانسته‌ایم با همدیگر مهربان بمانیم. زمستان به سپیدی روداری ما بود و غروب سرخی خشونت نظام- پررنگ و پایان یافتنی؛ ما صدایی بودیم که از برگ می‌گسست، می‌افتاد، اما نمی‌شکست، ما با درختان دوستی آشکار یافته بودیم، مانند شاخه‌هایی که هر کس می‌دید می‌شناخت، دوست می‌داشت، ما سبز بودیم، سرو بودیم، و سبزی مان به سرما و غروب نمی‌باخت.

ده ماه است ما همه چیز، حتی خود را از تن در آورده‌ایم. خود را سراسر نبوده‌ایم تا میهنمان را، ملتمان را درست تماشا کنیم. در این ده ماه، ما بسیار بالیدیم - جبران صد و سه سال نرسیدن و سی سال واپس رفتن؛ برای بالیدن می‌باید از خود رهاشد، دیگری را دید، و دیگری دیگر بخشی از زندگی روزانه ما شده است، و این سیاست نیست، زندگی است، زندگی خوب و خردمندانه.

ما خشونت را از فرهنگ سیاسی مان زدودیم، از بی تفاوتی در برابر استبداد به خواست دموکراسی و سپس حقوق شهروندی و آزادی خواهی رسیدیم. ما برای نخستین بار به یکدیگر اعتماد کردیم و جرأت این اعتماد دیگر در ما نمی‌میرد. دل سپردن دلیری می‌خواهد، دلیری ادامه‌رهایی است. رهایی حق فردی ماست، دموکراسی بی حق فردی ما چه معنایی می‌توانست داشته باشد- چه معنایی داشت؟ آن سال‌ها که ما زیر سایه حکومتی سراسر در تضاد با حقوق بشر، از جامعه مدنی می‌گفتیم و می‌نوشتیم و سازمان‌های مدنی هر چند کوچک می‌ساختیم و می‌بالیدیم؛ نوسازندگی و ناسیونالیسم ایرانی داشت در برابر جهان بینی آخوندی رشد می‌کرد؛ جنبش دانشجویی و پوشش (کمپین) زنان، کانون‌های مدافع حقوق بشر و محیط زیست جریان‌هایی بوده‌اند بر ضد تک صدایی که ما را تا رسیدن به جنبش سر بلند سبز یاری داده‌اند، و این همه آسان نبود، کوتاه نیز؛ جنبش سبز، جنبش زندگی است. ما برای خوبتر کردن زندگی برخاسته‌ایم، و آفریدن خوبی ماندگار دشوار است- در این روزگار، با این حکومت و در فرهنگ سیاسی ما دشوار است. آنان که مدام جنبش سبز را با انقلاب اسلامی می‌سنجند و پیروزی این حرکت شگفت‌انگیز را در به زیر آوردن جمهوری اسلامی می‌دانند، صدای سبز برگ را خوب نشنیده‌اند.

به خیابان آمدن برای به آتش کشیدن شهر، شکستن زلالی پنجره و زخمی کردن پیکر خیابان؛ برای بریدن درخت که دست سبز خاک است و حافظه تاریخ؛ برای ویران کردن هر چه هست- از حکومت تا خود تا میهن و ملت؛ شاید چندماهی بیش نخواهد؛ چند ماهی که امتدادش خالی ویرانگر بهتی تاریخی است و انگشت‌های اتهام که می‌چرخند و می‌چرخند تا بر پنداری فرود آیند؛ و دیگر سراسر پراکندگی و دشمنی و فرورفتن. برخاستن برای اندیشیدن و ساختن و نگهداری کردن از فرآورد اندیشه و کرداری که آگاهانه می‌کوشند فرهنگی خشن را تغییر دهد دشوار است؛ زمان می‌خواهد، زمانی به درازای تاریخ.

جنبش سبز یک پوشش است، هر روز نو می‌شود، می‌آموزد و آگاهی می‌دهد، خود را تعریف می‌کند و خواست‌ها و توانایی‌هایش را با واقعیت موجود می‌سنجد. پیروزی این پوشش دستاوردهای ماندگار فرهنگی آن است، دستاوردهایی که هیچ حکومت تمامیت خواهی از میدان چالش آن بیرون نخواهد آمد. مسئله اساسی این پوشش، مانند هر پوشش دیگر، تنها در برگزاری انتخابات خلاصه نمی‌شود. ما از همان ابتدا به آنچه فرآورد انتخابات می‌توانست بر خاک کشور بگستراند می‌اندیشیدیم - آنچه «گفتمان مطالبه محور» نام گرفت. ما خواست‌هایی داریم، که می‌شود همه را در گفتمان دموکراسی لیبرال جمع کرد - رعایت حق ما بر اداره جامعه و احترام به حقوق فردی‌مان در چهارچوب منشور جهانی حقوق بشر؛ این دو می‌باید در حکومت و فرهنگ ما توأمان جای گیرند تا همه راه‌ها به شب نرسند. رهایی ایران و دستیابی به حقوق بشر و دموکراسی گفتمان این پوشش سبز است و بالا کشاندن سطح فرهنگ سیاسی متعهد به آن گفتمان، ادامه‌ای که پایانی نخواهد داشت. همچنان که فراهم آوردن راهی برای رسیدن به هر مرحله از هر هدف، و نگاهداری نهادهایی که در این راه بنامی شوند. بحث‌های نظری ما طبیعت پیکارمان را انسانی و متمدن نگاه می‌دارد، رفتار ما در یک راه متمدن امروزی می‌ماند و فردا از آن ما می‌شود. فردایی که باید مراقبتش باشیم تا تلفزد، فرو نیفتد و نشکند.

ما برای نخستین بار در تاریخ همروزگارمان خودی و غیر خودی را پاک کنار گذاشته‌ایم. برای نخستین بار مخالفان خود را دشمن نمی‌نامیم و برای آنان حقوق شهروندی برابر با خود می‌خواهیم. برای نخستین بار خود را «ما ایرانیان» خطاب می‌کنیم- نه ما جمهوری خواهان، ما هواداران پادشاهی، ما راست‌ها، ما چپ‌ها. ما به دنبال شرایط برابر هستیم نه به دنبال حذف موجودیتی انسانی که مخالف ماست. ما با شکنجه و اعدام، و هر آسیب به جسم و معنای انسان مخالفیم. خردگرایی ارجمند است، اما به دارکشیدن شیخ فضل الله نوری با دست‌های توانای انقلاب مشروطه خردمندانه نبود و ما این افول را به یاد داریم. چشمان ما باز است. ما به ایستایی وفادار نیستیم، همه چیز در ذات خود چندگونه است- چند صداست. ما تغییر می‌کنیم و خواست‌ها و معیارهایمان نیز. آن که تغییر می‌کند، هرگز نمی‌رسد؛ به آن هدف مشخصی که ایستادگان از بیرون می‌بینند نمی‌رسد، رسیدن تمام شدن است، جنبش سبز پوششی ملی است، پایان ندارد.

هموطنان ما در این جنبش برای زیباتر زیستن کشته شدند- شهید نشدند، کشته شدند. آرمانشان زندگی بهتر بود در سرزمینی که آرمان شهر نیست، اما نام ارجمند میهن ما را بر خود دارد؛ ساختن ایرانی آزاد، نه مرگ یا عده بهشت. ما می‌باید جای آنها هم زندگی کنیم - آن آرمان را زندگی کنیم؛ بیشتر، شادتر، سبزتر. نوروز در راه است، شهر ما می‌تواند با آمیزه‌ای از مبارزه و زندگی به رقص در آید. آنان که جان باختند و آنان که در زندان‌اند، در یاد ما زنده‌اند. در شادی ما لبخند می‌زنند، در موسیقی ما می‌رقصند، در دید و بازدیدهای نوروزی ما سبز می‌پوشند، نو می‌شوند. ما تنها بودیم، تنهایی‌مان وسیع شد، جمعیت شد. جمعیت «ما» را تفسیر کرد. ما با بهار رویدیم و آواز سکر آور آزادی ما را در عطر گل زنده کرد. بهار گذشته ما بیداری را به باران پیوند زدیم، یکدیگر را دیدیم و یکدیگر را دوست داشتیم. انگار خبر آمدن بهار را برای نخستین بار جدی گرفتیم. ما- نسل ما- میان بی نهایت امید و ناامیدی بالیده‌ایم. ما ایرانیان- از همه نسل‌ها- امروز بزرگوارانه به هم بافته می‌شویم. دوخته می‌شویم. و پارچه‌ای زیبا می‌گردیم- سبز و زیبا، مانند بهار.

شادی صدر می‌گوید: «نام‌ها و رنگ‌ها مهم‌اند، در تعیین هویت‌هایمان، تعیین مرزهایمان با هویت‌های دیگر و مهمتر از همه، در قدرت یافتنمان. با رنگ «سبز»، ما قدرت می‌یابیم، ما تاریخ پیدا می‌کنیم و ما می‌توانیم تغییر ایجاد کنیم؛ اما مهمتر از همه اینها امروز این است که بتوانیم با خود رنگ سبز، و در واقع با خود جنبش سبز، جلو غلبه گفتارهای هژمونیک را بگیریم.»

ما دل به آتش داده‌ایم. جرم ما محاربه نیست، مکاشفه است.

منبع: ایران امروز





باید هم در سطح عمودی در ساخت طبقاتی جامعه و هم در سطح افقی برای تعمیق جنبش کار شود. منظور من این است که جنبش هنوز به طور عمده صرفاً در سطح طبقه متوسط شهری و در شهرهای بزرگ مطرح است. باید در جهت تقویت و گسترش جغرافیایی و دموگرافیک جنبش کار شود. از جمله ارتباط طبقه متوسط نوین با طبقات دیگر مانند زحمتکشان و کارگران، روستاییان و غیره. مثلاً آقایان موسوی یا کروی بهیتر است که با یک سری چهره‌های شاخص اصناف مختلف و خرده جنبش‌هایی که در مجموع جنبش دموکراسی خواهی ایران را تشکیل می‌دهند، ملاقات و گفتگو و تعامل نظر داشته باشند. این ملاقات‌ها سپس باید مورد بحث و تبلیغ و گفتمان سازی قرار گیرد. مثلاً دیدار با خانواده اساتلو، دبیر بازداشت شدهی سندیکای کارگران شرکت واحد را در برنامه‌های خود بگذارند. با فعالین جنبش کارگری در ایران تعامل نظری داشته باشند. از خانواده‌های زندانیان جنبش کارگری هم دلجویی کنند تا آنها نیز خودشان را از صاحبان این جنبش بدانند. این مورد در باره دیدار با خانواده‌های زنان زندانی شدهی جنبش زنان، روزنامه نگاران، فعالین جنبش‌های هویت طلب قومی و اقلیت‌های مذهبی هم صادق است. اگر امکان داشته باشد و شدنی باشد خوب است که آقایان موسوی و کروی به شهرستانها سفر کنند. مثلاً به آذربایجان و کردستان و مناطقی مانند خوزستان و بلوچستان و جاهایی که مناطق محروم تر محسوب شده و بیشتر مورد تبعیض قرار دارند، سفر کنند تا بتوانند شبکه‌های دموکراسی خواه و معترض را در نقاط مختلف ایران فعال کرده و ارتباط آنها را با یکدیگر برقرار کنند. البته ممکن است که انجام این پیشنهاد در شرایط فعلی عملی نباشد. اما خیلی مهم است که خواسته‌های خرده جنبش‌ها با مطالبات فرا گروهی و فراگیر جنبش سبز پیوند بخورد.

تحریم کالاهای چینی؛ راهی برای اعتراض به سیاستهای پکن و احمدی نژاد

از تاکتیکهای دیگری که می‌توان نام برد شعارنویسی، ایجاد محله‌های کوچک تجمع و گفتگو در فضاها مجازی و واقعی است. تحریم نهادها و کمپانی‌هایی که با دولت همکاری نزدیک دارند از دیگر تاکتیک‌هاست. این تحریم‌ها می‌تواند کمپانی‌ها و نهادهای داخلی و کمپانی‌های خارجی را شامل شود. به نظر من می‌توان برای تحریم کالاهای چینی تبلیغات گسترده‌ای صورت بگیرد. این، هم در جهت تقویت کالاهای داخلی و ملی است هم از طرف دیگر راهی است برای مقابله با سیاستهای غلط دولت در سیاست‌های اقتصادی و روابط خارجی. گذشته از آن، بسیاری از کالاهای چینی فاقد کیفیت و استانداردهای لازم هستند و در برخی موارد بیماری را و سرطان را شناخته شده‌اند. در آمریکا و در ایالت کالیفرنیا ما نمونه‌هایی داریم که روی کالاهای -چه مواد غذایی و چه لوازم خانه و اسباب بازی- اداره بهداشت کالیفرنیا علامت مخصوص می‌زنند که اینها از موادی ساخته شده که می‌تواند سرطان را ایجاد کند. در آمریکا نهادهای بهداشتی با شناسایی این کالاهای اعلام خطر می‌کنند و در برخی موارد تولیدکننده یا توزیع کننده را مجبور به علامت گذاری و چاپ برچسب‌های هشدار دهنده می‌کنند. در ایران متأسفانه هیچ نوع کنترلی نیست. رژیم هم به خاطر گرفتن امتیازهای سیاسی در عرصه بین المللی با باز کردن بازار خود به روی جنس‌های بی کیفیت و خطرناک چینی و روسی به آنها امتیاز می‌دهد. مردم هم به خاطر قیمت ارزان، این کالاهای را می‌خرند. تبلیغ روی این مسائل، هم یک نوع افشای سیاست خارجی و سیاست تجاری رژیم است که به خاطر منافع سیاسی اش منافع ملی و سلامتی مردم را نادیده می‌گیرد و هم فشار به دولت‌هایی است که از این حکومت حمایت می‌کنند مثل دولت چین. مردم باید بدانند که دولت در برابر صدور کالای پر ارزش نفت به چین کالای بنجل آنها را وارد و تولیدات داخلی را ورشکسته می‌کند.

کار دیگری که می‌توان کرد تولید محصولات فرهنگی برای ارتباط با دیگر ملت‌هاست. مثلاً چند فیلم کوتاه به زبانهای مختلف که فرآیند این جنبش را نشان دهد و دروغها و بی اخلاقی‌های این دولت را افشا کند می‌تواند آگاهی بخش بوده و مورد توجه قرار گیرد. میتوان از اسطوره‌ها و نمادهای مثبت قومی، امم از عرفی سکولار یا مذهبی و نیز از ادبا و شعرا محبوب در قالب بندی یا پردازش (framing) خواسته‌ها و شعارها استفاده بهینه کرد تا گفتمان جنبش سبز غنی تر گردد. یعنی مفاهیم و ارزشهای جهان شمول حقوق بشری، دموکراتیک و مدرن را میتوان با پیوندهایی خلاق با حافظه تاریخی از نمادهای ملی و محلی مانوس قالب سازی نمود مثلاً از مصدق، گوروش و بابک خرم دین و خیابانی گرفته تا مولوی، حافظ، فردوسی، پروین، فروغ و سیمین تا شخصیت‌های مذهبی همچون زینب و خدیجه و آیت الله منتظری.. نکته‌ی دیگر در این مورد زمینه سازی برای برگزاری اعتصاب‌هاست؛ حتی اعتصاب‌های نمادین و یا کوتاه مدت. باید تلاش شود که مبارزه صرفاً در عرصه خیابانها نباشد. با این کارها هم اشکال مختلف مبارزه و ابتکارات گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم هزینه‌ها پایین آورده می‌شوند و هم افراد مختلف در جنبش درگیر می‌شوند.

ضرورت بازتعریف رهبری و تعیین خواسته‌های قابل حصول برای جنبش

به نظر می‌رسد که موارد مورد اشاره شما باید تحت یک طبقه بندی جامعتری به نام "راهکارهای رهبری" جنبش قرار گیرد تا مسیر حرکت از نقطه‌ی الف به ب را ترسیم کند. در مورد رهبری جنبش دو دیدگاه وجود دارد؛ عده‌ای می‌گویند که این جنبش فاقد رهبری است و هر فرد، یک رهبر محسوب می‌شود. عده‌ای هم می‌گویند که اصلاً حرکت یا جنبش اجتماعی و سیاسی بدون رهبری، شدنی نیست. نظر شما در این باره چیست؟

من فکر می‌کنم این یکی از معضلات جنبش سبز است. نخست اشاره کنم که یک رابطه تنگاتنگی میان رهبری جنبش و سازماندهی آن وجود دارد. تقویت یکی به تقویت دیگری و ضعف آن به ضعف دیگری می‌انجامد. جنبش سبز باید در هر دو زمینه کار جدی تری انجام بدهد. درست است که در وضعیت فعلی یک رهبری یا یک چهره تاریخی کاریزماتیک که همه دنبال او راه بیافتند وجود ندارد و شاید بتوان این را نوعی نقطه قوت جنبش خواند. اما این خود ضعف‌هایی هم به دنبال دارد هم در مدیریت عملی و سازماندهی جنبش و هم در سیر نظری و برنامه آن. من فکر نمی‌کنم راه حل این باشد که ما همه برویم دنبال یک چهره و فقط یک صدا وجود داشته باشد و همه هم بی چون و چرا از او پیروی کنند. یعنی مانند رهبری‌ای که آقای خمینی در انقلاب سال ۱۳۵۷ داشتند. اگر چه این جنبش مدنی گاهی خصوصیات رادیکال و انقلابی هم پیدا کرده، اما در مجموع هنوز به نظر من نقطه ثقل این جنبش، مدنی است و بیشتر یک جنبش حقوق مدنی و اعتراضی است تا یک جنبش انقلابی. اما واقعیت این است که رهبری این جنبش باید هم تعریف و هم تقویت شود. متأسفانه به خاطر تجربه دیرینهی استبداد در ایران و وجود رابطه‌ی مرید و مرادی یا ناجی و منجی در فرهنگ ما، همگی از این که رهبری در جنبش وجود داشته باشد وحشت داریم. همه نگرانیم که مبادا دوباره یک جباریت و استبداد تازه شکل بگیرد. اما اگر از "رهبری" تعریف دموکراتیک بکنیم و بر اساس تجربه جنبشهای نوین اجتماعی قبول کنیم که معمولاً رهبری چند مرکزی و چند شاخه‌ای هستند، این نگرانی‌ها کمتر خواهد شد. همین طور اگر بپذیریم که رهبری جنبش در تعامل با دیگران است، این خود به معنای نقد پذیر بودن رهبر و گرفتن پیام از دل جامعه و در گفت و گو و تعامل بودن با بدنهی جنبش و وجود رابطه‌ای دو طرفه است. اما این به معنای آن نیست که رهبران مختلف یا کانون‌های رهبری نباید به یک همصدایی برسند. منظورم این است که همصدایی و هماهنگی داشتن در رهبری غیر از تک صدایی بودن و تک رهبری است. امروز عملاً آقای موسوی و آقای کروی حتی تا حدی آقای خاتمی و خانم رهنورد این نقش را داشته‌اند که در تعامل با مردم و با خواست مردم نمادهای رهبری بوده‌اند و میتوانند و امیدوارم چهره‌های جدیدی هم بعداً به کانون‌های رهبری اضافه شوند. منتهی یک هماهنگی و یک سامان بخشی باید بوجود بیاید تا اینها بتوانند مانند یک هیات رهبری، جنبش را پیش ببرند و دائماً بین آنها و بدنهی جنبش تعامل و نقد پذیری در جریان باشد. به نظر من غیر از اینکه این چهره‌ها باید مشخص شوند و برنامه هماهنگ شود، باید خود چارچوب جنبش هم تعریف شود. واقعیت این است که هر کسی از ظن خود یار جنبش سبز شده که باز هم این جنبه‌ی قدرت جنبش است اما باعث ضعفش هم می‌شود چون پراکنندگی و ناهمگونی و گاهی اوقات سردرگمی و گیجی ایجاد می‌کند. مطالبات جنبش باید تعریف شود. مطالبات اصلی کوتاه مدت و دراز مدت باید مشخص شوند.



باید یک برنامه عمل مبارزاتی و کارآمد و مشخص عملی هم ریخته شود. نباید روزمره و واکنشی حرکت کنیم. باید معلوم شود که برنامه عملی این جنبش چیست. می‌خواهد تا انتخابات آینده و طی آن انتخابات چگونه عمل کند؟ واقعیت این است که اگر چه جنبش سبز دولت احمدی نژاد را مشروع نمی‌داند و آن را به رسمیت نمی‌شناسد اما این دولت به عنوان یک قدرت *de facto* در جامعه عمل می‌کند و به نظر نمی‌آید که موازنه‌ی قدرت به گونه‌ای باشد که امروز بتوان این دولت را کاملاً فسخ و باطل اعلام کرد و بلافاصله انتخابات جدید برگزار کرد. اما مواردی چون برگزاری انتخابات آزاد و غیر گزینشی و عادلانه یا برگزاری رفراندوم، می‌تواند بخشی از خواست‌های جنبش باشد و حول این خواسته برنامه ریزی گردد. در تعیین خواسته‌های جنبش باید به "قابل حصول" بودن آنها نیز توجه خاص داشت تا عدم حصول به آنها باعث فرسودگی و دلسردی جنبش نشود.

نکته‌ی دیگری که قابل ذکر است، توجه به ابعاد بین‌المللی جنبش است. یعنی جنبش سبز باید روابط بین‌المللی خود را چه در کشورهای مسلمان در خاورمیانه و چه در کشورهای اروپایی و آمریکایی و آسیایی و آفریقایی تقویت کند. جنبش سبز باید چهره‌ی خود را به عنوان یک جنبش اصیل درون‌زا و دموکراتیک در عرصه بین‌المللی در بین هواداران دموکراسی در جهان بهتر بشناساند. مثلاً من متوجه شده‌ام که آقای موسوی هیچ نوع مصاحبه‌ای با روزنامه‌ها یا رسانه‌های خارجی نمی‌کند. به نظر می‌آید که این یک تصمیم شخصی ایشان است و من نمی‌دانم که بر چه اساسی این تصمیم را گرفته‌اند، ولی آقای کروی گاهی این کار را انجام می‌دهد. به گمانم مصاحبه با رسانه‌های ایرانی و غیر ایرانی باید مدام انجام بگیرد. مردم ایران و جهان نه تنها از این مصاحبه‌ها استقبال می‌کنند، بلکه منتظر آنند. این امر به سرزنده بودن جنبش و روحیه بخشی آن کمک فراوان می‌کند.

سرمایه‌ی اخلاقی جنبش

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم سرمایه‌ی اخلاقی جنبش سبز است. واقعیت این است که در انظار جهانی، حتی آنها که سمپاتی هم به جمهوری اسلامی دارند، می‌دانند که این دولت فعلی با سرکوبها و کشتارهایی که کرده و با دروغهایی که مرتب دارد می‌گوید، از موضع اخلاقی بسیار ورشکسته و ضعیف شده است. اما جنبش سبز به خاطر پیگیری روشهای خشونت‌گریز و صدقاتی که تابه حال بر رفتار و گفتار غلبه داشته، توانسته که از سرمایه اخلاقی قوی‌ای برخوردار شود. یعنی جنبش سبز هم سرمایه اجتماعی دارد و هم سرمایه اخلاقی. این سرمایه اخلاقی را ما باید خیلی جدی حفظ کرده و آن را تقویت کنیم. آن وقت بهتر می‌توانیم ورشکستگی و فساد اخلاقی رژیم را چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اداری نشان دهیم. یکی از دلایل اصلی خشم مردم و اعتراض آنها دروغ‌گویی و تقلب بوده است. این دولت دروغ و فریبکاری را به یک روال مداوم کار خود بدل کرده است. بنابراین مبارزه با دروغ و افشای مستند فریبکاری‌های دولت باید یکی از تاکتیک‌های ما باشد. مثلاً وقتی آقای احمدی نژاد می‌آید در ۲۲ بهمن اعلام می‌کند که ما از نظر اقتصادی در مرتبه‌ی هفدهم در بین کشورهای جهان هستیم و پنج سال دیگر به رتبه‌ی پانزدهم صعود می‌کنیم، ما باید این ادعاهای دروغ را با آمار و ارقام خیلی مشخص و تعریف دقیق و علمی از پیشرفت اقتصادی و با ساختن فیلم‌های کوتاه و ترجمه‌ی آن به چند زبان مختلف به دنیا نشان دهیم که این رژیم دروغ‌گو است و این نمونه‌های آن است. وقتی آقای لاریجانی در اجلاس حقوق بشر در ژنو می‌گوید هیچ روزنامه‌نگاری در ایران به خاطر روزنامه نگاربودنش در زندان نیست و اینها که در زندان هستند اموال مردم را سوزانده اندو خشونت کرده‌اند، باید این دروغها را تک به تک و با سند و مدرک رسوا کنیم. چون خوشبختانه سرمایه اخلاقی جنبش سبز بالاست و رژیم از لحاظ اخلاقی و دروغ‌گویی ورشکسته است. هدف اصلی در این میان البته باز آفرینی بدیل اخلاقی و ارزشهای نوین برای جامعه‌ی سالم است که شادی، زیبایی و عشق را غیر اخلاقی نماند، بلکه دروغ، فریب و ریا، فقر و دزدی، رشوه خواری، تبعیض و ستم، سرکوب و شکنجه و تجاوز بر دگراندیشان و دگر باشان را عین فساد و ضد اخلاق میدانند. خوشبختانه بعضی از روشنفکران ما اعم از نواندیشان دینی که اغلب سکولار هم هستند و نواندیشان لائیک، مثلاً آقایان آرش نراقی و رامین جهانبگلو، به اهمیت نقش اخلاق پرداخته‌اند و در جهت گفتمان پردازی در زمینه ارزشهای اخلاقی و عرفی کردن اخلاق تلاش میکنند. اما روی بعد اخلاقی بدیل سازی هنوز خیلی کار بیشتری لازم است، از جمله در زمینه نقد فمینیستی اخلاق و باز آفرینی اخلاقیات فمینیستی در ایران هنوز کار نشده است. در کنار همه اینها باید روابط درونی جنبش سبز را هم تقویت کنیم و از همین حالا دموکراسی را بین خودمان تمرین کنیم. واقعیت آنست که نیروهای خیلی متنوع و متکثری در جنبش سبز هستند و هر کدام هم دارند نقشی ایفا و سهمی می‌پردازند. ما اگر معتقد به روش حذف نیروها نیستیم و به جای حذف معتقد به دیالوگ و رقابت سالم بین نیروهای موجود در اجتماع هستیم، بنابراین باید در درون جنبش سبز هم بتوانیم مکانیزمها و ساز و کارهایی پیدا کنیم که یک نوع دیالوگ سالم و نقد پذیر تقویت گردد و جلوی روشهای حذفی و انحصارطلبانه گرفته شود. در واقع صفوف مختلفی را که با انگیزه‌های مختلف در جنبش سبز هستند به جای حذف که به ضعف جنبش می‌انجامد، جذب و پایه‌های متکثر آن را تقویت کنیم. باید یک میانگینی از نیروهایی که الان در جنبش حضور دارند پیدا کنیم و از آن میانگین خواسته‌هایی را به عنوان مطالبه‌های اصلی جنبش استخراج کنیم که بتواند به عنوان مخرج مشترک همه نیروها مورد استفاده قرار گیرد. البته ممکن است نظر همه در آن تامین نشود، ولی لاف‌لا با باعث حذف عده‌ای دیگر هم نخواهد شد. منظور من تاکید روی فرآیند دموکراسی سازی است. چون صرفاً با جابجا شدن چهره‌ها و یا حتی دولت‌ها که دموکراسی تامین نمیشود. باید حرکت‌ها و استراتژی امروز ما بر مبنای یک دورنما و بدیل سازی و گفتمان سازی و فرهنگ پردازی دموکراتیک باشد و نه صرفاً تغییر حکومت.

رای من کجاست؛ مخرج مشترک خواسته‌های جنبش سبز

شما اشارهای داشتید به این نکته که گاه نشانه‌هایی مبنی بر حرکت جنبش سبز به سوی رادیکال شدن دیده می‌شود. از سوی دیگر بر ضرورت تداوم رفتارهای اخلاقی جنبش تاکید دارید. نکته‌ی قابل ذکر در این رابطه این است که جنبش سبز با یک شعار خیلی ساده و زیبایی مدنی - رای من کجاست؟ - شروع شد اما اکنون به خاطر نبودن یک رهبری منسجم، گرفتار بروز رفتارهای واکنشی شده است. برخی معتقدند که در برابر رفتارهای خشن حکومت، آن شعار اصلی، کم‌رنگ و حتی محو شده است. شاید آن شعار محوری رای من کجاست بتواند همان مخرج مشترک مورد نظر شما باشد. بسیاری از خواسته‌های اساسی جنبش دموکراسی خواهی در این شعار نهفته است؛ از انتخابات آزاد گرفته تا حق شرکت همگان در انتخابات، مسأله‌ی رد صلاحیت‌ها و نقش شورای نگهبان و... به نظر من این نکته از علائم ضعف رهبری جنبش است که نتوانست آن شعار را در مرکز خواسته‌های جنبش حفظ کند. نظر شما چیست؟

من گم شدن شعار رای من کجاست را از ضعف رهبری نمی‌بینم. در این رابطه خوب است که گفته‌ی مرحوم مهندس بازرگان را به نقل از آقای عبدالعلی بازرگان ذکر کنم. در سال ۵۷، خبرنگاری از مهندس بازرگان پرسیده بود که رهبر جنبش اعتراضی مردم ایران چه کسی است؟ ایشان هم در پاسخ گفته بود که "اعلی حضرت شاهنشاه" زیرا ایشان با سرکوبهایی که انجام می‌دهد، این جنبش را رهبری می‌کند و آن را به مسیر دیگری می‌برد. این نکته، امروز و در مورد جنبش سبز هم صادق است. امروز هم نوع سرکوب و عکس‌العمل دولت و نحوه برخورد رژیم، باعث شد که شعار مدنی و فراگیر رای من کجاست، که خیلی قانونی و مشروع بود و حقانیت فراوانی هم داشت، به تدریج گم شود. رهبری جنبش خواهان پی گیری آن شعار بود و لی عملاً مردم به مسیر دیگری کشانده شدند. آن شعار همانطور که شما گفتید، بسیار بنیادین است و در عین ساده بودن از عمق فراوانی برخوردار است. شعار رای من کجاست در واقع همان است که مردم از زمان جنبش مشروطه آن را دنبال می‌کنند و کماکان خواهان حکومت قانون و حاکمانی انتخابی هستند. بنابراین، این می‌تواند مخرج مشترک خواسته‌ی همه نیروها باشد. حتی نیروهایی که فقط به دنبال استفاده از فرصت جنبش سبز برای بازگشت به قدرت هستند و لزوماً هم طرفدار دموکراسی نیستند، نمی‌توانند با این شعار مخالفتی نشان دهند. بنابراین من هم موافقم که این می‌تواند شعار محوری و آن مخرج مشترک تمام نیروهای حاضر در جنبش سبز باشد. البته این توضیح نیز ضروری است که این به معنای بازگشت به عقب نیست بلکه به این معناست که باید این شعار محوری را دوباره تقویت کنیم. شاید به جای آنکه بگوییم رای من کو؟ بهتر باشد آن را در قالب درخواست برگزاری انتخابات آزاد دنبال کنیم. بقیه‌ی خواسته‌ها هم همین وضع را دارند؛ مثلاً خواست آزادی اجتماعات، آزادی بیان و



عقیده و رفع تبعیض و... همه اینها خواسته‌هایی است که در واقع همان مخرج مشترک را تشکیل می‌دهند. مسلماً یکی از خواسته‌ها که همگان به دنبال آن هستند، آزادی زندانیان سیاسی و رسیدگی به جرائم، قتلها و جنایاتی است که در این مدت انجام شده است. اینها خواسته‌های حداقلی و مشترک است. منتهی برای تحقق آن شعار محوری انتخابات آزاد، ما به وجود مطبوعات و اجتماعات آزاد، آزادی احزاب و رفع تبعیض نیاز داریم. وقتی می‌گوییم رفع تبعیض، به این معنا است که باید همگان، علی‌رغم تفاوت‌های فکری، عقیدتی، جنسیتی و قومی، بتوانند در انتخابات آزاد شرکت کنند، بنابراین این خواسته‌ها هم در همان چارچوب می‌تواند در کنار شعار اصلی قرار بگیرند.

جنبش زنان؛ زاده‌ی تناقض رفتارهای حاکمیت با واقعیت

حقوق زنان و جنبش زنان در ایران محور دوم گفت و گوی ماست. به عقیده من در طول سی سال گذشته حقوق زنان در دو عرصه‌ی "رسمی و قانونی" و عرصه‌ی "واقعیت اجتماعی" دو مسیر کاملاً متضاد را طی کرده است. در عرصه‌های رسمی و حکومتی با محدودیتها و تضعیف حقوق زنان روبرو بوده و هستیم (از لغو قانون حمایت خانواده در سال ۱۳۵۷ و جایگزین کردن آن با قانون قصاص تا بحثهای اخیر مجلس برای احیای چند همسری برای مردان). اما در عرصه‌ی واقعیت‌های جاری در اجتماع ما شاهد تغییرات بسیار ژرف در باور زنان نسبت به نقش خودشان و ضرورت احیای حقوق از دست رفته شان هستیم. مایلم به عنوان اولین سوال این بخش از شما به عنوان کارشناس امور مربوط به زنان و یک فعال حقوق زنان بپرسم که شما روند حقوق زنان در جمهوری اسلامی را در این دو عرصه، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اتفاقاً تناقض بین این دو روند خود از عوامل اصلی وجود آمدن یک جنبش اجتماعی و اعتراضی از طرف زنان شده است. یعنی اگر چنین تناقضی وجود نمی‌داشت، ما اصلاً شاید شاهد واقعه‌ی به عنوان جنبش زنان هم نمی‌بودیم. پدیده‌ی انقلاب و مشارکت زنان در جنبش انقلابی سال ۱۳۵۷، تحرکی در بدنه‌ی جامعه به طور کلی و در جامعه‌ی زنان به طور خاص ایجاد کرد. مکانیزم انقلاب یک پویایی ایجاد کرد که به خاطر آن، زنان بیشتر اجتماعی و سیاسی شدند. علی‌رغم آنکه زنان ما در جریان انقلاب به کشف دوباره‌ی بخشی از توانایی‌ها و ظرفیتهای خود رسیدند، اولین گروهی هم که شاهد یک نوع عقب‌گرد و واپس‌گرایی در حقوقشان بودیم، زنان بودند. شاید بتوان گفت که به همین دلیل هم بود که اولین تظاهرات اعتراضی نسبت به جمهوری اسلامی را از سوی زنان در هشتم مارس ۸۰- ۱۳۵۷ شاهد بودیم که در اعتراض به حجاب اجباری و لغو قانون حمایت خانواده و محرومیت زنان از قضاوت انجام شد. البته بعداً به خاطر آغاز جنگ و شرایط جنگی، زنان نتوانستند مسائل و خواسته‌هایشان را مجدداً طرح کنند و سرکوبها هم مانع شکل‌گیری و ابراز وجود انجمن‌های مستقل زنان شد. همه‌ی انجمن‌ها و نشریات مختلف زنان را تعطیل کردند و یک دوره‌ی عسرت و افت در مبارزات زنان بوجود آمد.

اما پویایی ناشی از انقلاب به همراه روند طبیعی و ناگزیر توسعه، نوگرایی و جهانی شدن از یک سو و سیاستهای چندگانه و گاه ضد و نقیض حاکمان از سوی دیگر، پیامهای ضد و نقیضی به زنان می‌داد که منجر به تداوم تحرک سیاسی و اجتماعی زنان می‌شد. مثلاً به خاطر نیاز به حضور زنان در عرصه‌ی سیاسی، آیت الله خمینی که در سال ۴۳ با دادن حق رای به زنان مخالفت کرده بود، بعد از انقلاب نه تنها با این مسأله مخالفت نکرد، بلکه دائماً زنان را تشویق می‌کرد که در عرصه سیاست حاضر باشند و یا در زمان جنگ از زنان می‌خواستند که حتماً در پشت جبهه فعال باشند. این رفتارها برای زنان سنتی جامعه‌ی ما حاوی پیامهای تشویق‌آمیز برای ادامه‌ی تحرک اجتماعی شان بود. از طرف دیگر افزایش میزان تحصیلات زنان و افزایش سریع نرخ سوادآموزی در بین زنان در دوران بعد از انقلاب منجر به بسواد شدن بیش از ۸۰ درصد زنان شد. زنان متوجه شدند که تحصیل، اهرم مهمی است برای توانمندسازی و بنا بر این از تمام امکانات موجود استفاده کردند و وارد دانشگاهها شدند. بسواد شدن، آگاهی‌های کسب شده در طول تحصیلات دانشگاهی، تکنولوژی‌های جدید ارتباطی نظیر اینترنت و تلویزیونهای ماهواره‌ای و... زنان ما را از گفتمان‌های جهانی مانند حقوق بشر، حقوق زنان، فمینیسم و غیره مطلع کرد.

تحول در نقش خانواده

این موارد به زنان ما کمک کرد تا به درک واضحی از تناقض موجود بین پیشرفت‌های خودشان و نوگرایی‌های جاری در جامعه از یک سو و عقب‌گرایی‌های رسمی دولت و حکومت نسبت به حقوق زنان برسند. زنان ما امروز به روشنی می‌بینند که قوانین در عرصه‌ی حقوق زنان پسرقت داشته اما عملکرد جامعه و زنان با پیشرفت روبروست. یکی از پیشرفت‌های حاصله تحولی است که در نهاد خانواده در ایران روی داده است. آن خانواده‌ی پدرسالار سنتی در ایران که پدر نقش اصلی را در خانواده داشت و همه پیرو و مطیع او بودند، امروز تغییر کرده است. امروز درون خانواده‌ها هم یک سری روابط تعاملی و نسبتاً دموکراتیک و مدنی تر نسبت به گذشته برقرار است. کودکان و همسران در خانواده‌های امروزی از حقوق و ارزش بیشتری برخوردار شده‌اند که این خود تحول مهمی است. تحول دیگری که قابل ذکر است تغییر شکل خانواده از "خانواده گسترده" به "خانواده هسته‌ای" است. گسترش شهرنشینی در ایران به گسترش خانواده هسته‌ای به عنوان شکل اصلی خانواده در ایران انجامیده و از طرف دیگر به خاطر بالا رفتن میزان تحصیلات و نیاز اقتصادی و سیاسی، میزان زاد و ولد و تولید مثل هم با یک روند قابل توجهی کاهش یافته است. در این مورد خاص به طور کاملاً اتفاقی، نیازها و منافع سیاسی دولت با منافع زنان همسو شد. دولت ناگهان متوجه شد که آن سیاست "طرفداری از فرزند زیاد" که در دوره جنگ جاری بود، خطرات شدید اقتصادی برای جامعه خواهد داشت. یک جامعه‌ی به شدت جوان به اشتغال بیشتر و نیازهای آموزشی بیشتر نیاز دارد که می‌تواند بحران زایی کند. دولت دید به نفع اوست که سیاست کنترل جمعیت را پیش بگیرد. علاوه بر تلاشهای خود زنان و نهادهای بهداشتی حتی روحانیون هم در منابر و مساجد و شهر و روستا زنان و مردان را به استفاده از وسایل پیشگیری تشویق می‌کردند. به خاطر همین‌ها، ایران به یکی از نمونه‌های موفق در کاهش نرخ تولید مثل در دنیا تبدیل شد. در عرض چند سال نرخ تعداد فرزندان در هر خانوار از شش یا هفت فرزند به دو بچه و گاه کمتر در هر خانواده رسید. این، خود به یک فاکتور مهم در توسعه و توانمندی اجتماعی زنان تبدیل شد. اگر زنان کمتر زاد و ولد داشته باشند، هم از لحاظ بدنی و روحی سالمتر می‌مانند و هم امکان و فرصت بیشتری دارند که وارد فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شوند.

جنبش‌های اصلاح طلبی و حقوق زنان

در کنار این فاکتورها، جنبشهای اجتماعی فعال شده در جامعه (مانند جنبش اصلاح طلبی، جنبش اصلاح دینی و نوگرایی دینی) نیز ضرورت بازنگری و بازخوانی متون دینی و قوانین شریعت و فقه سنتی را به نفع حقوق زنان ایجاب می‌کرد. زنان و حتی مردان مسلمانی که با ارزشهای فمینیستی آشنا شده بودند، سعی کردند با بازنگری و تعبیر و تفسیر فمینیستی از دین اسلام، شریعت فعلی را که یک بافت تاریخی پدرسالارانه داشت، مورد تجدید نظر و کاوش قرار داده و به دنبال تفسیر تساوی جویانه در دین اسلام بگردند و در این زمینه فر هنگ سازی کنند. این گرایش یعنی گرایش فمینیست‌های مسلمان در کنار فمینیست‌های غیر دینی و سکولار، جنبش زنان را بیشتر تقویت کرد و یک همگرایی در بین طیف‌های مختلف زنان در جامعه ایجاد کرد. این همگرایی، بخصوص در ۱۰ یا ۱۲ سال اخیر، به ایجاد یک جنبش نوین اجتماعی در بین زنان کمک کرد که غیر ایدئولوژیک است. حتی مذهبی‌ها هم، یعنی فمینیست‌های مسلمان و دین باور هم در این مورد سکولار هستند. به این معنا که معتقدند دین نباید حکومت کند و یا حکومت نباید دینی باشد. چرا که معلوم نیست چه تعبیری از دین حاکم خواهد شد و تعبیر حاکم همیشه می‌تواند حقوق زنان را به خطر بیندازد. حقوقی که باید ناظر بر حقوق زنان و خانواده باشد باید بر اساس نیازهای هم عصر و به هنگام جامعه تبیین شود نه بر



اساس شریعتی تاریخی که نمایانگر فرهنگ جوامع قبیله‌ای و سنتی آن دوران شبه جزیره عربستان است. همه‌ی اینها و بخصوص تضاد میان رشد خودآگاهی و حق طلبی زنان و توانمندی آنها در جامعه از یک طرف و قوانین بسیار عقب مانده و سیاستهای تبعیض آمیز و جنسیت گرای دولتی از طرف دیگر، باعث شد تا جنبش زنان شکل بگیرد. جنبش زنان با استفاده از تاکتیکهای مناسب توانست حتی در دوران دولت نهم- دوره اول ریاست آقای احمدی نژاد بر دولت- که سرکوب حرکت‌های مدنی بیشتر شد، فعالترین بخش جامعه‌ی مدنی باشد. جنبش زنان حتی گاه از جنبش دانشجویی نیز در آن دوران فعالتر بود. در آن دوران شاهد راه اندازی جریان‌های اجتماعی و انتلافی مانند "کمپین یک ملیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز" و کمپینهای ضد سنگسار و برای آزاد کردن شرکت زنان در استادیوم‌های ورزشی و مخالفت با قانونی که تحت عنوان "قانون حمایت خانواده" از طرف دولت آقای احمدی نژاد به مجلس ارائه کرد بودیم. دولت آقای احمدی نژاد در واقع می‌خواست چند همسری را تقویت کرده و صیغه را بیشتر ترویج کند و به مهریه مالیات ببندد و یک سری تبعیضات خیلی واضح علیه زنان را تقویت کند. کمپین‌هایی که علیه این رویدادها تشکیل شد، به انتلاف وسیعی از زنان جامعه با گرایشهای مختلف نظری و فکری و طبقاتی منجر شد که واقعا تاثیرگذار بودند. در زمان انتخابات اخیر ریاست جمهوری هم دیدیم که همگرایی‌ای در بین زنان شکل گرفت که توانستند مسائل و خواسته‌های زنان را به صورت جدی مطرح کنند. به نظر من در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران (نهم و دهم) ما شاهد تحولاتی در فرهنگ سیاسی ایران از لحاظ جنسیتی بودیم.

مساله‌ی جنسیت؛ گره کور توسعه‌ی سیاسی- اقتصادی در ایران

شما در یکی از سخنرانی‌هایتان، گره کور توسعه اقتصادی و سیاسی در ایران را مساله‌ی جنسیت خواندید. با توجه به ویژگی‌های فرهنگی - مذهبی جامعه ایران، این گره‌ی جنسیت و برابری حقوق زنان در ایران را چگونه باید باز کرد؟

من عمیقا به این مساله اعتقاد دارم. سالها پیش در امریکا، گره دموکراسی، مساله‌ی نژادی بود. این را چند محقق در آن زمان تشخیص دادند و گفتند و دیدیم که یک جنبش قوی مدنی در امریکا، جنبش حقوق مدنی به رهبری مارتین لوتر کینگ و چند نفر دیگر شکل گرفت و پروژه‌ی دموکراسی در امریکا را به جلو برد. نه تنها در ایران، بلکه در خاور میانه، مساله‌ی جنسیت به طور عجیبی به گره کور دموکراسی تبدیل شده است. اگر امروز تصور کنید که تمام موارد تبعیض آمیز را از قانون اساسی، قوانین مدنی و کیفری و جزایی ایران پاک کنیم، این نظام دیگر نمی‌تواند یک نظام آپارتاید جنسی باقی بماند و جدا سازی جنسیتی را برقرار کند. اگر ایران کنوانسیون رفع هر گونه تبعیض از زنان (CEDAW) را بپذیرد (ایران هنوز آن را نپذیرفته است) و خود را ملزم به اجرای آن بداند، خودبه خود قوانین ایران دموکراتیک خواهد شد. با اجرای این کنوانسیون گامهای جهشی بزرگی به طرف دموکراسی برداشته خواهد شد و این گره کور باز شده و راه برای رفع بقیه تبعیض‌ها مانند تبعیض قومی، تفاوت‌های دینی، گرایشهای جنسیتی و عقیدتی و غیره فراهم خواهد شد. به نظر من آن نقطه‌ای که به گره‌ی کور و اصلی در سیستم سیاسی و قانونی ایران تبدیل شده، تبعیض جنسیتی است. الان بزرگترین تبعیضها در مورد جنسیت است و از لحاظ فرهنگی و سیاسی هم بیشترین حساسیت و تعصب روی این قضیه است. جالب اینجاست که آنقدر که در قرآن و فقه ما، علیه نزول خوراری قانون هست علیه حجاب نیست. اما مقررات جاری در این مورد و سختگیری‌ها فراوان است. اصلا در قرآن هیچ نوع مکافاتی به خاطر عدم رعایت حجاب طرح نشده. اصلا مساله‌ی پوشاندن موی سر هیچ جا طرح نشده ولی شخصی مانند حجت الاسلام اشکوری به خاطر گفتن این موضوع که اصلا در قرآن حجاب اجباری نیست، محاکمه می‌شود به این اتهام که شما ضرورت حجاب اسلامی را نفی کرده اید! سؤال من این است که چرا باید تا این حد به این مسئله حساسیت نشان داده شود؟ الان چقدر نیروی اقتصادی، نظامی و هزینه سیاسی صرف می‌شود تا بعد از سی سال حکومت، زنان را در جامعه به خاطر نوع حجابشان کنترل کنند؟ به همین دلیل این به یک نوع بیماری اجتماعی و وسواس تبدیل شده است. یعنی اخلاق را در جامعه خلاصه کرده‌اند در نشان دادن موی سر یا اینکه زن چه پوشد و یا چه نپوشد. در حالی که میزان فساد در عرصه‌های مختلف بیداد می‌کند، از لحاظ فقر، اعتیاد، فحشاء و فاصله طبقاتی و رشوه خواری آمارهای نگران کننده‌ای وجود دارد اما حساسیت نسبت به آن‌ها و آمادگی رژیم برای برخورد با آن‌ها به اندازه‌ی مقابله با حجاب نیست. در اقتصاد برای بررسی میزان عدالت اجتماعی در جامعه، فاصله درآمد فقیرترین با ثروتمندترین قشر در جامعه را اندازه گیری می‌کنند که به ایندکس جینی (Gini index) معروف است. این شاخص در ایران (یعنی تفاوت درآمد قشر ثروتمند و فقیر) جزو بالاترین‌ها بین کشورهای دنیا است. این خود، بزرگترین فساد است چرا که می‌تواند به بی عدالتی، فقر و دزدی و فحشا منجر شود. چرا سن فحشا در جامعه ما پایین رفته و اینهمه گسترده شده است؟ این خود نشانی از وجود این بی عدالتی است آن هم در نظامی که با ادعای حمایت از "مستضعفین" شکل گرفته است. اما حکومت همه‌ی این موارد را نادیده می‌گیرد و فقط به حجاب اجباری برای زنان چسبیده است. این نوع تبعیض‌ها به نظر من به بخشی از فرهنگ سیاسی ناسالم و بیمارگونه جامعه ما مربوط میشود که مثلا یک نشریه‌ای را به خاطر اینکه خطاطی هنری نامش نماد بدن زن را یادآوری میکند به مواخذه میکشند! این همه اصرار و وسواسی بر تن گریزی، حجاب و جداسازی جنسیتی عملا بر عکس به نوعی افراط در تن پردازی و دغدغه ناهنجار بر مسائل جنسی تبدیل شده است. تغییر این نگرش‌ها و برافتادن رفتارهای سرکوبگرانه و زیست توام با حبس بدنی به آزادی شدن یک انرژی خواهد انجامید و به این می‌ماند که یک وزن سنگینی از روی دوش جامعه برداشته شود. این خود خلافت‌هایی را آزاد می‌کند که به پروژه دموکراسی خواهی و توسعه می‌تواند کمک کند.

شعار "نه" به جای "مرگ"؛ اولین گام برای خشونت زدایی

سوال بعدی من نیز در باره‌ی مساوات حقوق است اما از زاویه‌ی دیگر. خانم دکتر رهنورد نکته جالبی درباره وضعیت نابسامان و بغرنج حقوق زنان در جمهوری اسلامی دارد مبنی بر اینکه مساوات میان زنان و مردان به صورت مساوات در اعمال خشونت علیه آنان درآمده است! ایشان از این نوع برابری ایران تنفر کرده و آن را مساوات مخوف نامیده است. آیا فکر می‌کنید روند خشونت علیه زنان در ایران ادامه پیدا کند؟ و چشم انداز فردا را در این زمینه چگونه می‌بینید؟

خانم رهنورد نکته درستی را گفته‌اند. توجهی که ما در مساوات می‌بینیم در خشونت و کتک است که در مورد زنان هم انجام می‌شود. من فکر می‌کنم این خشونت در سطح دولتی است که ما داریم آشکارا می‌بینیم. متأسفانه خشونت، یک مساله‌ی بزرگ اجتماعی است و فقط متوجهی زنان نیست. اصولا فرهنگ ما نیازمند کار فراوان در خشونت زدایی از جامعه است. بعضی‌ها فکر می‌کنند که سرکوبهایی که اخیرا صورت گرفت، با فرهنگ ایران مغایرت دارد، اما من با آن مخالفم. ما متأسفانه سابقه‌ی دیرینه در خشونت گرایانه داریم که این سابقه فقط هم مختص به جامعه‌ی ایران نیست. اما در کنار این واقعیت، ما در ادبیات خود جنبه‌های بسیار غنی ضد خشونت هم داریم به خصوص در دم خشونت در مورد زنان. چنانکه سعدی می‌گوید: اگر این درنده خونی طبیعتت بمیرد هم عمر زنده باشی به روان آدمیت. یا شاعر انسان گرای معاصر ما فریدون مشیری در شعر زیبایی در مورد کنترل "گرگ درون" سخن می‌گوید. من فکر می‌کنم برای خشونت زدایی، هم زنان و هم مردان باید پیشگام شوند و در عرصه‌های مختلف روی این مسئله کار کنند. خشونت در خانه و خانواده، خشونت دولتی، خشونت پوپولیستی و فاشیستی که این روزها در عرصه‌های عمومی انجام می‌شود، خشونت در زندانها و قوانین. بعضی از قوانین ما ذاتا خشونت گرا هستند و قانون چند همسری و فصول از جمله‌ی آنهاست. در باره‌ی خشونت باید به این نکته اشاره کنم که جنبش سبز خوشبختانه تلاش کرده است که خشونت گریز باشد و لی هنوز کاملا در این زمینه موفق نشده است. هنوز ما خودمان هم در جنبش سبز شعارهایی داریم که خشونت گرا است. باید به این فکر کرد که چگونه می‌شود شعار "مرگ" را حذف و به جای آن شعار "نه" را قرار دهیم: مثلا "نه بر دیکتاتور!" هدفمان نباید افراد باشند، باید سیاست‌ها و رفتار آن‌ها را هدف قرار دهیم. این از مواردی است که کار فراوانی می‌طلبد و جزو کارهای ترویجی و فرهنگ سازی است که جنبش سبز باید خود را ملزم به انجام آن بداند. باید بتوانیم که در برابر فرهنگ خشونت، فرهنگ ضد خشونت را



تقویت کنیم. تا وقتی کار جدی همه جانبه‌ای صورت نگیرد، من فکر می‌کنم که متأسفانه خشونت نه تنها علیه زنان بلکه در سطح کل جامعه ادامه پیدا خواهد کرد.

دکتر رهنورد، نویدی برای جوانان و زنان ایرانی

سنوآل پایانی من در باره‌ی نقش خانم دکتر رهنورد در جنبش سبز است. هرچند در طول این سی سال شاهد تغییرات فراوانی در نقش زنان در جامعه بوده ایم اما نحوه‌ی ورود ایشان به رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری به نظر من خیلی متفاوت بود با تمام سابقه‌ای که در تاریخ از نقش زنان در سیاست سراغ داریم. شما حضور و نقش ایشان را در این جنبش چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ایشان مدتهاست که به عنوان یک چهره‌ی سیاسی فعالیت می‌کنند. اما تا این اواخر در صف جلو نبودند. من یادم می‌آید که اولین کتابی که از ایشان خواندم درباره‌ی هند بود. سال‌ها پیش هم مقاله‌هایی در نقد فمینیسم از ایشان خواندم. در عین حال که ایشان را همیشه یک زن قوی، هوشمند و توانمندی می‌دیدم، اما خیلی با هم اختلاف نظری و سیاسی داشتیم. از اینکه ایشان خیلی فعالانه علیه فمینیست‌ها نقد می‌نوشت همیشه متأسف بودم که چرا با این همه استعداد و هنرمندی، جزم‌گرا هستند و به این نکته توجه ندارند که فمینیسم فقط آن تصویری نیست که ایشان از فمینیست‌های سفید اروپا-محور یا آمریکا-محور در ذهن دارند. ولی خوشبختانه همه‌ی ما با کسب تجربه‌ی بیشتر و گذشت سن، موارد تازه‌ای آموختیم و تغییر کردیم. خود من هم مانند خیلی‌های دیگر در نظراتم پختگی‌ها و اصلاحاتی بوجود آمد. ایشان هم من فکر می‌کنم که به تدریج ذهن بازتر و انعطاف پذیر تری پیدا کرده و نیز بیشتر متوجه‌ی اهمیت فمینیسم، مبارزات زنان و جنبش زنان در دنیا و خود ایران شده‌اند. ایشان نقش مثبتی را در رشد دانشگاه الزهرا بازی کردند و مثلاً این شجاعت را به خرج دادند که خانم شیرین عبادی را دعوت کردند تا در آن دانشگاه سخنرانی کند. این، یک حرکت نمادینی بود. ورود ایشان به عرصه‌ی انتخابات و نحوه حضورشان در کمپین‌های مبارزاتی آقای موسوی نیز به نظر من خیلی سنت شکنانه و شجاعانه بود. از نحوه‌ی لباس پوشیدن و صحبت کردن ایشان تا اینکه نشان دادن مناسبات دوستانه و عاشقانه با همسرشان را چیز بدی ندانستند و خواستند که این مسائل خیلی راحت در جامعه مطرح شود که به نظر من سنت شکنانه بود. این که زن و شوهر دست همدیگر را بگیرند در حکومتی که خیلی زن ستیزی می‌کند و نوعی وسواس به حضور زن در کنار مرد پیدا کرده و دائماً به جدا سازی می‌پردازد، خیلی مهم است. برای حکومتی که به تزویر و ادا و اصول ظاهر مابانه دامن می‌زند، این کد شکنی‌ها و رفتارهای سالم و مناسب با هنجارهای رایج و طبیعی در جامعه، برای جوانان و زنان جامعه ما خیلی امیدوارکننده بود. ایشان چندین بار در صحبت‌هایشان از حقوق زنان دفاع کرد و از قوانین موجود انتقاد کرد. همه‌ی این‌ها ضمن تقویت جبهه‌ی اصلاح طلبی و طرفداران جنبش سبز، یک نویدی بود برای مردم.

همسر آقای کروی هم نقش مثبت و قوی‌ای در جنبش سبز بازی کرده و می‌کند. حضور زنان دیگری نیز در ستادهای انتخاباتی نظیر خانم جمیله کدیور و بخصوص کمپین برابری خواهانه زنان که بسیار زمینه ساز بوده است و حضور فعال بسیاری از زنان در صحنه عمومی انتخابات دهم مثل "همگرایی زنان" و فیلم مهم و مستندی که خانم رخشان بنی‌اعتماد در این زمینه‌ها ساخت به نقش زنان کیفیت بالاتر و اثرگذارتری بخشید. این حضور فعال زنان در واقع از انتخابات نهم شروع شده بود ولی این بار یک تغییر کیفی قابل ملاحظه‌ای کرد که امیدوار کننده بود. با توجه به همه این نکات من انتظار داشتم در عرض این چند ماه گذشته خانم رهنورد فعالیت از این باشند. به خصوص انتظار داشتم که در مورد مسائل و حقوق زنان این سکوتی که در بیانیه‌های آقایان هست را بشکنند. مخصوصاً الان که لایحه‌ی مربوط به خانواده برای رای گیری در مجلس آماده می‌شود جا دارد که ایشان فعالیت و با صدای بلند به این لایحه اعتراض کنند. همانطور که ۱۲۰۰ نفر از فعالین زنان بیانیه دادند و به این لایحه اعتراض کردند، ار ایشان هم انتظار می‌رفت که از این حرکت آنها حمایت کنند. البته باید این نکته را هم تاکید کنم که ایشان در خیلی موارد در استواری و حمایت از حقوق مردم شجاعتی به خرج دادند که قابل تحسین است. برای من شخصاً خیلی امیدوار کننده است که در جنبش سبز زنان نقش بارز و خودآگاهی را بازی میکنند و اولین شهید و اسطوره این جنبش، یعنی ندا آغا سلطان، نیز زن جوانی بود که فلسفه می‌خواند و موسیقی می‌آموخت. و نیز زن قوی و هوشمندی مانند خانم رهنورد در کنار رهبران نمادین این جنبش حضور دارد. در واقع می‌توانم بگویم که ایشان هم جزو رهبران نمادین جنبش سبز هستند.



فراخوانها، بیانیه ها

تشکلهای مستقل کارگری

بیانیه در مورد حداقل دستمزدها در سال ۱۹۸۹

- اسفند، ماه صف آرایی تشکل های مستقل کارگری در برابر دولت بر سر تعیین میزان حداقل دستمزدهای کارگری است. چند تشکل کارگری مستقل ضمن انتقاد شدید از نحوه تصمیم گیری در مورد حداقل دستمزدهای کارگری توسط شورای عالی دستمزد، میزان حداقل دستمزد در ماه را برابر با ۹۰۰ هزار تومان درخواست کرده اند ... اخبار روز: اسفند، ماه صف آرایی تشکل های مستقل کارگری در برابر دولت بر سر تعیین میزان حداقل دستمزدهای کارگری است. چند تشکل کارگری مستقل با انتشار اطلاعیه ی مشترکی ضمن انتقاد شدید از نحوه تصمیم گیری در مورد حداقل دستمزدهای کارگری توسط شورای عالی دستمزد، میزان حداقل دستمزد در ماه را برابر با ۹۰۰ هزار تومان درخواست کرده اند. بیانیه ی این تشکل های کارگری را در زیر می خوانید:

بحث تعیین حداقل دستمزد کارگران همه ساله، در اسفند ماه مطرح می شود و توجه بخش وسیعی از کارگران را به خود جلب می نماید. اما سوال اساسی در این میان این است که به راستی چه کسانی حق دارند برای دستمزد کارگران که ارتباط تنگاتنگی با زندگی و معیشت آنان دارد تصمیم بگیرند و حد و اندازه آن را تعیین کنند؟ کسانی که هیچ ربطی به زندگی و مسائل کارگران ندارند؟ یا کارگران، که خود کار می کنند و همه ثروت های مادی و معنوی جامعه و نعمت های بشری را تولید می نمایند؟

کارگران با فروش نیروی کار و ایجاد خدمت در جامعه، ثروت و رفاه ایجاد می کنند، اما خود از آن بی بهره اند. در چنین جوامعی (جوامع سرمایه داری) کارگران کار می کنند، اما سرمایه داران از آن سود می برند و در ازای رنج و مشقت دائمی و روز افزون طبقه ی کارگر، سرمایه داران، روز به روز فربه و فربه تر می شوند و بر سود و سرمایه خویش می افزاینند. و این البته ممکن نمی شود مگر از طریق بهره کشی و استثمار هر چه وحشیانه تر و بی رحمانه تر طبقه کارگر و تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر به این طبقه؛ تا آنجا که کارگران حتی از حداقل های یک زندگی انسانی و شرافتمندانه نیز برخوردار نیستند و به قول معروف "به شام شب شان محتاج" هستند. این دستمزد ها را چه کسانی تعیین می کنند؟

در ایران شورای عالی دستمزد که در واقع شورای تصمیم گیری برای استثمار هر چه بیشتر کارگران است در مورد حداقل دستمزد کارگران تصمیم می گیرد و آن را تعیین می نماید. این شورا مرکب است از به اصطلاح "سه جنبه ای اجتماعی"، یعنی:

- نمایندگان دولت که خود یک سرمایه دار عمده محسوب میشود و تا آنجا که ممکن است خواست ها و مطالبات کارگران را با تهدید و اخراج و دستگیری و زندان و شلاق و ... پاسخ می دهد و سرکوب می کند. و در هر جا و هر مرحله با توان تمام از منافع کارفرماها و سرمایه داران پشتیبانی میکند.
- نمایندگان کارفرمایان، که تا سر حد توان می کوشند دستمزدهای کمتری به کارگران پرداخت شود تا خود به سود های بیشتری دست یابند.
- و به اصطلاح نمایندگان کارگران - که از جانب خانه کارگر و کانون عالی شوراهای اسلامی کار تعیین میشوند که تشکل هایی ضدکارگری و وابسته به سرمایه هستند - و در تحمیل حداقل دستمزد، چندین برابر زیر خط فقر، به سرمایه داران - اعم از بخش های دولتی و خصوصی - یاری می رسانند.
- سه گروهی که در این شورا برای تعیین دستمزد کارگران گرد هم می آیند هیچ کدام مدافع منافع و یا هم منفعت با کارگران نیستند. حتی اگر به جای نماینده خانه کارگر و شورای اسلامی کار، نماینده ای به انتخاب کارگران در این شورا حضور داشته باشد، باز هم کاری از دست او بر نمی آید. چرا که دو رای نمایندگان دولت و کارفرمایان، به یک رای این نماینده می چربد. بنابراین باید صراحتاً گفت که این شیوه ی تعیین دستمزد - "سه جنبه گرای" - روشی است که همواره به ضرر کارگران تمام شده و تماماً در خدمت سرمایه داران و کارفرمایان خواهد بود.

بیابیم که "شورای عالی کار" در شرایط حاضر چگونه حداقل دستمزد کارگران را محاسبه می کند و کارگران چه باید بکنند؟

به کارگران گفته می شود که حداقل دستمزد را همه ساله بر اساس نرخ تورم، افزایش میدهند. اول اینکه هیچ گاه نرخ واقعی تورم از طریق ارگان ها و نهادهای وابسته به سرمایه (بانک مرکزی و یا مرکز آمار جمهوری اسلامی) اعلام نمی شود. در ثانی به فرض اعلام نرخ واقعی تورم، باز هم تنها بخش کوچکی از حاصل کار و دسترنج کارگران به آنان پرداخت میشود. اما در همین روش استثمارگرانه ی افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم نیز، تقلب ها و ریاکاری های عذیبه ای صورت می گیرد که تنها به عنوان نمونه می توان به برخی از آن ها اشاره نمود. از جمله اینکه: به عنوان مثال برای محاسبه ی نرخ تورم، به جای در نظر گرفتن کالاهای اساسی و مورد نیاز کارگران و توده های مردم، کالاهایی با درجهی اهمیت کمتر را نیز در محاسبه دخیل می کنند (۳۶۰ کالای) تا حتی المقدور نرخ تورم را پایین بیاورند. و اگر نرخ تورم به طور واقعی ۴۰ درصد باشد، نمایندگان سرمایه، آن را ۲۵ درصد اعلام میکنند و بر این اساس (مقدار ۲۵ درصد) شورای عالی کار، دستمزد را افزایش می دهد. حتی گاهی تورم را ۲۹ درصد اعلام میکنند اما فقط ۲۰ درصد به دستمزد کارگران می افزایند (مانند اسفند سال ۸۷). گاهی هم به جای اعلام تورم واقعی اعلام می کنند که تورم به نسبت سال قبل (۳۰ درصد) کاهش یافته است و مثلاً به ۱۵ درصد رسیده است (مثل اقدام آنان در اسفند ماه ۸۸) تا موفق شوند دستمزد را تنها به اندازه ی بسیار کمتر از مقدار واقعی تورم افزایش دهند تا بدین ترتیب به تحمیل حداقل دستمزد به کارگران و کسب حداکثر سود به نفع سرمایه داران نایل گردند و آن را برای طبقه ی سرمایه دار - اعم از دولتی و خصوصی - متحقق کنند.

گاهی اوقات هم بحران های سرمایه داری را بهانه میکنند تا معضلات و درد و رنج آن را متوجه کارگران کنند و با انواع و اقسام بهانه ها و ترفند ها، مثل "خصوصی سازی" و "نوسازی" کارخانه ها و شرکت ها و تعدیل نیرو جهت بهره وری در کار (بخوان استثمار هر چه بیرحمانه تر و وحشیانه تر کارگران) و تهدید و اجرای اخراج و بیکار سازی و ... دستمزدها را کاهش می دهند و میزان سود خود را بالا و بالا تر می برند. چرا که برای طبقه سرمایه دار انجیزی که اهمیت دارد همانا انباشت و سود بیشتر و بیشتر است، نه وضعیت زندگی کارگران و مشقات و رنج و تعب آنان.

همه ی اینها البته به خاطر این است که دستمزد کمتری به کارگران تعلق گیرد و سود بیشتری نصیب سرمایه داران شود. بنا بر این انتظار دستمزدی متناسب با یک زندگی متعارف حتی، از سرمایه داری و شورای عالی کار (بخوان شورای عالی سرمایه) داشتن به واقع انتظاری بیهوده و عبث خواهد بود.

لذا ما کارگران باید بدانیم جز با اتکا به آگاهی، اتحاد و تشکل های مستقل و کارگری خودمان راهی برای رسیدن به حقوق، خواست ها و مطالباتمان در همهی عرصه ها وجود ندارد. طبقه کارگر، همه ی ثروت و رفاه بشری را تولید می کند، اما از آن ها بی نصیب است. پس باید در تلاش و مبارزه ی خود به سمتی برود که اساس این مناسبات و سیستم استثمارگرانه را بر هم بزنند. و در اصل دستمزد باید بر اساس ثروتی که آنان تولید می کنند محاسبه شود و نه فقط به عنوان بخشی بسیار اندک، از ارزش کاری که او مصرف میکند. بنا بر این تشکل های امضا کننده ی ذیل اعلام میکنند که:

۱- شورای عالی دستمزد بر اساس ماهیت اش و همینطور بنا به سابقه و عملکرد تا کنونی اش صرفاً شورای عالی تشدید استثمار کارگران و حمایت عالی از منافع سرمایه داران بوده و هست.

۲- تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهای لازم برای حداقل های یک زندگی مرفه و انسانی توسط نمایندگان واقعی کارگران و از سوی تشکل های مستقل کارگری انجام گیرد.

۳- حتماً رقم رسمی و دولتی اعلام شده از سوی ارگانهای وابسته به حاکمیت سرمایه، برای خط فقر، مبلغ ۹۰۰ هزار تومان درآمد در ماه برآورد و اعلام شده است. لذا اعلام حداقل دستمزد کمتر از ۹۰۰ هزار تومان در سال ۸۹، به منزله ی محکوم کردن کارگران به یک زندگی فلاکت بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهاد های حاکمیت سرمایه به صورت آشکار و رسمی می باشد. و در این صورت کارگران حق خود میدانند که به هرگونه دستمزد زیر خط فقر، عکس العمل مناسب و متحدی نشان دهند.

۱۸ اسفند ۸۸

- هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات ساختمان
- کارگران فلز کار مکانیک
- شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری:
- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری
- کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری
- جمع شورایی فعالین کارگری

منبع: اخبار روز

پیش به سوی انتخابات آزاد

۴ پرسش از صاحب نظران و حامیان جنبش سبز

بعد از انتخابات خرداد ماه 1388 و در پی آن نادیده گرفتن رای شرکت کنندگان در انتخابات و برقراری دولت کودتا شاهد اعتراضاتی بودیم که با مطرح کردن شعار "رای من کو" به خیابانهای کشور کشیده شد.

این اعتراضات با سرکوب شدید کودتاچیان شدت یافت و جنبش به تقابل با باند کودتاچیان پرداخت طی این مدت شاهد بودیم که هر چه فشارها و دستگیریها و کشتار و شکنجه بیشتر می شود شعارهای جنبش سبز نیز رادیکالتر و خواسته هایش واضحتر مطرح می گردد از شعار "رای من کو" به شعار "مرگ بر اصل ولایت فقیه" رسیدیم و بخشی از جنبش با مطرح کردن "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" اساس این نظام را به زیر سوال کشید.

امروز کسی نیست که بتواند منکر خواستهای دموکراتیک و آزادیخواهانه و به حق مردم میهنمان باشد مگر کودتاچیان و عواملشان که سالیان سال است که دستهایشان به خون پاک آزادیخواهان این سرزمین آغشته گشته است.

جنبش سبز با تمام فشارها و سرکوبها تا امروز با همبستگی همه آزادیخواهان توانسته با مطرح کردن خواستهایش داغ خود را بر چهره منفور نظام کودتا بنشاند و بدین گونه با مطرح کردن شعار "انتخابات آزاد" قانون اساسی موجود را به زیر سوال می برد.

امروز بخشی از جنبش خواهان تغییراتی در قانون اساسی فعلی می باشد و بخشی خواهان تدوین قانون اساسی جدیدی باشد و بخشی نیز خواهان اجرای قانون اساسی فعلی می باشد. تدوین یک قانون اساسی، باید در مجلس موسسانی تشکیل شده از نمایندگان واقعی مردم ایران، از هر گوشه و کنار این خاک پهناور، با هر اندیشه، مذهب، عقیده و مسلکی صورت پذیرد این نمایندگان انتخابی مردم هستند که قانون اساسی نوین را تدوین خواهند کرد اما تا به آنجا برسیم مراحل دیگری باید طی شود که با سوالاتی که در زیر مطرح می گردد امیدوارم بتوانیم وارد دیالوگی دیگر بشویم

- 1- آیا طرح شعار انتخابات آزاد در چهارچوب قانون اساسی این نظام امکان پذیر است یا خیر؟ نظر تان را در ممکن بودن یا نبودن توضیح دهید.
- 2- پیشبرد این شعار در جامعه لازمه چه تحولاتی است راهکارهای شما برای رسیدن به انتخابات آزاد چیست؟
- 3- نقش نیروهای مردم در جامعه بخصوص در ملیتهای مختلف چگونه است برای جذب آنها آیا لازم نمی بینید که تغییرات اساسی در قانون اساسی باید بوجود بیاید و به خواستهای آنان پرداخته و با وضع قوانین جدید به آن رسمیت بخشید؟
- 4- آیا اپوزسیون در توان خود می بیند که مشترکاً قانون اساسی بدیلی را تا تشکیل مجلس موسسان به جامعه پیشنهاد دهد؟

نامه‌ی دو هزار تن از دانشجویان دانشگاه شریف

در اعتراض به تداوم بازداشت مهدی کلاری، کوهیار گودرزی و تارا سپهری فر

دو هزار تن از دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف با امضای نامه‌ای به ریاست این دانشگاه، به بازداشت "مهدی کلاری، کوهیار گودرزی و تارا سپهری فر" اعتراض کردند.

کوهیار گودرزی عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر از تاریخ ۲۹ آذر ماه بازداشت و در زندان اوین به سر می‌برد، مهدی کلاری نیز که از ۱۶ آذر ماه در بازداشت به سر می‌برد طبق حکم صادر شده به دو سال و نیم حبس تعزیری محکوم شده است. تارا سپهری فر دبیر انجمن اسلامی این دانشگاه نیز که در انتهای ۲۲ بهمن بازداشت شد، همچنان در زندان اوین به سر می‌برد.

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر سهراب پور

ریاست محترم دانشگاه صنعتی شریف

آن روز اول که به دانشگاه پا می گذاشتیم، گمان می بردیم که این مکان مقدس، محملی ست برای کسب علم و دانش و راه را برای زندگی ای توأم با آزادی و غرور هموار می کند. همچنین گمان می بردیم می توان از این مکان مقدس در جهت گام برداشتن برای آبادانی و آزادی ایران عزیزمان استفاده نمود. اما اتفاقات اخیر واقعیت دیگری را نشان می دهد.

این روزها سه تن از دوستان و هم کلاسی هایمان در بند هستند.

هر چند که ما دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به راهی که دوستانمان انتخاب نموده اند، افتخار می نمایم و آن را گامی در جهت عینیت بخشیدن به همان حریتی می دانیم که همگی از کودکی آن را آموخته ایم، اما از وضعیت این عزیزان و اخباری که به گوش می رسد عمیقاً نگرانیم. مهدی کلاری دانشجوی ورودی سال ۸۴ مقطع کارشناسی رشته مهندسی شیمی از روز ۱۶ آذرماه بازداشت شده است و اخبار ناگواری در باب محکومیت وی از سوی دادگستری به گوش می رسد. کوهیار گودرزی دانشجوی ورودی سال ۸۳ مقطع کارشناسی رشته مهندسی هوافضا از روز ۲۸ آذرماه در بازداشت به سر می برد و اخبار ناگواری از اتهاماتی که به وی نسبت داده شده است به گوش می رسد.

تارا سپهری فر دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف و دانشجوی ورودی سال ۸۴ مقطع کارشناسی رشته مهندسی شیمی که نقش به سزایی در عقلانی کردن فضای ملتهب پس از انتخابات در دانشگاه داشت نیز در روز ۲۱ بهمن ماه در منزلش بازداشت شده است و اخبار چندانی از وی در دست نیست.

آقای دکتر سهراب پور

بی شک امید و آرزوی ما و تک تک عزیزان دربند، قدم برداشتن در راه ساختن ایرانی آباد و آزاد است و انتظارمان این است که شما مسئولان دانشگاه در این راه یاریمان کنید. اما سکوت و سیاست ورزی شما عزیزان مسئول نسبت به دوستان در بندمان، ما را سخت مأیوس کرده است. با این وجود به جای واکنش در برابر اتفاقات اخیر شاهد تسلیم شدن دانشگاه در برابر فشارهای نهادهای خارج از دانشگاه و صدور احکام انضباطی به دانشجویان از سوی دانشگاه هستیم.

آقای دکتر سهراب پور

ما دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف بر این عقیده ایم که اعتراض به وضعیت دوستان دربندمان که جزئی از فرزندان این کشورند و شما بارها ادعای پدربری بر آنان را داشته اید از اهم وظایف شماست و این اعتراض وظیفه ای است که ما آن را بر دوش شما می بینیم. امید است شاهد تلاش بیشتر از سوی شما در جهت آزادسازی دوستان دربندمان باشیم، تا علاوه بر آزادی هم کلاسی های عزیزمان، شاهد میرایی امید ما و آرمان های نخبگان این کشور نباشیم.

تحریم کالاهاى چینی

هشدارى به سیاست های هژمونی طلبانه و مودیانه دولت چین در حمایت از دیکتاتوری مذهبی نظامی حاکم بر ایران

جنبش آزادیخواهانه مردم ایران که از ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۸ با اعتراض به تقلبات نجومی در انتخابات ریاست جمهوری گذشته و با شعار < رای من کو ؟ > شروع شد با حضور میلیونی شهروندان ایرانی در خیابان های تهران و شهرهای دیگر ایران و با استفاده از امکانات و سایل ارتباط جمعی مدرن توانست صدای آزادیخواهانه خود را بگوش جهانیان برساند.

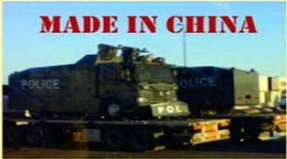
جنبش سبز ایران با ویژگیهای یک جنبش مدنی در راه بدست آوردن حقوق انسانی و حق به حساب آورده شدن هر رای توانست در چند ماه گذشته در مقابل دیکتاتوری مذهبی نظامی حاکم بر ایران بایستد و توجه افکار عمومی جهان را به خود جلب کند. متأسفانه دولت چین با سیاستهای جاه طلبانه، رویکردی متفاوت نسبت به مبارزات بر حق مردم ایران در پیش گرفته. دولت چین، دولتی که بارها هشدارهای نهادهای جهانی حقوق بشری را در مورد زیرپا گذاشتن حقوق شهروندان چینی با ادعای پوچ و بی معنی < دخالت در امور داخلی > رد کرده است، خود گستاخانه در مورد جنبش آزادیخواهانه و مستقل مردم ایران جبهه گرفته و بی شرمانه به آن بر چسب زده و آنرا < توطئه خارجی > مینامد. جنبشی که از درون جامعه ایران با پشتیبانی لایه های مختلف اقوام و شهروندان ایرانی بویژه روشنفکران دانشگاهی با اهداف روشن احترام به آزادی های فردی و اجتماعی و دفاع از حقوق شهروندان و در نظر گرفتن مصالح ملی و مخالفت با هرگونه سانسور، فساد اداری، مالی و قضایی و مقاومت در برابر استبداد دینی و دیکتاتوری نظامی به پا خاسته، آیا سزاوار چنین است که دولت چین در مقابل آن جبهه ارتجاعی و خصمانه بگیرد؟ دولت چین در واقع یک سیاست نئو امپریالیستی در قبال دیکتاتوری هایی مانند دیکتاتوری حاکم بر ایران دنبال می کند که می توان به موارد زیر اشاره کرد. چین در پی منابع زیر زمینی ایران به قیمت بسیار نازل است و در ازای آن کالاهاى مصرفی بجز به ایران صادر می کند و حتی در کمال بی شرمی درست در روزهایی که نیروهای نظامی و شبه نظامی رژیم مردم را به خاک و خون می کشیدند زره پوش و سایر ابزار سرکوب و شکنجه را در اختیار رژیم دیکتاتوری و سپاه پاسداران جنایتکار ایران قرار میداد.

به خاطر اهمیت ژئوپلیتیک ایران، چین در رویای آن است که از طریق ایران به مرزهای ناتو دستیابی پیدا کند و در این رهگذر از بروز هر بحرانی که اوضاع منطقه را آشفته تر کند به نفع خود در مقابل آمریکا از آن استقبال می کند. هر چند چین کمونیست از نظر استراتژیک نمی تواند هم پیمان رژیم دیکتاتوری مذهبی نظامی در ایران باشد اما به خاطر مصالح توسعه طلبانه آتی خود، با ایران اتمی نیز مخالفتی ندارد، شاید چین عواقب مخوف یک خاورمیانه مجهز به سلاح اتمی را، اکنون در رقابت با ابر قدرت دیگر است، فراموش میکند. دولت چین خوب میداند که چقدر مردم چین تشنه آزادی و دست یابی به اطلاعات بدون سانسور هستند و میدانند که چگونه جوانان ایرانی با ابتکار و خلاقیت از راه تکنولوژی جدید و اینترنت صدای مظلومیت و حق طلبی شان را، با استفاده از دوربین تلفن های دستی و سایت های اینترنتی مانند یوتیوب، فیس بوک، توئیتر و و به جهانیان رسانیدند، لذا از وحشت این که، این انقلاب رسانه ای به چین پشت دیوار سانسور هم سرایت کند با دیکتاتور ها هم صدا شده و در سرکوب آزادیخواهان ایرانی به آنها کمک می کند.


ما در اینجا از همه ملت های آزاد دنیا می خواهیم، در همبستگی با مبارزات مسالمت آمیز مردم ایران در مقابل یک رژیم خود کامه و ماجراجو به یاری مردم ایران بپاخیزند. جوانانی که در برابر یکی از عوامفریب ترین و خشن ترین دیکتاتوری مذهبی نظامی بپا خاسته اند در صحنه بین المللی به پشتیبانی فعال و کار آمد نیاز دارند. هر یک از شما می توانید با تحریم کالاهاى چینی، درس عبرتی به دولت چین بدهید. یعنی که انتخاب نوع حکومت حق همه ملت ها ست و هیچ دولت دیکتاتوری از جمله چین حق ندارد به خاطر منافع اقتصادی و هم جهت بودن با دیکتاتور ها ارزش های انسانی و حقوق بشر را زیر پا بگذارد. ما مصرانه از مردم آزادیخواه چین که خود اسیر سانسور و دیکتاتوری هستند می خواهیم با اعتراض به دولت خود مانع از حمایت و پشتیبانی دولت چین از دیکتاتوری مذهبی نظامی حاکم بر ایران شوند.

شکی نیست که ملت ایران، راه جنبش آزادیخواهانه خود را تا رسیدن به حق کامل شهروندی و برقراری کامل مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایران و سایر کشورهاى استبداد زده ادامه خواهد داد و قطعاً به پیروزی خواهد رسید. بی شک پشتیبانان امروز دیکتاتوری حاکم بر ایران دوستان فردای ایران مستقل، آزاد و دمکرات نخواهند بود.

GLOBAL ACTION



MADE IN CHINA



**BOYCOTT
MADE
IN
CHINA**

EVERYONE - EVERYWHERE
FOR HUMAN RIGHTS - PEACE - FAIR TRADE

FREE IRAN



بی خبری مطلق از زن مبارز کرد فراخوان فوری برای نجات جان زینب جلالیان

امروز در حالی بیشتر زنان آزادیخواه هشت مارس روز جهانی زن را با برپایی جشنها گرامی می‌دارند، که در ایران هدیه نظام اقتدارگرا و خودکامه به زنان دگراندیش و آزادیخواه چیزی جز زندان، تجاوز و اعدام نیست. امروز در حالی زنان جهان با برپایی گرامیداشت صدمین سال روز جهانی زن مطالبات دمکراتیک و برابری طلبانه خویش را مطرح می‌کنند، که در ایران یک دختر فعال سیاسی کرد به جرم درخواست احقاق حقوق اولیه خویش در سلولهای تاریک و سرد اداره اطلاعات کرمانشاه در انتظار اجرای حکم اعدام است.

زینب جلالیان فعال سیاسی کرد که به اتهام عضویت در گروههای اپوزسیون کرد و محاربه به اعدام محکوم شده است و در حالی که حکم وی از سوی دیوان عالی کشور تایید شده است، از حدود یک ماهه پیش در یک اقدام غیر قانونی از سوی نیروهای امنیتی به سلولهای انفرادی بازداشتگاه اداره اطلاعات کرمانشاه منتقل شده است و در این مدت هیچگونه تماسی با خانواده اش نداشته است و به دلیل قطعی بودن حکم وی و همزمان انتقال وی به بازداشت اداره اطلاعات، شائبه ی احتمال اجرای حکم اعدام این دختر کرد را به همراه داشته است و این سبب نگرانی شدید خانواده وی و فعالین حقوق بشری در ایران شده است. ما امضاکنندگان زیر بر این اعتقاد هستیم که رژیم می‌خواهد بار دیگر از کردستان به عنوان جویانگاه بیکه تازی در جهت ایجاد فضای رعب و وحشت در ایران استفاده بکند و همچنین رفتار دوگانه بیشتر نهادها و کشورهای به نام مدافع حقوق بشر در قبال وضعیت حقوق بشر در کردستان فرصت و زمینه لازم برای رژیم در جهت نیل به اهداف غیر انسانی خویش فراهم ساخته است، بر این اساس ما ضمن محکوم کردن فشار بر فعالین زن ایرانی در صدمین سال روز جهانی زن، خواهان توقف فوری اجرای حکم اعدام زینب جلالیان هستیم و از تمام نهادهای داخلی و بین المللی مدافع حقوق بشر می‌خواهیم از تمام ظرفیتهای دمکراتیک خویش برای توقف اجرای سناریوی دوباره اعدامهای سیاسی در ایران و به خصوص کردستان استفاده بنمایند.

ایمیل پشتیبانی از زینب جلالیان
kampain82@yahoo.com

۱- حامد مانیلی ۲- ساسان امجدی ۳- مهدی سامع ۴- امجد حسین پناهی ۵- شهلا بهار دوست ۶- محمد برزنجی ۷- مصطفی پیران ۸- دکتر علی اکبر امید مهر ۹- اشرف السادات امید مهر ۱۰- دکتر مهزاد امید مهر ۱۱- مهندس مهراز امید مهر ۱۲- نوا امید مهر نشریه آوای زان ۱۳- مسعود سرباچیان ۱۴- عطا ناسر سقزی ۱۵- خالد شهبازی ۱۶- دانیال نورانی ۱۷- فرانک حسین پناهی ۱۸- یوسف محمدی ۱۹- کمال عیدی ۲۰- امید رفیعی ۲۱- سعید طاهری ۲۲- منصور راوند ۲۳- اسعد مرادی ۲۴- شاهپر جهانی ۲۵- لیلا ناسری ۲۶- حامد خیرآبادی ۲۷- افسانه عبدالهی ۲۸- امیر جهانی ۲۹- شیما مرادی ۳۰- طاهر صابری ۳۱- قادر امین پناه ۳۲- بهزاد ۳۳- نظام زکرای ۳۴- یاسمین انصاری ۳۵- فریبا محمدی ۳۶- آینده آزاد ۳۷- حسن نایب هاشم ۳۸- کاوخ بنایی ۳۹- لیلا منصور ۴۰- اسماعیل کرمانشاهی ۴۱- سیامک فرامرزی ۴۲- آرامان یاسری ۴۳- بنفشه بلوری ۴۴- آهو منصور ۴۵- جلال حیدری ۴۶- هادی نادری ۴۷- عرفان شعبانی ۴۸- سالار غلامی ۴۹- الناز فاطمی ۵۰- بهار سمیمی ۵۱- نکو انصاری ۵۲- لقمان بیستونی ۵۳- ساناز یآوری ۵۴- ناهید مگری ۵۵- داود آذر فر ۵۶- نسیم روشنایی ۵۷- محمد بهشتی ۵۸- صنم کازرونی ۵۹- پرویز هراتی نژاد ۶۰- مهین شکرالله پور ۶۱- کیومرث رستمی ۶۲- شیرین فامیلی ۶۳- روزین محمدی ۶۴- عارف نادری ۶۵- نسرین دهقانی ۶۶- وریا مرادی ۶۷- صادق خاک پور ۶۸- داورد قمری ۶۹- مامند روحانی ۷۰- کریم زرینی ۷۱- مژگان ثروتی ۷۲- رضا ناصحی ۷۳- زهره محسنی پور ۷۴- انور سدلتانی ۷۵- فرشته ربیب دانایی ۷۶- علی رزاقی ۷۷- محمود شاکری ۷۸- زهره محسنی پور ۷۹- میترا درویشان ۸۰- هوشنگ حامدی ۸۱- ربابه جوزفی ۸۲- علی اکبر تسجانگای ۸۳- شافعه وتزی ۸۴- رضا سیاوشی ۸۵- فریبا داودی ۸۶- امیر حسین گنج بخش ۸۷- مهران براتی ۸۸- حسین علوی ۸۹- اکبر عطری ۹۰- حسن شریعت مداری ۹۱- معصومه ضیاع ۹۲- ثریا فلاح ۹۳- آزاد مرادیان ۹۴- نرگس کرمانشاهی ۹۵- کلاره مرادیان ۹۶- جمال نجاری ۹۷- چنور قادری ۹۸- لیلا مهباری ۹۹- یاور بابایی ۱۰۰- فواد شهبازی ۱۰۱- علی میر فطروس ۱۰۲- جمعی از دانشجویان پیام نور استان کردستان ۱۰۳- جواد ریاحی ۱۰۴- رویا ایرانی ۱۰۵- میلا مسافر ۱۰۶- سهیلا لیندهورست ۱۰۷- هوشنگ دیناروند ۱۰۸- رویا دیناروند ۱۰۹- شهلا مسافر ۱۱۰- داوود موزرمی ۱۱۱- جهان برجیان ۱۱۲- کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - برلین ۱۱۳- فواد محمدی ۱۱۴- آرش کمان ۱۱۵- رضا کریمی ۱۱۶- علی اوهادی ۱۱۷- انجمن بیان - بلژیک ۱۱۸- کاوه آهنگری ۱۱۹- سارا محمدی ۱۲۰- روزبه گرجی ۱۲۱- اصغر برزو ۱۲۲- رحمان جوانمردی ۱۲۳- فرزانه محمد پور ۱۲۴- ایرج جوادی ۱۲۵- پری کریمی نیا ۱۲۶- رفیق فواد یار احمدی ۱۲۷- رضا منوچهری ۱۲۸- ملاتیکه علم هولو ۱۲۹- حامد انصاری ۱۳۰- سیامک مهر ۱۳۱- خالد امینی ۱۳۲- دکتر آوات علیار ۱۳۳- دکتر رویا طلوعی

منبع: وبلاگ کمپین دفاع از زندانیان سیاسی و مدنی کرد





بیانیه جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی در واکنش به بازداشت نوید خانجانی و دیگر فعالان حق تحصیل و دانشجویی

در روزهای ۱۱ و ۱۲ اسفندماه، نیروهای امنیتی طی یورش برنامهریزی شده منازل عده‌ای از اعضای جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی و دانشجویان محروم از تحصیل را مورد تفتیش قرار داده و عده‌ای از آنان را بازداشت نمودند. نوید خانجانی، از فعالان شناخته شده حق تحصیل و از اعضای موسس جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی و کمیته گزارشگران حقوق بشر، همچنین ایقان شهیدی، دانشجوی محروم از تحصیل، در کرمانشاه و سما نورانی، دانشجوی محروم از تحصیل رشته مهندسی پزشکی دانشگاه سهند تبریز نیز بازداشت شدند.

همچنین منازل حسام مینافی و سپهر عاطفی، از اعضای موسس جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی و کمیته گزارشگران حقوق بشر، و همچنین درسا سبحانی، از محرومین از تحصیل و از فعالان کمپین یکمیلیون امضا در شهر ساری نیز مورد تفتیش قرار گرفت اما به دلیل عدم حضور این افراد در منزل، نیروهای امنیتی موفق به بازداشت آنان نشدند.

بازداشت نوید خانجانی و دیگر دانشجویان محروم از تحصیل درحالی صورت می‌پذیرد که در روزهای گذشته کامران دانشجو، وزیر علوم طی اظهاراتی از اخراج قریب‌الوقوع اساتید و دانشجویان غیرهمسو با نظام و ولایت فقیه خبر داد.

بر اساس اصل ۳۰ قانون اساسی دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای «همه ملت» تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

با این وجود، حاکمیت ایران نه تنها عده‌ای را از تحصیل در دانشگاه‌های کشور محروم می‌کند، بلکه زمانی که برای دفاع از حقوق اولیانشان تلاش می‌کنند آن‌ها را بازداشت کرده و به زندان می‌افکند.

نوید خانجانی، از جمله افرادی است که در سال‌های اخیر تلاش‌های بسیاری را در زمینه دفاع از حق تحصیل و اطلاع‌رسانی در این زمینه انجام داد. وی همگام با جامعه مدنی ایران، در اعتراض به یکدست‌سازی و تصفیه دانشگاه‌ها به با خواست و خواهان آزادی عقیده برای ورود و ادامه تحصیل در دانشگاه شد.

اظهارات اخیر وزیر علوم و بازداشت فعالان و دانشجویان محروم از تحصیل، نشان از دور تازه‌ای از سرکوب دانشجویان و فعالان مدنی است. در حال حاضر عده زیادی از فعالان دانشجویی برجسته در بازداشت به سر می‌برند. اخیراً برخی خبرگزاری‌ها، از تأیید حکم اعدام محمد امین ولیان، فعال دانشجویی دانشگاه دامغان خبر داده‌اند. صدور چنین حکم غیرانسانی و ناعادلانه‌ای برای یک دانشجوی ۲۰ ساله همگان را به تعجب واداشته است.

بسیاری از نهادهای بین‌المللی نسبت به صدور این حکم واکنش نشان داده‌اند و باید گفت همگان از برخورد قهری و کم‌سابقه حاکمیت با دانشجویان و فعالان دانشجویی، به ستوه آمده‌اند.

بازداشت نوید خانجانی، تعداد فعالان حق تحصیل در بند را باز هم افزایش داد. درحال حاضر ضیا نبوی، مجید دری، مهدیه گلرو، سعید جلالی‌فر و شیوا نظرآهاری نیز در زندان به سر می‌برند. این افراد تلاش‌های بسیاری را برای بازیابی حق تحصیل انجام دادند.

جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی، بازداشت نوید خانجانی و دیگر دانشجویان محروم از تحصیل و همچنین اقدامات اخیر حاکمیت مبنی بر صدور احکام سنگین حبس و حتی اعدام را به شدت محکوم نموده و خواهان آزادی تمامی دانشجویان و فعالان دانشجویی در بند است.

جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی (PCED)

منبع: گزارشگران بدون مرز



جایزه برای سایت تغییر برای برابری

سایت تغییر برای برابری برنده ی جایزه ی مبارزه با سانسور شد.

به گزارش سازمان گزارشگران بدون مرز در آستانه روز جهانی مبارزه با سانسور بر روی اینترنت، گزارشگران بدون مرز با حمایت شرکت گوگل جایزه نت شهروند خود را به وب نگاران فمینیست سایت تغییر برای برابری اهدا کرد. روز ۲۰ اسفند پروین اردلان فعال حقوق زنان، روزنامه‌نگار و یکی از سردبیران سایت جایزه را از دست روزنامه نگار مشهور فرانسوی ژان ماری کلمبانی دریافت کرد. این مراسم در دفتر شرکت گوگل در پاریس برگزار شد.

ژان فرانسوا ژولیار در این باره اعلام کرد "خرسندیم که اولین جایزه نت شهروند ما به وب‌نگاران ایران اهدا شده است. در ایران اینترنت به شکل گسترده در مبارزه برای دمکراسی نقش ایفا کرده است. به ویژه در پی اعتراضات گسترده ایرانیان به انتخاب مجدد و مورد اعتراض محمود احمدی نژاد، بیش از نیمی از تصاویر رویدادهای این مدت از طریق اینترنت در سراسر جهان پخش شده است. وب‌نگاران ایران بسیار فعال و شایسته حمایت هستند. بدون حضور این نت‌شهروندان شجاع ما از اطلاعاتی لازم برای درک جهان خود محروم هستیم.

داوید دورمون معاون ارشد گوگل در این باره گفت "ازادی بیان یکی از عوامل بنیادینی است که به فرد قدرت بیشتری می‌دهد. ما در گوگل تلاش می‌کنیم که بیشترین اطلاعات و بیشترین انتخاب به کاربران در بیشترین کشورها داده شود. امروز حمایت از جایزه نت شهروندان گزارشگران بدون مرز و ارج گذاری به شجاعت جمعی " تغییر برای برابری " فرصتی است برای نشان دادن آنچه که عمیقاً به آن معتقدیم. "

وب سایت تغییر برای برابری با هدف انتشار اخبار و نظرات کارزار "یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان" در ایران، در سال ۱۳۸۴ فعالیت خود را آغاز کرده است. امروز این سایت یکی از منابع اطلاع رسانی در باره حقوق زنان است. در کشوری که از سوی بنیادگرایان اداره می‌شود، تلاش وب‌نگاران فمینیست اهمیت دوچندانی در دفاع از حقوق بشر دارد. از جمله مبارزات آنها تلاش برای بازپس گرفتن طرح قانون "حمایت از خانواده" از مجلس قانون‌گذار ایران است که تعدد زوجات را قانونیت می‌بخشد. تا امروز بسیاری از اعضای فعالان کمپین بازداشت ویا تحت پیگرد قضایی قرار دارند.

پروین اردلان از پایه‌گذاران مرکز فرهنگی زنان و از اعضای اولیه کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز است. او که سردبیر نشریه اینترنتی تریبون فمینیستی ایران و عضو تحریریهی مجله اینترنتی زنستان، ارگان‌های تعطیل شدهی مرکز فرهنگی زنان بوده، در حال حاضر عضو تحریریه سایت تغییر برای برابری است.

دیگر نامزدان جایزه

یونی سانچز (کوبا) تان زورن (چین)، تامار مبارک (مصر) سایت انگوشی (روسیه) و ناگیون تین (ویتنام)

۱۲ مارس، ۲۱ اسفند روز جهانی مبارزه با سانسور که هر ساله از سوی گزارشگران بدون مرز برگزار می‌شود تلاش برای اینترنتی آزاد و قابل دسترسی همگان است. در این روز گزارشگران بدون مرز فهرست کشورهای دشمن اینترنت را منتشر می‌کند.

منبع: اخبار روز



نوشتن بر دیوار اوین یادداشتهایی از دوستان و آشنایان امید منتظری

درست هفتاد و سه روز است که امید منتظری شاعر و روزنامه نگار در بند است بیست و سه سال پیش هم وقتی هنوز در شکم مادرش بود سه ماهه را در اوین گذرانیده بود. دو سال کامل نداشت که پدرش حمید منتظری در یکی از روزهای تابستان شصت و هفت در کشتار زندانیان سیاسی اعدام شد. امید هفت دی ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت رفته بود تا علت بازداشت مادر و مهمانان بازداشتی در منزل مادرش را بپرسد که در اداره پیگیری اطلاعات بازداشت شده بهمن بی خبر از وکیل و خانواده اش دادگاهی شد و تصاویر دادگاه از خبر رسمی تلویزیون پخش شد. هشت اسفند حکم شش سال حبس تعزیری برای امید اعلام شد. اما دوستانش همچنان چشم به درهای اوین دارند و آزادی را انتظار می کشند. این بریده نوشته ها یادداشتهای برخی از دوستان امید هستند که در نبودش خاطر آتش را مرور می کنند در ستایش دوستی و آزادی.

به چخ رفتن. الفی

گفتم: دکتر زودتر! عقیم...
گفت: دکتر ما همیشه پدونه عقیم... هر کار بکنیم نمیرسیم.
گفتم: دکتر تو عجله کن، میرسیم.
اما اون هیچوقت عجله نمیکرد. اصلا مدتش این نبود.
واسم به دلیل منطقی آورد، با همه ی بی منطقی ام پذیرفتم.
گفت: مرد همیشه با خودش رقابت میکنه هر کار بکنیم باز یکی عقیم دکتر.
بعدا که تجربه کردم، دیدم راست میگفت.
من همیشه از خودم جلوتر بودم، چون خیلی عقب بودم.
واسه همین عجله داشتم
اون همیشه از خودش عقب تر بود، چون خیلی جلو بود.
واسه همین عجله نداشت
شاید هنوزم داره با خودش رقابت میکنه. امان از این مردی و مردونگی...

پریسا روشن فکر. پشت دیوارهای بلند این قلعه بخیل

حتمن چشم به راهم نیستی
که رد نگاهت را
سر هیچ چارراهی نمی بینم
سنگینی پیاده روی های تخت طاووس گلویم را فشار می دهد روزی که تصویر آن دادگاه لعنتی برای یک لحظه امانم نمی دهد و به زمین و زمان فحش می دهم از روزگار خوشی که می گذرانیم.
پادم می آید. تو را که تازه قصه ی دکتر نون را خوانده بودی، از همین پیاده روی می گذشتیم و تو مدام از او می گفتی و از این که چه قدر درکش می کنی، از زندگی که چه لذت شیرینی دارد در روزمرگی های لحظه به لحظه اش، از دیکتاتوری و بلای که سر زندگی آدم ها می آورد، از زندان و شکنجه و از هر چه که آن روایت به یادت آورده بود، و چه قدر دور بود از زندگی ما.
پادم می آید. تو را که یک بار گفته بودی امکان ندارد از این خیابان بگذری و آشنایی نبینی، و چند دقیقه نگذشته بود که دوستی را دیدیم و تو بلند بلند خندیدی، انگار نه انگار که روزی ممکن است خندیدن را به سختی به یاد بیاوریم
این روزها خیابان های شهر چه قدر غریبه اند، رد نگاهشان را که بگیری درست می برندت دم اوین، منتظر مانده پشت دیوارهای بلند این قلعه ی بخیل، که امیدشان را چنان تنگ در آغوش کشیده که انگار نه انگار آن ها هم زمانی نه چندان پیش از این سهمی از حضور آشنایش داشتند. زمزمه ی ناباوری در میانشان است که انگار قرار است تا 6 سال نشان نگاه و صدایش را باید از پشت این دیوارهای بی انتهای بی شرم بگیرند و انتظار و انتظار.
اما امید، از پشت همان دیوار صدایشان را بشنو، همه ی خیابان ها و پیاده روی ها ی شهر، باور دارند که همین روزها، می آیی خندان، مثل همیشه، ولی عصر را پیاده روی بالای، می رسی سر تخت طاووس، به دوستی کنارت می گویی امکان ندارد از این خیابان رد شوی و آشنایی نبینی، و همان وقت دست گرمی شانه ات را فشار می دهد، و تو بلند بلند می خندی، و خیابانها می فهمند که تو برگشته ای، برای همیشه، و قرار نیست که هیچ وقت نگران حضورت باشند

با تو امید می شویم. دلارام علی

خانه تاریک است، همه گوش تا گوش نشسته اند توی سالن پذیرایی و تو با دستهای پر از کتاب از اتاق بیرون می آیی. بوی زرشک پلو هنوز در هوای خانه مانده است و ما همچنان یکی یکی و دوتا دوتا گرم صحبتیم.
کتاب ها را می گذاری روی میز تا مثل همیشه هر کس بیاید و کتابی را که می خواهد بر دارد و مثل همیشه چهار زانو بنشیند روی صندلی و شعری را که دوست می دارد برای همه بخواند. تولد 22 سالگی توست و مثل همیشه کیک در کار نیست. کتاب است و شعر و تو، که رفته ای تنبورت را بیاوری.
نوبت به من که می رسد، مدایح بی صله را باز می کنم و شعر پیغام را می خوانم.
پسر خوب ما، پاشو.
و فقط تو می دانی چرا...
حالا هفتاد روز است که مدایح بی صله را نمی خوانم، هفتاد روز است که تو نیستی، رفته ای نشسته ای جایی در دره اوین و شده ای الف - م متهم پرونده سوم. شده ای تنها دو حرف که هیچ چیز نیست، که امید نیست، که تو نیستی. این روزها می گویند قرار است که 6 سال دیگر الف - م متهم پرونده سوم بمانی. می گویند قرار نیست همسفر خوب جاده های شمال باشی، قرار نیست وقتی دندانهایت از سرما به هم می خورد بلغزی زیر کرسی و هی با صدای بلند بخندی، قرار نیست به جای کیک تولد، کتاب و تنبور و شعر بیاوری، قرار نیست امید باشی. اما برادر، رفیق، مهربان می دانم که هر چه بگذرد، هر چه دیوارها بلند تر شود، هر چه پنجره ها سهمشان از آسمان کمتر شود تو بیشتر امید می شوی، بیشتر امید می مانی.

اما برای ما این روزها بدون تو سخت می گذرد ، سخت تر می گذرد . میدان صادقیه بیشتر از همیشه هوای تو را زنده می کند ، کوچه ها و کافه ها بیشتر از همیشه شعر هایت را زمزمه می کنند ، و مهمانی های کوچکیمان بیشتر از همیشه هوای تو را کرده اند .
تو بی ما امیدی و ما با تو امید می شویم

به چه اتهامی؟ سپیده عباسزاده

استوار ایستاده بودی و من محو حرکت دستانت بودم با هر جمله که میگفتی به یگانه بودن بیشتر پی میبردیم
تو همان امید کودکی هایم بودی همان امیدی که هر وقت به عکس حمید نگاه میکردم از شباهت چشم هایت در عجب بودم
همان امیدی ، اما من را تاب دیدن نیست تو را در لباسی چنین ناجوان مردانه
هیچ کس را تاب دیدن نیست

بی گمان آن شب که آن جعبه پست جادویی تو را نشان داد جو جو هم برایت بیقراری کرد
امید منتظری ، متهم ردیف سوم نامت دادند ، متهم به چه؟

به انسان بودن

به عاشق بودن

به اینکه میاندیشی

به اینکه لبخندت بر روح مینشیند

به نگاه پر از احساسی که حتی از پشت مانیتور لحظه ای رهایم نمیکند

به پاک زیستن

امید می آید ، امید میماند تا تمام جوانه های امید ما شکوفه زنند

حکم روی کاغذ مال محکمه س.ن.ع

بذار برات بگم امید، بذار بگم که "حکم روی کاغذ مال محکمه س" اصلیت حکم مال ماست. بذار برات بگم، این دفعه بی دردرس، بی هیچ جار و جنجال، هیچ
دعوا، سر این فیلم و این کلام و این متن که چنین بود و چنان. این بار می خوام به خواست دل تو تن بدم و بگم:

"سلامتی سه تن

ناموس و رفیق و وطن؛

سلامتی سه کس

زندونی و سرباز و بی کس"

سرباز رو نمی دونم اما زندونی و بی کس رو می فهمم و بیشتر از همه رفیق رو. تو تن زدن هام به هرزه گی روزمرگی های زندگی یاد اون وقتها می افتم. یاد اون
روزها و شبها که وقتی آزردگی بود و ناامیدی، وقتی همه چیز رو سر آدم سنگینی می کرد و حتی می خواستی از خودت فرار کنی، تو بودی و یک کوچه و کلی
حرف. که وقتی حس می کردیم پاها خسته شدن تازه می فهمیدیم باید یک جایی تمومش کنیم و باز آخر یک آخر سیگار آخر بود که تو به چیزی می گفتی، به چیزی
که می تونست خندمون بندازه و حالا آروم کنه. یاد اون شبها می افتم و ته اش باز می خندم.

آره بازی به بازی با واژه هایی که حبست کردن تا نفهمی چه خبره، واژه هایی که محکومت می کنن؛ ولی بذار این بازی رو انجام بدیم. بذار بگم وقتی رفیق زندونه
به جورایی بی کسی.

امید بذار بزم بازی کنیم. بذار این دفعه همون ژستی رو بگیریم که به خاطرش سر به سر هم می داشتیم. بذار همون جوری حرف بزنم و بگم که به وقتی خندمون
می انداخت. این دفعه می خوام بهت بگم:

وقتی رفیق حبسه، این ور و اون ور میله ها توفیری نمی کنه، کل دنیا برات به زندونه. "که همه دنیا چار دیوار به

ف. الف. تکه پاره های تن زخمی

ما خوابزدگانی هستیم که چون تکه پاره های تن زخمی تهران در خیابان های شهر سرگردانند.

تو در میان ما نیستی.

آفتاب ریاکارانه بر ما می تابد. ما از او گرم نمی شویم. او را می شناسیم که آفتاب زمستان است. ما به او بی تفاوتیم. این خورشید لعنتی در روز روشن دروغ می
بافد و تو در میان ما نیستی.

صورتت را به دیوار سرد اوین بچسبان امید. زمستانی که ما شهروندان آنیم در سرمای آن دیوارها زندگی می کند. به جای همه ی ما هم صورتت را به دیوار سرد
اوین بچسبان.

سرما معنای زخم های عمیق برادران تو را می داند. و از رنگ سرخ سرگشوده ی آن می ترسد. سرما معنای تو را می داند، که خیابان ها نام تو را شهادت می دهند.
سرما از معنای نام تو می ترسد

صورتت را به دیوار سرد اوین بچسبان امید. و به جای همه ی ما به صدای رنگ باختن این زمستان گوش کن

بهار مجدزاده؛ نجاتم بده ملکه نگهبان مهدکودک ها

بگو امید بگو؛

دست به همان میله می سائی که بابا حمیدت؟

پشت به همان دیوار داده ای که او؟

زیر امضایش امضاء زده ای؟

این روزها امید، این روزها تمام این شهر غریب بوی تو را گرفته. همه جا تو هستی هر جا که سر می گردانم.

ویالونیست ایتالیایی که روی سن می نوازد؛ من نواختن تو را می بینم.

دستها که به هم می خوردند، یاد تو می افتم که می گفتی انگشتان زیبا را دوست داری.

پسرک چک ،با آن شال گردن چهار خانه، از پشت میز درس که بلند می شود. من یاد شال گردنت می افتم. دوست فرانسویم که می خندد من یاد تو می افتم که چه بی محابا می خندی.

همسایه عرب که عینک به چشم می زند من یاد عینکت می افتم.
هر بار که گوشیم زنگ می زند سراسیمه می شوم که شاید تو باشی. خنده ات گوشی را پر کرده و بگویی الو پَغی؟
تصویرت رهایم نمی کند. می گریزم از مجسم گردنت در آن چهار دیوار. اما خبرهای اوین ، خبرهای اوین رهایم نمی کنند.
رهایم نمی کنند امید.

در کابوسهایم می بینم که صدا می زنی؛ نجاتم بده مژگان جون ،نجاتم بده ملکه نگهبان مهدکودکها.
و من هر روز را می شمارم ، گوش به زنگ صدای پای مژگان جونم که کی می آید این لامذهب دست آخر.
من و قول شرف که دیگر هرگز عروسک خوک را به تو ندهیم. من و قول شرف که برای بوی سیر از اتاق بیرون نزنم. قول شرف به همان قامت که راست ایستاده ای امیدم.

امید امید امید. ن.م

تو ذهنم بر می گردم به آخرین تصویر
امید می شه شماره آژانس رو برام بزاری؟
شماره رو نوشتی و گذاشتی کنار تلفن....
بر می گردم به چند ساعت قبل تر
امید می شه اونو بدی؟
بسته سیگار رو گرفتی طرفم
نه فندک رو می گم سیگار دارم...
بر می گردم به سال ها قبل بچه بودیم بازی می کردیم

...
امید منتظری آگه می خواستم تعریف کنم می گفتم امید
یعنی مهربونی یعنی ساعت ها پای حرف هاش نشستن یعنی توی بدترین لحظه های زندگی دست هاش هست که دست هات رو بگیره
الان آگه بخوام تعریف کنم باید یه واژه هایی رو به همه واژه های قبلی اضافه کنم
امید یعنی مهربونی یعنی ساعت ها... یعنی ترس از شروع یک فصل بی امید یعنی انتظار

ف.م «وقتی عمه بابایم کجاست» می خونی

در مورد تو خاطره نوشتن مثل این می مونه که بگی تو این 23 سال زندگی کدوم قسمتش جالبه و هر چی فکر می کنی نمی دونی چی بگی. امید کاش هنوز همون قدر کوچیک بودیم و با هم در باره اینکه تو چند ماه از من بزرگتری دعوا می کردیم اما الان دیگه این مهم نیست! دوست دارم الان درباره چیزی بنویسم که شاید این اتفاق با هم برامون افتاده اما مطمئنا هیچ وقت درباره احساسام در موردش نمی دونستی! یادم وقتی آهنگ "عمه بابایم کجاست" و میخوندی، یه مدتی بود همش می خوندمش یادم نمی آد چند سالمون بود اما وقتی اینو خوندم بعدش من کلی برات گریه کردم میدونم اینو نفهمیدی اما خیلی ناراحتم کرد. دفعه بعدی مال همین 3 ماه پیشه وقتی اومدم پایین و بعد تو درباره موضوعی داشتی حرف می زدی با هم دربارش صحبت کردیم اما وقتی رفتم خونمون با تمام وجودم می خواستم بهت بگم تو خیلی خوبی و همه چیز درست میشه و... بار آخر صبح همون روز بود وقتی بغلت کردم با تمام وجودم می خواستم غیبت کنم هنوز اون نگاهت اذیت می کنه تو هر سه مورد می خواستم واقعا حمایتت کنم ولی نمی تونستم متاسفم. بچه که بودی عاشق این بودی که لین چانگ بشی مطمئنا می تونی مثل اون قوی باشی و همه چیز تحمل کنی

ش.ک. مرسی ممنون

چند وقت بود که به خودم اجازه می دادم هر وقت دلم خواست بهش زنگ بزنم یا برم ببینمش... هر وقت. دوست داشتم حرفاشو.. بهش می گفتم: دوست دارم بنویسم حرفاتو...! تحلیلشو دوست داشتم. مدل فکراتو دوست داشتم. احساساتشو دوست داشتم. طرز برخوردش مسائل رو دوست داشتم از همه پیش تر مدلی که دوستم بود رو دوست داشتم.. می دونستم هیچ وقت قضاوت نمی کنه... و هست همیشه هست.. و همیشه می فهمه من دقیقا منظورم چیه! همیشه بود که راهی رو که می خوام برم برام آسون کنه.. و خیلی چیزای دیگه... امید از اون دوستاییه که هی بهش می گین: مرسی.. مرسی... ممنون... و بعد با خودتون فکر می کنید "چقدر این واژه ها ناتوانند..."

یک دوست. رفاقت مجرمانه ما

خاطر مورزی با امید کار سختی است. از آن رو که باید امید را از توی این عکس که حالا روبه روی من است بیرون بیاورم. باید باور کنم این انگشتها که اینقدر آشنا است و انگار رو به عکاس نشانه رفته اند همان انگشتهایی است که در دادگاه بالای سر امید سرگردان مانده بود. و اگر از پشت آن تصویر مات شده صورت امید را نشان می دادند لابد مثل همین عکس، در فرصتی کوتاه رو به عکاس زبانش را بیرون می آورد.
می شد البته نشست اینجا و زل زل به آتش سیگار، روپا بافت. می شد رفت نشست توی آن اتاق نیمه تاریک... نیمه روشن روبه روی تلویزیون در هیاهای آکادمی اسکار موازی و سرنگاتیوها بحث کرد، آنقدر جدی که انگار قرار است واقعا جایزه اسکار را ما داده باشیم. می شد رفت توی اتاق امید با آن دیوارهای سرخ و در لیگ سراسری فیفا شرکت کرد با تیمی آفریقایی و سیاه که پای همه ی حریفان را ناکار کرده باشد. می شد با امید رفته باشی نشاط تا ساندویچ «بزنی» یا توی اخرا قهوه ی تلخ فرانسه. می شد پای دانشگاه جان هاپکینز را هم کشید وسط که همیشه به نفع دل ما فتوا می داد و آلزایمر جاماییکایی امید را دست انداخت. می شد نیمه شب از خواندن یک کتاب به هیجان آمده باشی و بپری توی ماشین کرایه تا خانه ی امید و بعد تقسیم برابر شادی و آزادی. مرور اینها اما به صلاح نیست. امنیت ملی را آشفته می کند. نظم عمومی را بر هم می زند. و مگر جرم امید همینها نیست؟ مگر جرم امید غیر از دیدن و خواندن و نوشتن است؟ سرنوشت تلخ ما را ببین! رفاقت مجرمانه ی ما را!

پس بهتر است رویا نبافته باشم. امید توی همان عکس بماند بهتر است. تا اطلاع ثانوی میم. الف، متهم شماره ی سوم

س. ک. فغان زان رخت زندان

این روزها چند تصویر از امید به سرعت از جلوی چشم می‌گذرد
تصویر اول: هفته وسط خرداد، پیاده روی پس از سخنرانی تا سر شهرک. بحث و جنجال و داد و بیداد و فلافل سر شهرک که من نخوردم. چه بازار شامی بود شهر.
تصویر دوم: هفته آخر خرداد، توفیق اجباری در شب نشینی های پس از روزپیمایی.
تصویر سوم: خانه سهراب و رد و بدل گهگاه لبخندی به تلخی صفرآ.
تصویر چهارم: هفته آخر مرداد، کافه خداحافظی. یادگاری با شش امضا که هر یک پس از تنها چند ماه حکم سندی تاریخی را پیدا کرده
تصویر پنجم: صدایی که امید است. از همان تصویر مغشوش هم فغان زان رخت زندان بر تنتت به آسمان بلند است. برای تشخیص نیازی به دادگاه نیست، خب قواره تنتت نیست، متهم ردیف سوم

خاله فرح. گر چه

امید اونجا نیمرو هم درست میکنی؟ من از تخم مرغ اصلا خوشم نمیاد قبلا که اصلا نمیخوردم الانم که میخورم زیاد علاقه ای ندارم بخوردنش ولی وقتی امدم خونه تون غذا نبود گفתי خاله با تخم مرغ چطوری؟ روم نشد بگم دوست ندارم ولی وقتی بوی نیمرو بهم خورد بقدری خوشم اومد که دیگه یادم رفته بود که دوست ندارم. امید دیروز به یاد تو نیمرو درست کردم گرچه از گلویم پایین نمیرفت

س. م. در گردش ایام

در گردش این ایام
یک بار دگر غوغا
رفت از بر ما امید

دور از تو همه تیره
دور از تو مکان ها سرد
دور از تو نفس ها بند
دور از تو زمان بی لطف
زینهار ز این زیستن

س. ع. چشم به درهای آهنین دوخته ام

در این روزها جز نامت، چهره ی دوست داشتنتی ات، و لبخند پر معنایت
تصویر دیگری پیش رویم نیست، هر جا و هر لحظه تنها و تنها به این فکرم که ثانیه ها چه زمانی لحظه ی دیدار دوباره ات را نوید خواهند داد
بهاری نو نرم نرمک در راه است و من بی صبرانه در انتظار شکوفایی جوانه های امید، و به امید سر مستی از عطر آزادی ات چشم به در های آهنین دوخته ام

داستان خشم ما. تارا احمدی

چاقو در حلقوم و خیره به این بهشت... کدام واژه ها؟
امید به شش سال زندان محکوم شده است...
ترسی نیست، وحشتی نداریم. این قصه، قصه نا امیدی نیست. داستان خشم ماست، روایت ما از کودکی موشک باران شده مان تا یک عمر حیات ممنوع. از عکس های نارنجی خاله های زندانی و و دایی های شهید و عموزاده های اعدامی، تا کتاب ها و کافه ها و دوستان خیابان انقلاب. از مدرسه های سه شیفته تا بریده مجله ها و کتاب هایی که دست به دست می چرخیدند... قصه، قصه ما هرزه هاست! دانشجویان جاسوس، نویسندگان مزدور، شهروندان چموش و معترفین نادم. همه بی تربیت و مطلقا غلط و مستحق گوشمالی.
امید به شش سال زندان محکوم شده است، اما دیر یا زود بیرون می آید و دوباره برای آزادی و آرزوهایمان می نویسد. اندیشه خلاق زندانی نمی شود، همیشه سیال و پویا می ماند، می سازد، خراب می کند، دنیای خودش را مطابق میلش تغییر می دهد و همواره یک قدم جلوتر از قدرت مضطرببست که برای در بند کردنش مذبوحانه به آب و آتش می زند.
زندانی آزاد می شود و ما که شاهد و حافظ تمام این روزها و لحظه ها بودیم، روایان داستان آزادیان می شویم... از این هزارو یک شب جهل و امید، خفقان و صبر در این جغرافیایی نفرین شده می گوئیم. از چشمان دوستانمان و پیاده روها و کوچه هایی که در آنها دویده ایم. یک بار زندان را آجر به آجر ساختند، هزار بار کلمه به کلمه خرابش می کنیم

غزال. م. سفره هفت سین ما امید کم دارد

ببیست و سه سال خاطره است که بر صفحه ذهنم می گذرد. کدام را بگویم که امید را بشاید....
ببیست و سه سال خاطره از کودکی تا جوانی امید... از خنده های شاد و شیطان کودکی تا نگاه مهربان جوانی... از کبریت بازی های پنهان کودکی یا مقاله نویسی های جوانی... از روزهایی که دبستان کشتیرانی میرفت تا روزهای دانشگاه، از بازی های کودکانه ش در حیاط، آنروز عید که سرش شکست تا بحث های عمیق و طولانیمان در مورد شعر، رمان و سینما... یا از روزی هایی که درامز می زد تا نوای دلنشین عودی که در دست داشت...
از بین این همه روز کدام را انتخاب کنم... آنروز که بلوز و شلوارک سفید و صورتی به تن داشت و در خیابان دست در دست من را می رفت یا از شب هایی که توی آشپز خانه با هم درس می خواندیم، یا از سال پر استرس کنکور و رفتن آقاچون... یا روزی که کنکور قبول شد یا شاید آن روز دلگیری که رفت رشت...
کدامیک از این روزها را تعریف کنم... از روزهایی که هنوز کودک بود و سینما می رفتیم، یا روزهایی که تا سر کانال پیاده می رفتیم که سن تاپ و شکلات هوبی بخوریم، یا از روزهایی که برای آمدن ژورنو به خانه نقشه می کشیدیم یا از خرید لباس در پاساژ های تهران یا از تولد های امید یا آن چهارشنبه سوری... از

فیلم دیدن های نیمه شبمان یا سفرهایمان به شمال و کرمان یا پیاده روی های شبانه، ترانه خوانان در خیابانهای پروان ... یا از این شبها بگویم ... شبهایی که پشت در اوین می ایستم و تصور می کنم آنکه می آید "امید" است ... همه این روزها خاطره است ... راه رفتن اش، حرف زدنش، شعر خواندنش، شب های امتحان و حتی حقوق خواندنش ... نه از بین این خاطره ها انتخاب نمی کنم، هر روز این سالها برای من ماندنی است حتی این روزها که نیستی و این دیوار لعنتی بین ما است ... هر لحظه دلم با توست و این روزها کابوسی طولانی است که باید تمام شود ... بیا و در کوچه و خیابانهای آشنا با کوله پشتی سرمه ایت قدم بزن تا دنیا ی ما دو باره آفتابی شود ... نو بهار است امیدکم و دل ما هوس بهار ندارد، سفره هفت سین ما امید را کم دارد

جبران. برای زنبق ها و نرگس ها

امیدم.. یکبار وقتی امدی خانه ما بر ایمان یک دسته نرگس و زنبق آوردی. سالها ان دسته گل. خشک شده بالای شومینه ما بود ... حالا من اینجا اینهمه دور توی این غربت لعنتی نشسته ام و دارم به یاد زنبق ها و نرگس ها گریه میکنم. حتی فیلم بیدگاه تو را ندیدم. نمیخواهم ببینم. تو برای من همیشه همان پسر خاله کوچولوی شاعر میمانی... متهم ردیف سوم... چه عبارت ابلهانه ای برای نامیدن امید. اصلا همین است عزیزم. این روزها ارمان هایمان را به بند میکشند. امید هایمان را میربایند و بر سکوی اتهام می نشانند همین است دیگر... سرنوشت ما که از کودکی انگار با دیوار های اوین رقم خورده همینست. اما من برای تو گریه نمی کنم... همین روزها میایی و من سر سفره هفت سین از ازادیت قند توی دلم آب خواهد شد... من برای نرگس ها و زنبق هایی گریه میکنم که روی رف بالای شومینه خشک شدند... برای تو نه... امید که خشک نمی شود. نمی تواند بخشکد اصلا... ما وارثان فتنوسیم عزیزم. ما با ارمان هایمان بزرگ شده ایم. نمیتوانند ان را از ما بگیرند... نمیتوانند امیدمان را از ما بگیرند... من منتظرم کوچولوی من... که بیایی و با ان لیخند های خجالت زده یک دسته گل دیگر بر ایمان بیآوری... تاچه بالای شومینه خیلی وقت است خالی مانده و من فقط برای زنبق ها و نرگس هاست که گریه میکنم

ر.الف. فردا که بهار آید

شمردن روزها حالم را به هم می زند. گشتن در اخبار، شاید که امروز پایانی باشد بر انتظارم، انتظاری که هر روز آن، اندوه درون ام را بیشتر می کند، اندوهی از سر دل تنگی و نگرانی و امیدم را بیشتر می کند؛ سیاه ترین لحظه ی شب نزدیک ترین لحظه ی به سحر است. نبودن ات حتی لحظه ای عادی نمی شود، فراموش مان نمی شود. این سیاهی را پایانی بده، بیا و بهار را با بهار بیآور، بیا و نوید رهایی و ازادی و شادی را سر بده. آغاز بهار ما لحظه ی آمدن توست، سال ما با دیدن لیخند تو تحویل می شود.

<http://60thvic.wordpress.com>

منبع: اخبار روز

نامه کانون مدافعان حقوق بشر به صادق لاریجانی

کانون مدافعان حقوق بشر دومین نامه خود خطاب به جناب آقای لاریجانی، ریاست قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران را ۱۸ اسفند ۱۳۸۸ منتشر کرد. کانون مدافعان حقوق بشر در این نامه ضمن اعتراض شدید نسبت به صدور و اجرای احکام اعدام به ویژه در مورد بازداشت شدگان پس از انتخابات از مقام ریاست قوه قضائیه مصرا و موکدا خواستار توقف اعدام محکومان به مرگ و ممانعت از صدور احکام اعدام برای معترضان نسبت به انتخابات شده است. کانون مدافعان از ریاست قوه قضائیه سوال نموده که آیا نسبتی بین احکام صادره و اتهامات محکومان به اعدام وجود دارد یا این اقدام شائبه رفتار سیاسی را در قوه قضائیه مطرح می کند؟

به نام خدا

جناب آقای لاریجانی

ریاست محترم قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام

همانگونه که حضرتعالی مستحضرید در پی حوادث پس از انتخابات بیش از ۱۳ حکم اعدام توسط دادگاه ها برای معترضان صادر شده که متأسفانه تا کنون ۲ حکم اجراء شده است.

آنچه موجب نگرش این نامه خدمت جنابعالی شد، انتشار اخبار مبنی بر تداوم صدور احکام اعدام واز جمله صدور حکم اعدام برای دانشجوی جوان؛ محمد امین ولیان است که گفته شده، متهم است در روز عاشوا سنگ در دست داشته است.

مطلع هستید که ایران یکی از کشورهایی است که متأسفانه هنوز احکام اعدام صادر و اجراء می شود و طی سالهای اخیر رتبه دوم در جهان در امر اعدام و رتبه اول در امر اعدام کودکان زیر ۱۸ سال را داشته است. در حوادث ۸ ماه اخیر نیز شاهد نقض مکرر و شدید حقوق بشر در گستره ای وسیع بودیم که موجب آسیب دیدن هزاران خانواده ایرانی شده و بسیاری از این صدمات نیز جبران ناپذیر می باشد.

از جمله مواردی که هرگز جبران نخواهد شد، جان باختن دهها تن از هموطنان بی گناهمان است که برخی در خیابان ها و برخی در بازداشتگاه های غیر قانونی و در شرایط غیر انسانی و برخی نیز با صدور احکام اعدام جان خود را از دست داده اند. این در حالی است که جان باختگان بعضاً حتی معترض به انتخابات هم نبودند، اما در خیابانهای شهرها مورد اصابت گلوله و یا ضرب و شتم شدید و خشونت های غیر قابل تصور قرار گرفتند و جان خود را از دست دادند و البته برخی نیز معترضان مسالمت جویی بودند که در مقابل اعتراض آرام و مدنی، گلوله و باتوم و شکنجه و مرگ را دیدند.

جای شگفتی است که قاتلان جوانان پاک این سرزمین که در کهریزک و کوی دانشگاه فاجعه آفرینند، در آرامش و امنیت کامل به سر می برند و جوانانی که در راهپیمایی های مسالمت آمیز حضور یافته و قطعاً در مقابل شدت رفتار خشونت طلبانه ماموران و لباس شخصی ها که از مصونیت آهنین برخوردارند، برای دفاع از خود و یا حتی در اثر هیجانات جوانی و اعتراضی سنگ در دست گرفته، و محارب شناخته شده و شدیدترین مجازات، یعنی اعدام برایشان صادر میگردد.

سوال اینجاست که بین این احکام غیر قابل بازگشت و جبران ناپذیر و رفتار مسالمت آمیز معترضان نسبتی شرعی، عقلی، منطقی و قانونی وجود دارد؟ آیا صدور چنین احکامی شائبه رفتار سیاسی در قوه قضائیه را تشدید نمی کند؟ بدیهی است حضرتعالی که عالم به احکام اسلامی هستید همچون هر انسان خداجوی و حقیقت طلب نمی توانید بر اساس مبانی اسلام که صادر کنندگان چنین احکامی نیز مدعی آنند، مدافع و توجیه کننده چنین احکامی باشید و در مقام ریاست قوه قضائیه که پاسدار عدالت و اجراء آن است نمی توانید سکوت پیشه کنید.

ریاست محترم قوه قضائیه